

مع العبد الصالح

الجزء الثاني

(متن - ترجمه)



احمد الحسن

•www.almahdyoon.org•

مع العبد الصالح

الجزء الثاني

أجوبة نيّرة في معارف شتّى ونصائح ورؤى ملكوتية لا غنى لمؤمن بالله عنها عبر حوار مباشر مع قائم آل محمد السيد أحمد الحسن (ع) نضعها بين يدي السائرين الى الله

إعداد وقلم

أبو حسن

الطبعة الأولى

1434 هـ - 2013 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

سوالاتی از اهلای السلام در مورد کتاب مع عبد الصالح

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

هرسال در خیر وعافیت باشید وعید فطر مبارک . از خداوند خواستارم که باخیر وین وپیروزی بفضل ورحمتش سپری شود.

خواهر گرامی Ansariyat Ahmed اینگونه از من سوال کرده بودند:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، شیخ بزرگوار سوالاتی از شما دارم خدا توفیقتان دهد. داشتم کتاب "مع العبد الصالح 2" (همگام با بنده صالح 2) را می خواندم وهرگاه آن را می خواندم از خود می پرسیدم که:

چگونه توانستید متون وجوایهای سید احمد الحسن و آنچه را در کتاب نقل کردید به یاد آورید ؟ آیا به صورت متنی از سید نقل شده ویا مضمون کلام سید هستند؟ اگر نگارشی بوده خواهش میکنم چگونگی یاد آوری این مقدار از جوایهای مفید سید احمد الحسن علیه السلام را بگویید؟ آیا به طور مستقیم در حالی که سید می فرمودند یاد داشت می کردید؟ چون وقتی کتاب را میخوانم طریقه کلام سید وکلمات ارزشمند وی را که در دیگر کتب وی به آن عادت کردیم، تشخیص می دهیم وبه خودم می گویم معقول نیست که جوایها، مضمون آنچه سید گفته است باشد. واین سوال از باب استفسار است و ان شاءالله می خواهیم از شما استفاده کنیم ویااد بگیریم.خدا شما را توفیق دهد.

خداوند گواه است که وقتی کتاب را می خوانم بخاطر فائده ای که از آن می برم برای شما دعا می کنم واین کتاب به عطش مرا بوسیله کلمات سید که نقل شده اند سیراب می کند واحساس میکنم که سید آنها را در گوش من زمزمه می کند وبه همین سبب خواستم از شما درباره نقل دقیق آنها پرسیم.واقعا تصور می کنم که وقتی آنها را می خوانم، سید آنها را گفته است چون در رساندن معلومات به خواننده خیلی دقیق هستند همان گونه که کلام سید معروف است.کلام وی سهل ممتنع است.

التماس دعا و خداوند جزای خیر به شما عطا فرماید .

جواب: /

کتاب همگام با بنده صالح (مع العبد الصالح) دو جزء آن مشتمل بر جوائهای سید احمد به صورت مکتوب است نه بصورت مضمون وبدون هیچ تصرفی . ولی به فضل پروردگار از همان دیدار نخست حرص این را داشتم که همه چیز را از او جمع آوری کنم چون اعتقاد داشتم که این امر کمترین حق او است که بر گردن ما مومنان نسبت به او است وبرما واجب است که به آن وفا کنیم.

طبیعتاً اگر وجود ایشان نبود امکان این وجود نداشت که همه آن جوائهای نورانی را به دقت ، حکمتها ونصائح ومعارف الهی درون آنها که دو جزء کتاب آن را در برداشتند را جمع آوری کنم . من در این جا به اختصار داستان کتاب را می آورم.

جوائها را در پوشه هایم نگه داری می کردم وهیچ کس حتی مؤمنان را از آنها با خبر نمی ساختم مگر آنچه که او اجازه آن را می دادتا اینکه به من خبر داد که جوائها را در کتاب جمع آوری کنم که مؤمنان وطالبان حق از آن استفاده کنند.وخود ایشان مقدمه ای برای کتاب نوشت ومن چند روزی را مشغول همیا کردن آن کردم وکتاب را که سوالات وجوائهای جزء اول را در برداشت تقدیم ایشان کردم و از آن آگاه شد وبه گون ای که به دست مردم است مرتب فرمودند.

به یاد دارم وقتی کتاب را خدمت ایشان دادم زیر آن اسم خودم را نوشته بودم چون می دانستم چیزی انجام نداده ام بلکه آنچه در کتاب بود تنها جوائها وکلام ایشان بود. ولی ایشان کتاب را که تصحیح کرده بودند به من باز گردانید واسم مرا روی آن نوشته بود واز ایشان درخواست کردم که آن را نویسند ولی با کرم وبخشش خود قبول نکرد ویادم می آید به من این گونه فرمود:روزی می آید که آنچه را که کتاب وعلومی را که در بر دارد به مرسل بدون ،درست مانند روایات اهل بیت علیهم السلام متهم می کنند وگفته خواهد شد که آنچه دراین کتاب است نوشته احمد الحسن نیست و خداوند بر آنچه می گویم گواه است.

این سخن ضربه ای به من وارد کرد؛ چون تصور می کردم که این گونه اتهامات که سخنان ائمه ومعارف آنها بدان گرفتار آمدند با آمدن مهدی اول (ع) به پایان می رسد.ولی سخن او این تصور را از ذهن من پاک کرد وبا خود گفتم: شاید این امر در زمان مهدی سوم یا چهارم توسط بعضی فریب خوردگان حاصل شود وحقی لحظه ای به ذهنم خطور نمی کرد که این امر اتفاق افتد در حالیکه صاحب معارف درون کتاب هنوز زنده باشد.

لذا در حقیقت امروز از شنیدن مقوله بعضی از منافقان - خداوند آنها را رسوا کند- و سخن آنها مبنی براینکه کتاب "مع العبد الصالح" همه آن یا بخشی هایی از آن- نوشته احمد الحسن نیست، شکفت زده نمی شوم هرچه در جزء اول اتفاق افتاد درست مانند آن در جزء دوم رخ داد. وهر دو جزء کتاب از عبد صالح ویرای اوست صلوات الله وسلام علیه.

ودر آخر می گویم :

شخصاً کتاب همگام با بنده صالح را دارای دو وجه می دانم:

1- آنچه برای مردم ظاهر شد ؛ کتابی که در بردارنده معارف و حکم و پندهایی الهی است.

2- وجهی که مخفی بوده و تاکنون هم مخفی است. منظوم تعلیم و صبر و وقتی است که این معلم الهی برای تعلیم جاهلان صرف میکنند که برای نمونه یک مورد را در اینجا ذکر میکنم:

یکبار از ایشان سوالاتی می پرسیدم و این پرسش و پاسخ تا نیمه های شب طول کشید بعد از اینکه جواب را تمام فرمودند از من بخاطر تاخیرم و گرفتن وقتم معذرت خواهی کرد و فرمود: اجاره بده افطاری بخورم. در آن موقع دریافتم که ایشان روزه است!

در حقیقت، واژه هایی نمی یابم که جانب انصاف را با این مربی و معلم الهی رعایت کنند، یا ارزش او را معرفی نمایند همه چیزی که در اختیار دارم دعایم از ته قلب برای اوست که او را حفظ نماید و یاری رساند و به او تمکین بخشد و خداوند من و شما را عاقبت بخیر فرماید.

والحمد لله رب العالمین .علاء السالم

لینک مطلب :

<http://almahdyoon.co/ir/showthread.php?t=31898>

تقديم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

هذا هو الجزء الثاني من كتاب "مع العبد الصالح"، الذي جمع فيه الأخ أبو حسن بعض أجوبة السيد أحمد الحسن (ع) له وغيره من الأنصار. وقد كلفني بملاحظته من الناحية اللغوية، وإجراء ما يلزم من هذه الناحية، وكتابة تقديم له.

این جزء دوم از کتاب "همگام با بندهی صالح" می باشد که براد ریزرگوار ابوحسن برخی از پاسخهای سید احمدالحسن (ع) و دیگر انصار را جمع آوری کرده است و مرا به ملاحظه از جانب لغوی و آنچه در این باب مستلزم رعایت می باشد، به نگاشتن آن، مکلف کردند و آن را به پیشگاهشان تقدیم می کنم.

الحق، إنّ لدي كلمات قليلة أقولها، كان شعور يتردد عليّ مع قراءة أجوبة السيد أحمد الحسن، أستطيع التعبير عنه بالتساؤل التالي: "كيف يمكن لمن يقرأ كلام السيد أحمد الحسن (ع) أن لا يلاحظ كل هذا الصفاء والصدق الذي تطفو فوقه كلماته" ؟

درحقیقت، آن چه می خواهم بگویم این است که هنگام مطالعهی پاسخهای سید احمد الحسن (ع) احساس خاصی داشتم که طی یک سؤال می توانم از آن چنین تعبير کنم، که چگونه ممکن است کسی که کلام سید احمد الحسن (ع) را بخواند، این همه صفا و صمیمیت، صدق و راستی که کلامشان سرشار از آن است، را درک نکند؟

حقاً إنه أمر محير أن تخطأ قلوب الناس هذا البيان العذب الذي لا تكدره شائبة أبداً، والذي يدل بلا أدنى شك على أنّ صاحبه يفترق من بحر. فالمعاني بالنسبة له ملقاة على قارعة الطريق لا يتعبه ما يتعب غيره من بحث عنها، ولا يزعجه ما يزعج الآخرين من صعوبة في تجليتها.

به راستی که امر حیرت آوری است که قلبهای مردم این بیان شفاف و زلال که هرگز شائبه ای آن را کدر نمی کند، و این دلالت بر چیزی است که صاحبش از دریای علم و معرفت دارد، را به سهل انگاری گرفته و در موردش خطاء و اشتباه می کنند. معنای واژهها برای او مانند این است که در سرراه افتاده اند. بدین شکل چیزی که برای دیگران دشوار است برای او این گونه نیست، و دربارهی تجلی این کلمات دیگران را به سختی نخواهد کشاند.

حتى الكلمات بالنسبة للسيد أحمد الحسن تبدو حاضرة، وفي المتناول دائماً، وم تمنيت وأنا عاكف على تأدية الوظيفة التي كلفني بها أخي العزيز أبو حسن لو أنني أخبره بأن لا داعي حقاً لمثل هذه الوظيفة التي ربما تفسد براءة الكلمات، وتسلبها حرارتها، وحميمتها. لاسيما وأن السيد (ع) يجيب أنصاه بمنطق الإخوة والصداقة، وبسياق الحديث المتواصل أخذاً ورداً، ومثل هذه الأجواء تفترض بالتأكيد عدم تكييل السجية بمواضع التتميق اللغوي والبلاغي، التي ربما يفرح بها الجهلة أمثالي.

تا جائی که کلمات برای سید احمد الحسن (ع) به نظر حاضر هستند و همواره در مقام جاری و دسترس هستند و چقدر آرزو داشتم جهت انجام وظیفه‌ای که برادر گرامی ابو حسن به عهدام گذاشته تلاش می‌کردم، ای کاش می‌توانستم به او بگویم که نیازی به چنین وظیفه‌ای نیست زیرا ممکن است صداقت، گرمی و سادگی آن‌ها را سلب کند، مخصوصاً که خود سید (ع) یاران خود را با منطق برادری و دوستی و با گفتگوی پیوسته به صورت سؤال و جواب پاسخ می‌دهند، قطعاً اوضاعی این گونه فرض می‌دارد که ارزش‌ها را با تواضع و چرب زبانی‌های لغوی و بلاغی که ممکن است اشخاص جاهلی نظیر بنده از آنها خوشحال شود، فاسد نکنیم.

بریکم هل تصورتم الإمام الصادق (ع) - مثلاً - وهو يحدث أصحابه، أو يكتبهم، هل تتصورون أنه سيتكلم بالطريقة التي يريدها النحاة، فيبدو بينهم غريباً عجيباً، وكأنه شخص سقط للتو من كتاب نحو ضم، أم يكلمهم بمثل ما ينطقون به ؟

ختاماً أسأل الله عز وجل أن يفتح بصائرنا لتلقي وحيه عز وجل، ووحى أوليائه عليهم السلام، وأن يفتح بيننا وبين قومنا بالحق وهو خير الفاتحين.

شما رابه خدا آیا تصور می‌کنید که _مثلاً_ امام صادق(ع) در هنگام صحبت کردن یا مکاتبه با اصحاب و یاران خویش، به روشی صحبت خواهد کرد که در آن فهم مقصود بسیار دشوار است و در میان شانانین سخنان عجیب و غریب به نظر آید و انگار که شخص از شدت ضخامت و بزرگی نحو آنوشته، سقوط می‌کند یا این‌که با آنان مانند کلامشان تکلم می‌کند؟ در خاتمه از خداوند عزیز و جلیل مسئلت می‌دارم که چشمان ما را برای پذیرش وحی اش و وحی اولیائش (ع) بصیر و بینا گرداند و میان ما و قوم ما به وسیله‌ی حق، گشایشی قرار دهد و اوست بهترین گشایش‌گران.

والحمد لله رب العالمين، وسلامٌ على المرسلين.

عبد الرزاق هاشم

المحطة الأولى:

في رحاب الحسين (ع) وابنه المظلل بالسحاب

در سوگ حسین (ع) و فرزندش در سایه سار ابرها

لماذا قتل الحسين (ع) ضماً مأذنباً !!

السلام على الحسين، وعلى أهل بيت الحسين، وعلى عيال الحسين، وعلى أصحاب الحسين، ما بقي منادٍ ينادي بحاكمية الله في أرضه، والذي لا تخلو منه الأرض لحظة واحدة.

في ليلة العاشر من محرم الحرام، ذكر السيد أحمد الحسن (ع) جدّه الشهيد، المقتول عطشاً وذبحاً، والذي لم يغب عن باله يوماً، فقال:

چرا حسین (ع) تشنه و سربریده به قتل رسید؟
سلام بر حسین و بر اهل بیت حسین و بر خاندان حسین و بر اصحاب حسین، تا آن زمان که منادی به حاکمیت خدا بر زمین، ندا می دهد و زمین حتی لحظه ای از وجود حجت خالی نیست.
در شب دهم ماه محرم الحرام، سید احمد الحسن (ع) حال جدش حسین شهید (ع) را متذکر شد، که تشنه و سر از تن جدا شده به قتل رسید و یادش حتی یک روز هم از خاطر سید (ع) غایب نمی شد. پس فرمودند.

[أخبرك عن الحسين (ع) في هذه الليلة خيراً لك.

انظر إلى هاجر عندما وضعت إسماعيل ابنها على الأرض بعد أن وجدت نفسها غير قادرة على تحمّل أن يموت بين يديها عطشاً، وأخذت تسعى بين الصفا والمروة.

هل تصرفها هذا تصرف أم هائجة ولا تكاد تعقل كما يقولون ؟

أم أن تصرفها هذا هو سبب نبع الماء عند إسماعيل ؟

وإذا كان سعيها بين الصفا والمروة السبب في نبع الماء، فلماذا يكون سعيها بين جبلين سبباً في أن ينبع الماء بقدرة الله وينجو ولدها ؟

[تو را از حسین (ع) در این شب خبر می‌دهم که برایت بهتر است. به هاجر نظر کن هنگامی که فرزندش اسماعیل (ع) را بر روی زمین گذاشت بعد از این که خود را از تحمل مرگ فرزندش در اثر تشنگی در بین دستانش ناتوان دید، و بین صفا و مروه سعی کرد. آیا رفتار ایشان، رفتار یک مادر آشفته که به سختی تعقل می‌کند است، همان‌گونه که می‌گویند؟ یا این که این رفتار سبب بیرون آمدن آب از چشمه نزدیک اسماعیل است؟ و اگر سعی او بین صفا و مروه سبب بیرون آمدن آب شد، پس چرا سعی او بین دو کوه سببی در بیرون آمدن آب با قدرت خدا بود که بر اثر آن، فرزندش نجات یافت؟

الحقیقة، إنّ الجبلین كما بیئت سابقاً یمثلان فاطمة وعلیاً علیهما السلام، والسعی بینهما یعنی التوسل بهما و بذریتهما أو الناتج منهما.

فكان سعیها سبباً أن تفضل علیها الله، وكان أن فُدي إسماعیل بالحسین (ع).

در حقیقت، دو کوه همان‌گونه که قبلاً بیان ساختم،⁽¹⁾ به مثابه‌ی فاطمه و علی (ع) است، و سعی بین آن‌ها یعنی توسل به ایشان و ذریته‌شان یا نتیجه ایشان می‌باشد. پس سعی او سببی بود که خدا بر او تفضل کند، و آن تفضل این بود که به جای اسماعیل (ع) امام حسین (ع) فداء شود.

انظر هذا هو الفداء الأول: الفداء من العطش. كان سموت إسماعیل (ع) عطشاً، ففدي بالحسین (ع) ابن علی و فاطمة علیهما السلام، أو الصفا والمروة، اللذین سعت بینهما وتوسلت بهما هاجر.

نظر کن که این فدای اول است: فداء از تشنگی. حضرت اسماعیل (ع) بر اثر تشنگی می‌خواست بمیرد، پس به جای ایشان امام حسین (ع) فرزند علی و فاطمه (ع) یا صفا و مروه که هاجر بین آن‌ها سعی و توسل کرد، فداء شد.

الفداء الثاني: الفداء من الذبح وأنت تعرفه، وأيضاً فُدي إسماعیل بالحسین (ع). وذكره الله في القرآن فقال: ﴿وَقَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (الصفات: 107).

فداه من العطش ومن الذبح، ولهذا مات الحسين (ع) عطشاً مذبوحاً.

و فدای دوم: فدای ذبح یا سر بریدن است که تو آن را می‌دانی، و همچنین امام حسین (ع) به جای اسماعیل فداء شود و خدا آن را در قرآن ذکر کرد و فرمود: ﴿وَقَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾، ((الصفات: 107)) (و او را در ازای قربانی بزرگی بازر هانیدیم). ایشان را به تشنگی و ذبح فداء کرد، و بهاین دلیل است که امام حسین (ع) تشنه و سر بریده به شهادت رسید.

¹ - متشابهات: جلد ۲ سؤال ۱۵۶، سید احمد الحسن 1.

لا يوجد شيء عبثي في دين الله، أو في حياة الأنبياء (ص) كما يصور من يجهل الحقيقة أن هاجر سعت بين الصفا والمروة لذهولها بسبب عطش ابنها وأنه شارف على الموت دون أن يكون لهذا السعي أي معنى !!

هیچ چیز بیهوده‌ای در دین خدا یا در زندگی پیامبران وجود ندارد، همان‌گونه که بعضی از کسانی که نسبت به حقیقت نادانند این‌گونه مسئله را به تصویر می‌کشاند که هاجر بین صفا و مروه به دلیل سرگردانی و شگفتی به خاطر تشنگی پسرش که می‌خواست جان دهد سعی نمود، بدون این‌که هیچ معنایی برای این سعی وجود داشته باشد!

لهذا فمن يذهب للحج وهو لا يفهم الحقائق وما يفعل، يصف الله حجه أنه مكاء وتصدية تماماً كالتصفيق والصفير، ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ (الأنفال: 35).

إنَّ العمل الذي تعلمه وأنت لا تفهم معناه ولا تعرف منه شيئاً لا يكون له قيمة.

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (الفرقان: 44).

به این دلیل است، هر کس که به حج می‌رود در صورتی که حقایق و اعمالی که به جا می‌آورد را نداند، خدا حج او را سوت کشیدن و کف زدن وصف نموده است: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾، (الأنفال: 35) (و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود پس به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید).
همانا عملی که انجام می‌دهی و معنای و همه چیز در مورد آن نمی‌دانی و نمی‌فهمی در واقع هیچ معنایی ندارد.
﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾، (الفرقان: 44) (یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند چهار پایان نیستند بلکه گمراه ترند).

بريك ما فرق أن تركض هيمية بين جبلين وأن يركض من لا يفقه شيئاً بين الصفا والمروة ؟

تو را به خدا فرق بین این‌که چهارپای در بین دو کوه بدود و بین کسی که در بین صفا و مروه بدود و معنای و دلیل آن را نداند در چیست؟

الأمر ليس أن يهرول أو يركض أو يسعى إنسان بين جبلين، بل لابد أن يفهم ماذا يفعل، ولماذا يفعل ؟

امر این نیست که با شتاب حرکت کند یا بدود یا انسانی بین دو کوه سعی کند، بلکه باید بداند معنای آن کارش چیست و چرا این کار را انجام می‌دهد!

الذهاب للكعبة، والسعي بين الصفا والمروة، ... الخ من أفعال الحج، كلها متعلقة بعلي وبالحسين وبآل محمد (ع) .[

رفتن به کعبه، و سعی بین صفا و مروه و... الخ از اعمال حج، همه متعلق به علی و به حسین و آل محمد علیهم السلام می‌باشند.]

هل يُعاد ما جرى على الحسين (ع):

موضوع طالما شغل بالي، وأزقتني، هو السؤال 141 من كتاب المتشاهات، وهذا نص السؤال وجواب السيد أحمد الحسن (ع) عليه:

[سؤال: ما معنى قوله تعالى: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ ؟

آيا آنچه كه براي حسين رخ داد، بار ديگر تكرر مي شود؟
موضوعي كه همواره ذهنم را مشغول داشته و براي رقت بار بود، سؤال 141 از كتاب متشاهات ميباشد و اين متن سؤال مي باشد: سؤال 141: معنی (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)، (الرحمن: 17). (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب) چیست ؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

هما الحمرة المشرقية، والحمرة المغربية. تشير الحمرة المشرقية إلى دم علي (ع)، والحمرة المغربية إلى دم الحسين (ع)، هذا في الأئمة (ع).

أما في المهديين فتشير الحمرة المشرقية إلى دم أحد المهديين نظير علي (ع)، والحمرة المغربية تشير إلى دم أحد المهديين (ع) أيضاً نظير الحسين (ع).

آنها قرمزی هنگام طلوع، و قرمزی هنگام غروب می باشند و قرمزی هنگام طلوع اشاره به خون علی (ع) و قرمزی هنگام غروب اشاره به خون حسین (ع) دارد و این در مورد ائمه است.
اما در مهدیین قرمزی طلوع اشاره به خون یکی از مهدیین مشابه علی (ع) و قرمزی غروب اشاره به خون یکی از مهدیین مشابه حسین (ع) است.⁽²⁾

كنت أتساءل عن المهدي الذي يجري عليه ما جرى على جدّه الحسين (ع) ؟ وأنه أيّ مهدي يكون، من بين المهديين الاثني عشر (ع) ؟ وكيف يحصل ذلك، وهل أنّ بعض من يشاركون في قتله هم بمن كانوا قد آمنوا ونصروا أباه (أي المهدي الذي سبقه) ؟! فقال (ع) مجيباً:

² ابوبصير می گوید: از ابا عبد الله امام جعفر صادق 7 درباره ی فرمایش خداوند «رب المشرقین و رب المغربین» سؤال کردم. فرمود: «منظور از مشرقین، رسول الله α و امیر المؤمنین 7 و منظور از مغربین، حسن و حسین 8 می باشد و در امثال آنها نیز جریان دارد». تفسیر قمی: ج 2 ص 344.

داشتم در مورد آن مهدی سؤال می‌کردم که آن چه بر جدش حسین (ع) رخ داده، (قرار است) بر او نیز رخ بدهد؟ و او کدامین مهدی از میان مهدیین دوازده گانه می‌باشد؟ و این واقعه چگونه رخ می‌دهد و آیا برخی از اشخاصی که ایمان آوردند و پدرش (مهدی قبل از او) را یاری کرده بودند، در قتل او شرکت می‌کنند؟! سید (ع) در پاسخ فرمودند:

[وفقك الله، هي رسالة كرسالة محمد (ص) وفيها ما فيها، فيها أيضاً أبو بكر وعمر، وفيها أبو ذر وعمار وسلمان ... الخ، فيها كميل وميثم، وفيها زياد ابن أبيه، فيها وفيها ... رسالة وفقك الله ككل رسالة.

اقرأ القرآن وأنت تعرف ما يجري اليوم وغداً.

اقرأ قصص الأنبياء والأئمة وأنت تعرف ما يجري اليوم وغداً.

ألم تقرأ قوله تعالى: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ (الأحقاف: 9).

قصة الرسل تكاد تكون واحدة ومترابطة.

نعم، هناك اختلافات في أنّ هذا الأمر يُمضى هنا ولا يُمضى هناك، ولكن لا يعني أنه لا يحدث.. [.

[خداوند تو را توفیق دهد، آن رسالت، مانند رسالت محمد ص است و در آن است آن چه که (قبلاً) در آن بوده، همچنین ابو بکر و عمر و در آن ابوزر و عمار و سلمان... الخ در آن کمیل و میثم و در آن زیاد پسر پدرش، در آن است ... رسالت است خداوند تو را توفیق دهد مانند همه رسالت‌ها. قرآن را بخوان و خواهی دانست که امروز و فردا چه می‌شود. داستان‌های انبیاء و ائمه علیهم السلام را مطالعه کن و خواهی دانست که پیشامد امروز و فردا چیست. آیا فرموده خداوند را نخوانده‌ای: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾، ((الأحقاف: 9)) (بگو من از [میان] پیامبران نودرآمدی نبودم). داستان فرستادگان با یکدیگر ارتباط داشته و نزدیک است در یک قصه ادغام شوند. آری، تفاوت‌هایی در میان است، ممکن است این امر در این جا رخ دهد و در آن جا رخ ندهد، اما بدان معنا نیست که اتفاق نمی‌افتد. [.

فأطبق الصمت عليّ عند سماعي ذلك، وسألت الله حسن العاقبة.

كان هذا في ليلة العاشر من محرم الحرام أيضاً.

پس در هنگام شنیدن آن، سکوت اختیار کردم و از خداوند حُسن عاقبت را مسئلت داشتم. این گفتگو نیز در شب دهم ماه محرم صورت گرفت.

ولأنّ مسلم بن عقيل (ع) ومضة من الحسين (ع)، ولمزلته الكبيرة في قلب السيد أحمد الحسن (ع)، عطفت ذكره على ذكر الحسين (ع).

مسلم بن عقيل (ع) المقتول الوحيد المقهور:

عزى السيد أحمد الحسن (ع) بعض أنصاره في يوم شهادة مسلم (ع)، فقال:

از آن جا که مسلم بن عقيل (ع) و ارتباطش با حسين (ع) و منزلت بزرگی که در قلب سيد احمد الحسن (ع) داشت، ذکر او را معطوف بر ذکر حسين (ع) کردم. مسلم بن عقيل (ع) تنها و شکست خورده گشته شده: برخی از انصار در روز شهادت مسلم بن عقيل به سيد احمد الحسن (ع) تسليت و تعزيت عرض کردند، پس امام (ع) فرمودند:

[عظم الله أجوركم بشهادة مسلم بن عقيل.

مسلم بن عقيل، لا يجد أنصار يثبتون معه على الحق في الكوفة التي تدعي مشايعة علي (ع)، الحمد لله إننا اليوم وجدنا من ينصر الحق ويثبت عليه].

[عظم الله أجوركم به مناسبت شهادت مسلم بن عقيل. مسلم بن عقيل در کوفه‌ای که ادعای پیروی از علی (ع) را داشته، هیچ یاور و ناصری نیافت که به همراه او بر حق ثابت قدم باشند و خدا را سپاس که امروز کسانی را یافتیم که حق را یاری می‌دهند و بر آن ثابت قدم می‌مانند].

ثم إنه تناهى لسمعه (ع) أن أحد المعممين كان قد تعرض للدعوة الحقّة، فقال وصدره مليئاً بالحزن:

سپس به سمع مبارک ایشان (ع) رسیده بود که یکی از معممین به دعوت حق، معترض شده پس سید (ع) با سینه‌ای پر از حُزن و اندوه فرمودند:

[يا للأسف، إن أكثر الناس لا زالوا مخدوعين مهؤلاء الجهلة ودينهم المبني على وجوب تقليد غير المعصوم الذي بنوه على أوهام وبلا دليل، بل فقط جهالات وتخبط عشواء، وقد بينها لهم بكلّ وضوح، ولو كان عندهم أيّ دين لراجعوا أنفسهم وارتدعوا عما هم عليه من ضلال.

اليوم قرأت ردّاً لأحد هؤلاء الذين لا يكادون يفقهون قولاً، ووالله لو سلّمت بيده معزتين لحفت أن يضيّعهما، فكيف يقبل منه الناس وكيف يتبعونه، انظر ماذا يقول].

[مایه تأسف است که هنوز مردم به سبب این جاهلان، و دینشان مبنی بر وجوب تقلید غیر معصوم که بر او هام و بدون دلیل استوار است، فریب خورده‌اند. بلکه تنها جهالت و هزیان شامگاهی بوده و برای آنان به وضوح بیان کردیم و اگر دینی داشتند به نفس خود رجوع می‌کردند و نسبت به گمراهی و ضلالت خود، هوشیار می‌گشتند. امروز پاسخی از جانب اینان که نزدیک است هیچ سخنی عایدشان نشود، خواندم. و به خدا سوگند که اگر قرار بود دو بز به او بدهم (تا از آن‌ها نگهداری کند) چنین نمی‌کردم چرا که هراس آن داشتم آن‌ها را گم کند. پس چگونه مردم از او چنین چیزی را قبول می‌کنند و چگونه از او تبعیت می‌کنند. بنگر که چه می‌گوید].

و فعلاً قرأت ما زودني به فرأيت أسطراً جوفاء، كانت مخصصة لشم اليماني فقط، وما سواه كان حشواً فارغاً، اللهم إلا تخذيل الناس وبأبي صورة كانت عن نصره اليماني. والرجل المقصود ليس من العلماء المعروفين، إنما ورث المنصب من أخيه بعد وفاته، أو بالأحرى ورث منه ما بنى به موقعيته. نعود للسيد أحمد الحسن لنستمع منه ما يريد قوله بحق مسلم بن عقيل (ع):

و فعلاً چیزهایی را که به من اضافه کرد را خواندم پس سطرهایی یافتم که فقط مختص دشنام و ناسزاگویی به یمانی بوده و غیر از آن، همه حاشیه زنی بوده که تنها به خذلان کشیدن مردم و امتناع آنان در هر صورت، از نصرت یمانی می‌باشد. و شخص مورد نظر از علمای معروف نبوده بلکه وارث منصب بعد از وفات برادرش شده و بهتر است بگویم آن چه را که خواسته با آن موقعیتش را مهیاء می‌کند، به ارث برده. به کلام سید احمد الحسن (ع) باز می‌گردیم تا مقصود فرموده‌های ایشان در حق مسلم بن عقیل را بشنویم:

[مسلم بن عقيل لا يجد من ينصره في الكوفة، وأمثال هذا الذين لا يكادون يفقهون قولاً يجدون من ينصرهم ويتبعهم !! سلام الله عليك يا مسلم. والله، منذ كنتُ صغيراً كنت مصيبتته تؤلني كثيراً، كنت أقول مع نفسي: الحسين وجد من ينصره ويواسيه ولكن مسلماً قتلوه وحيداً مخذولاً مقهوراً، مع هذا بكي في آخر لحظة من حياته؛ لأنه خاف أن يجري على الحسين (ع) ما جرى عليه، فلا يجد أحداً ينصره ويقتل وحيداً. لم تهتم مسلم بما كان يجري عليه، رغم عظم مصيبتته، سلام الله عليه].

[مسلم بن عقیل هیچ احدی را که به یاریش بشتابد پیدا نکرد، و امثال اینان که هیچ سخنی را نمی‌فهمند، کسانی را می‌یابند که یاریشان داده و از آنان تبعیت می‌کنند!! سلام و درود خداوند بر تو ای مسلم. به خداوند سوگند، آن زمان که کودکی بیش نبودم، مصیبت او، حُزن و اندوه بسیاری بر من مستولی می‌کرد. با خود می‌گفتم: حسین کسانی را یافت که او را یاری دهند و از او دلجویی کنند اما مسلم! او را در حالی که تنها و بی‌یاور مانده، مخذول گشته و شکست خورده بوده، به قتل رساندند. با این وجود در آخرین لحظات حیاتش می‌گریست؛ زیرا هراس داشت برای حسین (ع) همان اتفاقی افتد که بر او رخ داد و هیچ یار و یآوری پیدا نکند و تنها کشته شود. برای مسلم، علی رغم بزرگی مصیبتش، مهم نبود که چه اتفاقی برای خودش رخ داد. سلام و درود خداوند بر او باد].

ظهور آية جليلة في السماء:

ظهور نشانه‌ای آشکار در آسمان:

قال تعالى: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. (الفصل: 53) (به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است).

قال الإمام الصادق (ع): (فأَيُّ آية في الآفاق غيرنا أراها الله أهل الآفاق .. فأَيُّ آية أكبر مئاً) .

(پس کدامین نشانه در آفاق که خداوند آن را به اهل آفاق نشان داده، غیر از ما بوده.. پس کدامین آیه و نشانه بزرگتر از ماست). (کامل الزیارات: ص 543).

ولا شك أن للآية الكريمة ارتباط بالقائم (ع): و شكى نیست که آیه کریمه با قائم (ع) در ارتباط است:

عن أبي بصير، قال: (سئل أبو جعفر الباقر (ع) عن تفسير قول الله عز وجل: "سنرهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق"، فقال: يرهم في أنفسهم وفي الآفاق، وقوله: "حتى يتبين لهم أنه الحق" يعني بذلك خروج القائم هو الحق من الله عز وجل يراه هذا الخلق لابد منه) .

ابی بصیر گوید: (از ابو جعفر الباقر (ع) در مورد تفسیر این آیه سؤال شد: "سنرهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق". پس فرمودند: به آنان در گستره آفاق و در نفس خودشان، نشان می‌دهد. و فرموده او: "حتى يتبين لهم أنه الحق" یعنی خروج قائم امر حقی از جانب خداوند عز و جل است که باید خلق آن را ببینند). (غیبت نعمانی: ص 277).

وفي هذا الصدد، قرأت توقيعاً للإمام المهدي (ع) كان قد بعث به إلى الشيخ المفيد (رحمه الله) يذكر فيه آيات تحصل في السماء ومثلها في الأرض بحلول شهر جمادى الأول عند اقتراب الظهور، ولكني لم أكن أعرف هل يقصد به زمننا هذا أم زمن الشيخ المفيد، على أنه (ع) يذكر فيه ظهوره بغتة و فجأة بعد الأحداث. وهذا نص التوقيع المشار إليه:

و در این صدد، توقیعی از امام مهدی (ع) خواندم که آن را برای شیخ مفید (ره) ارسال کرده بودند. در آن نشانه‌هایی ذکر کردند که در حلول ماه جمادی الاول در نزدیکی ظهور، در آسمان رخ می‌دهد و مانند آن نیز بر زمین اتفاق می‌افتد. و نمی‌دانستم که مقصود امام مهدی (ع) این زمان ماست یا زمان شیخ مفید مبنی بر این که ایشان (ع) ظهور خود را ناگهانی و بعد از وقوع اتفاقاتی، ذکر می‌کنند و این متن توقیع مشار الیه می‌باشد.

(ذکر کتاب ورد من الناحية المقدسة - حرسها الله ورعاها - في أيام بقيت من صفر، سنة عشر وأربعائة على الشيخ المفيد أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان قدس الله روحه ونور ضريحه، ذكر موصله أنه يحمله من ناحية متصلة بالحجاز، نسخته:

للأخ السديد، والولي الرشيد، الشيخ المفيد، أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان أدام الله إعزازه، من مستودع العهد المأخوذ على العباد.

کتابی ذکر کردند که از ناحیهی مقدسه _ خداوند نگهبان آن باشد_ در چند روز باقی مانده از صفر سال 410 بر شیخ مفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (قدس الله سره و نور ضریحه) وارد شده و موصولش را ذکر کرده که از ناحیه متصل به حجاز، حامل آن بوده. نوشته: برای برادر با ایمان و دوست رشید ما، ابوعبدالله محمد بن نعمان - شیخ مفید - از به ودیعه نگهدارندگان عهدی که از بندگان گرفته شده. که خداوند عزت وی را مستدام بدارد.

بسم الله الرحمن الرحيم: أما بعد: سلام عليك أمها الولي المخلص في الدين، المخصوص فينا باليقين فإننا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو، ونسأله الصلاة على سيدنا ومولانا وبنينا محمد وآله الطاهرين، ونعلمك - أدام الله توفيقك لنصرة الحق، وأجزل مثوبتك على نطقك عنا بالصدق - : أنه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة، وتكليفك ما تؤديه عنا إلى موالينا قبلك، أعزهم الله بطاعته، وكفاهم المهم برعايته لهم وحراسته، فقف أيديك الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه على ما أذكركه، وأعمل في تأديته إلى من تسكن إليه بما نرسمه إن شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد! درود بر تو ای دوست پراخلاص در دین خدا!

ای آن که در عشق و ایمان به خاندان وحی و رسالت به اوج آگاهی و یقین رسیده‌ای! ما آفریدگار بی‌همتایی را که جز او خدایی نیست، سپاس گفته و از بارگاه او بر سرور و سالار و پیام آورمان محمد (ص) و خاندان گرانقدر و پاک او درود و رحمت جاودانه می‌طلبیم. و به تو که خداوند برای یاری حق توفیقت ارزانی داشته، پاداشت را بخاطر سخنان جاودانه‌ای که با صداقت از جانب ما می‌گویی، کامل و افزون سازد! اعلام می‌داریم که به ما (از جانب آفریدگار هستی) اجازه داده شده است که تو را به افتخار دریافت نامه و پیام کتبی مفتخر ساخته و تو را مسئول سازیم که آن‌چه را به تو می‌نگاریم، همه را به دوستان راستین ما که در قلمرو پیام رسانیت هستند، برسانی. به آن دوستان و شیفتگانی که خداوند به برکت فرمانبرداری از حق، گرامیشان بدارد و در پرتو حراست و عنایت خود به آنان، کارهایشان را کفایت و مشکلاتشان را مرتفع سازد.

از این رو به آن‌چه یادآوری کردیم، آگاه باش که خداوند با یاریش تو را در برابر دشمنانش که از مرزهای دین او بیرون رفته‌اند، تأیید فرماید و نیز در کار بزرگ رسانیدن آن‌چه که به خواست خداوند بر تو یادآوری و ترسیم خواهیم نمود به کسانی که بدان‌ها اطمینان و اعتماد داری، عمل نما!

نحن وإن كنا نأوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين، حسب الذي أرانا الله تعالى لنا من الصلاح ولشيعتنا المؤمنين في ذلك ما دامت دولة الدنيا للفسقين، فإننا نحيط علماً بأنباءكم، ولا يعزب عنا شيء من أخباركم، ومعرفتنا بالذل الذي أصابكم منذ جنح كثير منكم إلى ما كان السلف الصالح عنه شاسعاً، ونبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون. أنا غير مهملين لمراعاتكم، ولا ناسين لذكركم، ولولا ذلك لنزل بكم اللأواء أو اصطلمكم الأعداء فاتقوا الله جل جلاله وظاهرونا على انتياشكم من فتنة قد أنافت عليكم مهلك فيها من حم أجله ويحى عنها من أدرك أمه، وهي أمارة لأزوف حركتنا ومباثكم بأمرنا ونهينا، والله متم نوره ولو كره المشركون.

گرچه، ما اینک آن چه خداوند (بر اساس حکمت خویش) برای ما و پیروان با ایمان، صلاح اندیشیده است، تا هنگامی که حکومت دنیا در دست فاسقان و استبدادگران است، در مکانی دور از قلمرو بیدادگران سکونت گزیده‌ایم، اما بر اوضاع و اخبار شما و جامعه شما به خوبی آگاهییم. چیزی از رخدادهای زندگی شما بر ما پوشیده نمی‌ماند و شرایط غم‌بار و دردناکی که شما بدان گرفتار آمده‌اید، آنگونه که هست برای ما شناخته شده است؛ از آن زمانی که بسیاری از شما به راه و رسم ناپسندی که پیشینیان شایسته کردارتان از آن دوری می‌گزیدند، روی آورده و پیمان فطرت را، به گونه‌ای پشت سر انداختید که گویی هرگز بدان آگاه نیستید....

شما باید با همه وجود و امکانات به کارهایی پردازید که او را به دوستی ما نزدیک می‌سازد و از کارهایی که ناخوشایند و موجب خشم و ناراحتی ما می‌گردد، به شدت دوری جوید، چرا که فرمان مرگ به‌طور ناگهانی فرا می‌رسد، در شرایطی که بازگشت و توبه سودی نبخشیده و پشیمانی از گناه و زشتکاری، او را از کیفر عادلانه ما، رهایی نخواهد داد. و آنگاه (به کیفر گناهان) به این شرایط غم‌بار و خفت انگیز گرفتار گشتید. ما از سرپرستی و رسیدگی به امور شما کوتاهی نورزیده و یاد شما را از صفحه خاطر خویش نزدوده‌ایم؛ که اگر جز این بود، موج سختی‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان بدخواه و کینه‌توز، شما را ریشه کن می‌ساختند.

پس پروای خداوند را پیشه سازید و از (اهداف بلند آسمانی) ما پشتیبانی کنید تا شما را از فتنه‌ای که به سویتان روی آورده است و شما اینک در لبه پرتگاه آن قرار گرفته‌اید نجات بخشیم. از نگون بختی و فتنه‌ای که هر کس مرگش فرا رسیده باشد در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خویش رسیده باشد، از آن دور می‌ماند، و آن فتنه، نشانه‌ای از نشانه‌های نزدیک شدن جنبش ماست و پخش نمودن خبر آن به دستور ما، به وسیله شماست. خداوند نور خود را، گرچه مشرکان را، خوش نیاید، کامل خواهد گردانید.

اعتصموا بالتقية من شب نار الجاهلية، يحششها عصب أموية، مهول مها فرقة مهدية، أنا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن، وسلك في الطعن منها السبل المرضية، إذا حلّ جمادى الأولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه، واستيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه. ستظهر لكم من السماء آية جلية، ومن الأرض مثلها بالسوية، ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق، ويغلب من بعد على العراق طوائف عن الإسلام مراق، تضيق بسوء فعالمهم على أهله الأرزاق، ثم تنفج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الأشرار، ثم يستر مهلاكه المتقون الأخيار، ويتفق لمريدي الحج من الآفاق ما يؤملونه منه على توفير عليه منهم واتفاق، ولنا في تيسير حجهم على الاختيار منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساق. فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من بمحبتنا، ويتجنب ما يدينه من كراهتنا وسخطنا، فإن أمرنا بغتة فجاءة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة. والله يلهمكم الرشد، ويلطف لكم في التوفيق برحمته).

از برافروختن و شعله‌ور ساختن آتش پرشراره جاهلیت که گروه‌های اموی مسلک، آن را برافروخته و گروه هدایت یافتگان را بوسیله آن می‌ترسانند، به سپر دفاعی «تقیه» پناه برده و بدان چنگ زیند! من نجات آن کسی را تضمین می‌کنم که در آن فتنه برای خود، موقعیت و جایگاهی نجوید و در انتقاد و عیب جویی از آن به راهی خداپسندانه گام سپارد. از رویدادی که به هنگام فرارسیدن جمادی الأول امسال روی خواهد داد، عبرت آموزید و از خواب گرانی که شما را ربوده است، برای رخداد سهمگین از آن بیدار شوید. به زودی نشانه‌ای روشن از آسمان و نشانه‌ای روشن از زمین پدیدار خواهد گشت، در شرق عالم رویدادهای اندوه‌بار و دلهره آور رخ خواهد داد، و آنگاه گروه‌هایی که از اسلام بیرون رفته‌اند، بر عراق سلطه خواهند یافت. بر اثر سیاست ناهنجار آنان، مردم دچار تنگی معیشت و روزی می‌شوند و پس از مدتی بر اثر نابودی استبدادگری بدکار، رنج‌ها و دردها برطرف خواهد شد و آنگاه پروا پیشگان درست اندیش و شایسته کردار، از نابودی او شادمان خواهند شد، مردمی که از نقاط مختلف کره زمین به زیارت خانه خدا می‌روند، هرچه بخواهند در دسترس آنان قرار خواهد گرفت و ما در آسان ساختن سفر حج آنان مطابق دلخواهشان نقش و موقعیت ویژه‌ای خواهیم داشت که در پرتو نظم و تدبیر و انسجام، آشکار می‌گردد.

از این رو هر يك از شما باید با همه وجود و امکانات به کارهایی پردازد که او را به دوستی ما نزدیک سازد و از کارهایی که ناخوشایند و موجب خشم و ناراحتی ما می‌گردد، به شدت دوری جوید، چرا که فرمان امر ما به طور ناگهانی فرا می‌رسد، در شرایطی که بازگشت و توبه سودی نبخشیده و پشیمانی از گناه و زشتکاری، او را از کیفر عادلانه ما، رهایی نخواهد داد، خداوند، راه رشد و رستگاری را به شماها الهام بخشد و وسایل پیروزی به مهر و لطف خویش، برایتان فراهم آورد. (احتجاج: ج 2 ص 324).

فسألت السيد أحمد الحسن (ع) عن ذلك، فأجاب قائلاً:

پس از سید احمد الحسن (ع) در مورد آن سؤال کردم، ایشان فرمودند:

[يمكن أن يكون في هذا الزمان ما قاله في ذلك الزمان؛ لأنّ الكلام مقيد بزمن الظهور، فإن كان الظهور في ذلك الزمان حصل في ذلك الزمان، وإن تأخر الظهور تأخرت معه العلامات المرتبطة به. وأيضاً ليس ضرورياً أن تحصل، ففيها البداء. ولكن ما ينطبق في هذا الزمان يمكن الاستدلال به].

[ممکن است آن چه که در آن زمان فرمودند، در این زمان باشد؛ زیرا کلام مقید به زمان ظهور است پس اگر ظهور در آن زمان بوده، در آن زمان نیز اتفاق افتاده و اگر ظهور به تأخیر افتد، نشانه‌ها و علامات مرتبط به آن نیز به تأخیر می‌افتند و همچنین امکان بداء در آن‌ها وجود داشته و به وقوع پیوستن آن‌ها، ضروری نیست⁽³⁾ اما آن چه که بر این زمان قابل انطباق است، امکان استدلال با آن وجود دارد].

* * *

³ - از داوود بن ابی قاسم نقل شده که گفت: «نزد ابوجعفر محمد بن علی الرضا ۷ بودیم که ذکر سفیانی و آن چه که در روایت آمده مبنی بر این که امر وی محتوم است، به میان آمد. به ابوجعفر ۷ عرض کردم: آیا خدا در امر محتوم بداء دارد؟ فرمود: آری. به آن حضرت عرض کردیم: ما می‌ترسیم که خدا در امر قائم نیز بداء روا دارد. حضرت فرمود: قائم جزو مواعید است.» غیبت نعلانی: ص ۳۱۴.

عمامة السحاب:

هذه رؤيا قصها (ع) عليّ يوماً، فقال:

عمامه‌ای از جنس ابر :

روزی سید (ع) این رؤیا را برایم تعریف کردند، پس فرمودند:

[قبل یومین رأیت رؤیا، نسأل الله أن تكون خيراً.]

كنت أقف في مكان ودخل عليّ جماعة يريدون شيئاً ما، أو ربما يبحثون عن الحق، لم أنتبه لهم من هم، ولكن انتبهت إلى أنني كنت ألبس ملابس غامقة اللون أو سوداء، وكان على رأسي عمامة لونها أبيض مختلط بلون الماء، يعني كلون السحاب أو الغيوم، فانتبهت أنها كعمامة رسول الله السحاب أو هي نفسها، وانتهت الرؤيا [.]

[دو روز قبل، رؤیایی دیدم، از خداوند مسئلت دارم که خیر و نیک باشد.

در یک مکانی ایستاده بودم و جماعتی بر من وارد شدند که گویا چیزی می‌خواستند و یا احتمالاً طالب حق بودند، نمی‌دانستم چه کسانی بودند (غریبه به نظر می‌رسیدند)، اما متوجه شدم که داشتم لباسی تاریک رنگ یا سیاه به تن می‌کردم و بر سرم عمامه‌ای سفید رنگ بود گویا رنگ آن مایل به رنگ آب بود یعنی هم‌رنگ ابرها. پس دانستم که آن مانند عمامه ابری رسول الله (ص) یا خود آن بوده و رؤیا به پایان می‌رسد.]

المحطة الثانية:

في العقيدة وما يلحق بها

در باب عقیده و آن چه که به آن متعلق است

تقسيم الصفات الإلهية:

المطالع لكتب العقائد لدى المسلمين يرى أنهم يقسمون الصفات الإلهية إلى تقسيمات عدة، منها صفات الذات وصفات الفعل، ونحو ذلك.

عن هذا الموضوع سألته يوماً، فأجاب (ع):

تقسيم صفات الهي:

كسى که کتابهای عقاید، نزد مسلمانان را مطالعه کند، می بیند که آنها، صفات الهی را به اقسام متعدد، تقسیم می کنند، و آن عبارتند از: صفات ذات و صفات فعل و مانند آن. در مورد این موضوع روزی از ایشان سؤال کردم، سید احمد ع جواب داد:

[عموماً، التقسيم يعتمد على جهة نظر وفهم الذي يقوم بالتقسيم، فحتى لو كان التقسيم صحيحاً لا يعني أنّ هذا التقسيم له فائدة، ربما يكون التقسيم بعض الأحيان أقرب للغو.

كما أنّ هناك أموراً في كتبهم مردودة، ولكنك تعلم أنّي لا أحبُّ التعرض لهم بالأسماء إلا عند الضرورة.

مثلاً: مسألة الصفات السلبية بمعنى نفي النقص عن ساحته، لا إشكال فيها، وهي مروية كما في دعاء الجوشن الكبير وفي القرآن. والصفات الكمالية بمعنى وصفه بالكمال المطلق، لا اشكال فيها أيضاً، وهي واردة في القرآن والأدعية. وأنت إذا تقرأ (كتاب التوحيد) تجد موضوعاً تعرّض لهذا الأمر وأين يكون التوحيد. والموضوع تماماً ينقض عقيدتهم برجوع الصفات السلبية للكمالية، تجد مثلاً: التوحيد في التسبيح، وأيضاً تجد: بيان كيف أنّ معرفتنا بصفاته إنما هي معرفة عجزنا عن معرفة صفاته، وأنّ غاية ما يمكن لنا معرفته هو صفات رسوله الأول ورسله من بعده.

[عموماً، تقسيم کردن به سوى نظر و فهم کسى که به تقسیم می پردازد، متوجه می شود، و حتی اگر این تقسیم صحیح باشد، معنی نمی دهد که این تقسیم فایده داشته باشد، و شاید این تقسیم بعضی وقتها به لغو نزدیک تر باشد. همان گونه که در کتب آن ها، اموراتی مردود می باشد، و خودت می دانی که نمی خواهم نام آن ها را به عرض

برسانم، مگر در هنگام ضرورت، مثلاً: مسأله صفات سلبی به معنی نفی نقص در ساحت مقدسش می باشد، اشکالی در آن نیست، و آن در دعای جوشن کبیر و قرآن آمده است. و صفات کمالیه به معنی وصف او به کمال مطلق است، همچنین اشکالی در آن نمی باشد. و آن در قرآن و ادعیه وارد شده است، و تو اگر کتاب توحید را مطالعه کنی، موضوعی را جهت این امر می یابی، مبنی بر این که توحید در کجا یافت می شود. و موضوع به طور کلی عقیده آن ها را در رجوع صفات سلبی بر کمالی را نقض می کند، مثلاً می یابی: توحید در تسبیح، و همچنین خواهی یافت: بیان چگونگی، معرفت ما به صفاتش، همانا شناخت عجز ما در قبال معرفت صفاتش را نمایان می کند، و هدف شناخت ما از صفات خویش همان شناخت صفات فرستاده اول و فرستاده بعد از او می باشد.

هذه الأمور مبيّنة في (كتاب التوحيد)، هي تماماً نقض لعقيدتهم بالصفات.

هذا إضافة إلى أن اسم (الله) نفسه هو صفة، وإنما هو الكمال المطلق الذي يتأله له الخلق، وإنما تجلّى به وظهر به للخلق لحاجتهم وفقدهم.

ثم هل أنك تصف موجوداً بأنه قادر عند عدم وجود مقدور؟ أصلاً هل يوجد موضوع للوصف؟ موضوع الوصف غير موجود عند عدم وجود المقدور، هل تفهم قصدي؟

طيب، هم طبعاً يقولون بهذا الأمر، أو على الأقل بعضهم يقول بهذا، الآن هل يوصف موجود بأنه إله عند عدم وجود من يأله إليه؟ هل يُوصف موجود بأنه رب عند عدم وجود مربوب؟

الآن، هو سبحانه تجلّى بالكمال المطلق (الله) ليأله له المألوهون، لولا وجود المألوهين لما ظهر لهم بالألوهية، الألوهية متعلقة بالمألوه، الربوبية متعلقة بالمربوب، أرجو ان يكون هذا واضحاً.

این امور در کتاب توحید آشکار شده است، آن به طور کلی نقض عقیده آن ها در خصوص صفات است. علاوه بر آن همانا نام (الله) خود صفت و کمال مطلق است، که خلق به آن نیازمند می شوند، و همانا تجلی و ظاهر شدن آن برای خلق در خصوص نیازها و تهی دستی آن ها است. سپس آیا تو با عدم وجود مقدور، می توانی موجودی را توانا وصف کنی؟ اصلاً آیا موضوعی برای وصف یافت می شود؟ موضوع وصف، با عدم وجود مقدور، وجود ندارد، آیا مقصودم را متوجه می شوی؟ بسیار خوب، البته آن ها به این امر سخن می گویند، یا حداقل بعضی از آن ها این را می گویند، حال، آیا موجودی با صفت (إله) با عدم وجود کسی که به او نیاز دارد، وصف می شود؟ آیا موجودی به نام (پروردگار) با عدم وجود "پرورش یافته" وصف میشود؟ حال، او سبحانه و تعالی با کمال مطلق (الله) تجلی می شود، برای این که نیازمندان دست به نیاز او کشند، و اگر نیازمندی موجود نبود، هرگز بر طرف کننده نیاز ظاهر نمی شود، بر طرف کردن نیازها متعلق به نیازمند است، پرورش یافتن متعلق به مربی است، ان شاء الله که این واضح شده باشد.

انظر، كلُّ موجود يظنُّ الكمال هو ما يعرفه هو، نمل الصفا يظن أن الله زانمتين لأنها غاية الكمال عنده، والإنسان يظن أن غاية الكمال هو القدرة الكاملة، العلم الكامل، وهكذا. والسبب أنه يملك بعض القدرة وبعض العلم، فهو يظن أن "عالم"، "قادر" التي يتصورها هي غاية ما يمكن أن يصف به الله !

دقت كن، هر موجودی گمان می کند که کمال آن است که او می شناسد، مورچه های صفا گمان کردند برای خدا دو زعامت می باشد، زیرا که نهایت کمال در نزد اوست، و انسان گمان می کند، نهایت کمال آن، قدرت کامل و علم کامل می باشد، و این چنین... و علت آن، او بعضی از قدرت و علم را دارا می باشد، پس او گمان می کند که همانا "عالم"، "توانا" را که در خود تصور می کند، آن نهایت چیزی است که می تواند خدا را به آن وصف کند.

المطلوب منه أن يتحرَّك باتجاه المعرفة إلى أن يعرف أنه عاجز عن المعرفة، وأن الكمال الذي واجهه به سبحانه إنما أراد منه سبحانه أن يوصله إلى هذه الحقيقة التي هي المعرفة الحقيقية، إنما واجهنا بالكمال المطلق ليوصلنا لحقيقة أننا عاجزون عن المعرفة، وبالتالي نعرف أنفسنا ونعرف الحقيقة التي أوجدتنا، نعرفها عندما نعرف عجزنا التام عن معرفتها، معرفة عجزنا هي معرفة الحقيقة. "من عرف نفسه عرف ربّه".

عموماً، هذه حقائق لا تُعرف بالكلام بل عندما يكون الإنسان فيها .]

لازم است که به جهت معرفت حرکت کند، تا بداند که خود از شناخت معرفت عاجز است، و همانا کمالی که خداوند توسط آن با او (بنده خدا) مواجه شد، این است که می خواهد او را به این حقیقت برساند و آن، معرفت حقیقی است، همانا با کمال مطلق با ما مواجه شد، تا این که ما را به این حقیقت برساند، همانا ما از معرفت عاجز هستیم، و در آخر ما خودمان، خود را می شناسیم، و حقیقتی که ما را دریافت، خواهیم شناخت وقتی که متوجه می شویم از معرفت کامل عاجز هستیم، شناخت عجز ما همان معرفت حقیقت است. "هر کس خود را شناخت خداوند را شناخته است" عموماً، این حقایق با کلام شناخته نمی شوند، بلکه وقتی که خود انسان در آن ها باشد].

أقسام التوحيد:

وعن تقسيمات التوحيد، سألته قائلاً:

علماء العقائد يقسمون التوحيد إلى أقسام مثل: التوحيد في الذات والتوحيد في الصفات وفي العبادة، وبعضهم يوصل الأقسام إلى سبعة، فبالإضافة إلى الثلاثة أضاف (التوحيد في الأفعال والتشريع والاستعانة والحب).

وفي الاتجاه الآخر نلاحظ أن الوهابيين يجعلون للتوحيد قسمين وهما: التوحيد في الألوهية والتوحيد في العبادة. فهل لهذه التقسيمات صحة؟

فأجاب (ع):

اقسام توحيد:

و از قسمت های توحيد از ایشان (ع) سؤال کردم:

علمای عقاید توحيد را به اقسامی تقسیم می کنند، مانند: توحيد در ذات، توحيد در صفات، و در عبادت، و بعضی از آن ها قسمت ها را به هفت قسمت می رسانند، و بر سه قسمت اضافه کردند، و آن: توحيد در افعال، تشريع، یاری جویی و محبت. و در جهتی دیگر مشاهده می کنیم که وهابیه ها برای توحيد دو قسمت قرار داده اند، و آن ها شامل: توحيد در نیازمندی، و توحيد در عبادت، آیا این تقسیم ها صحت دارند؟ پس سید (ع) در پاسخ فرمود:

[بالنسبة للتقسيم عموماً يعتمد على الأساس الذي يُعتمد للتقسيم، وقد تتحقق فائدة من التقسيم وقد يكون بعض الأحيان عبثياً غير مجدٍ، فمثلاً: تقسيم التوحيد إلى توحيد الذات وتوحيد الصفات، بمعنى أنه واحد أحد أي أنه واحد لا شريك له وأن ذاته أحدية وصفاته عين ذاته، لا إشكال فيه وهو صحيح وفيه فائدة، فعلى الإنسان أن يعتقد بأن الله واحد لا شريك له، وأيضاً بأن الله أحد، وصفاته عين ذاته. وكذا لو قيل: يجب توحيد في العبادة بمعنى أن العبادة التي هي الطاعة بالأصل لله وحده، وتكون طاعة غيره كطاعة أنبيائه ورسله فرعاً عن طاعته سبحانه وتعالى.

[نسبت به تقسیم، معمولاً تقسیم وابسته به اساسی است که برای تقسیم بندی به آن بستگی دارد، و بهره مندی از تقسیم نیز تحقق می یابد، و بعضی وقت ها بیهوده و بی شکوه می باشد، مثلاً: تقسیم توحيد به توحيد ذات و توحيد صفت ها، به معنی این است که او یکتا و تنها است، یعنی او یکی است و شریکی برای او نیست، و ذات او احدی است، و صفات او مانند ذات او می باشد، اشکالی ندارد، آن صحیح و در آن منفعت است، پس بر انسان واجب است که اعتقاد داشته باشد خداوند تنها و یکتا و شریکی برای او نیست، صفاتش مانند ذاتش می باشند. و همچنین اگر گفته شود: توحيد او در عبادت به معنای عبادتی که در اصل اطاعت تنها خداوند است، و طاعت غیر او مانند طاعت انبیاء و فرستادگانش می باشد، و آن فرعی از طاعت او سبحانه و تعالی می باشد.

وبقية ما ذكرت وفقك الله لا يعدو القول إن كل شيء قائم به سبحانه، وكل حركة وسكنة في الخارج إنما عائدة له سبحانه وتعالى باعتبار أنها إن لم تكن منه مباشرة وكانت من عبد من عباده فهي بحوله وقوته سبحانه التي خولها لذلك العبد].

و مابقی چیزی که ذکر کردی، خداوند به تو توفیق دهد، بیشتر از آن نیست که همه چیز توسط او سبحانه و تعالی استوار باشد. و هر حرکت و سکون در خارج، همانا به سوی او سبحانه و تعالی باز می‌گردد، به اعتبار این که مستقیم از او نمی‌باشد، از بنده، از بندگان خویش است، و آن به اراده و قدرت خداوند است، آن چیزی که به بنده داده است].

الذات والكنه والحقیقة:

ورد في (كتاب التوحيد) التعبير عن الذات المقدسة أنها قبله وحجاب وباب للكنه والحقیقة، وأنه سبحانه تجلی سما حاجة الخلق ولولاهم لما كان هناك شيء اسمه (ذات)، ولكن هل يصح لنا أن نقول: (إن الذات عين الكنه والحقیقة) أو (ظهور لها)، أو (هي وليست هي)، أو (هي شيء آخر غير الكنه والحقیقة) باعتبار أن القبلة شيء وما ترشد إليه القبلة شيء آخر. ورغم قلة الفهم، كنت قد سألت عن هذا.

فأجاب (ع) قائلاً:

ذات و كنه و حقیقت:

در کتاب توحید آمده است تعبیر از ذات مقدس، همان قبله و حجاب و دربی برای کنه، و حقیقتش است، و خداوند متعال با آن‌ها مزین شد جهت نیازمندی مخلوق به او، و اگر آن‌ها نبودند چیزی به نام ذات نبود، اما آیا بر ما جایز است بگوئیم: (ذات مانند کنه و حقیقت است) یا (ظهوری برای آن است) یا (آن، آن است، اما آن نیست) یا (آن چیزی دیگر غیر از کنه و حقیقت است) به اعتبار این که قبله چیزی است، و چیزی که قبله به آن ارشاد می‌کند چیزی دیگر. و با توجه به نقصان فهم، در مورد این از ایشان (سیداحمد الحسن (ع)) سؤال کردم. ایشان (ع) در پاسخ فرمود:

[الذات هي الكنه والحقیقة، والفرق بالنسبة لنا نحن وليس فرقاً حقیقياً، وهو فرق معرفي].

[ذات همان کنه و حقیقت است، و فرق موجود، نسبت به خود ما است، و آن فرقی حقیقی نمی‌باشد، آن فرقی معرفتی می‌باشد].

اسم (الله) صفة لمانا؟

واضح أنّ اسم (الله) صفة، ومعلوم أنّ كلّ صفة بحاجة إلى موصوف، والسؤال: هل الموصوف هو (الكنه والحقيقة)، والحال أنه غيب مطلق وسرّ مكنون؟

وعن هذا السؤال أجاب (ع):

نام " الله " صفت است، چرا؟
واضح است که نام "الله" صفت است، و معلوم است هر صفتی نیاز به موصوف دارد، و اما سؤال: آیا موصوف همان کُنه و حقیقت است، در حالی که آن غیب مطلق و رازی مخفی می باشد؟
و در مورد این سؤال علیه السلام پاسخ فرمود:

[نعم، صفة بالنسبة لنا نحن لنعرف من خلالها، فهو واجهنا بالذات (بالله) لحاجتنا نحن أن نتأله إليه لسدّ نقصنا فنعرف].

[بله، نسبت به ما صفت است تا این که از طریق آن معرفت داشته باشیم، او با ذات "الله" با ما مواجه شد، جهت نیازمندی های ما، همانا جهت بر طرف کردن نیازها به سوی او رویم و در آخر معرفت خواهیم یافت].

* * *

ما حقيقة الترابط الشرعي بين الأصول الخمسة !!

يعتقد علماء الشيعة العقائديين المتأخرين أن أصول الدين خمسة، معترفين أن لا دليل شرعياً (آية أو رواية) عليها، ودليلهم على خماسيتها هو العقل.

ولكن بعض المتفلسفين أراد - زوراً - تصوير الارتباط الشرعي بين الأصول الخمسة، فنقل أحد أدعية أهل البيت (ص) "اللهم عرفني نفسك..."، وتبرع له بشرح من جيبه مبيناً أن الترابط بين الأصول الخمسة شرعي بدلالة الدعاء على حدّ زعمه !!

وعلى أي حال، هو أيضاً خصّص جانباً كبيراً من بحثه للطعن بأدلة الدعوة اليمانية الحقّة، فعزمت على كتابة رد على تحزّصاته.

فسألت السيد أحمد الحسن (ع) عن ذلك، فقال:

حقيقت ارتباط شرعي بين پنج اصل از اصول چیست؟!
علمای عقاید متأخر، اعتقاد دارند که اصول دین پنج جزء می باشند، اعتراف دارند که هیچ آیه و روایتی بر آن نمی باشد، و دلیل آن ها بر پنج جزء بودنش عقل می باشد.
اما بعضی از فلسفه گرایان خواستند ارتباط شرعی بین پنج اصل را و آن هم به زور به تصویر بکشاند، و یکی از دعاهای اهل بیت علیهم السلام را نقل می کند، "خداوندا خود را به من بشناسان..." و از جیب خود شرح این را ارائه می دهد، که ارتباط شرعی بین پنج اصل از اصول به دلالت همین دعاء به زعم خود می باشد! و به هر حال او همچنین از یک جانب بزرگ از بحث خود را به طعنه وارد کردن به ادله دعوت حق یمانی تخصیص داد، و بر نوشتن پاسخی به سفسطه های آن فرد همت جستم.
در مورد آن از سید احمد الحسن (ع) سؤال نمودم، فرمودند:

[وفقك الله، إذا كنت تريد أن تناقش مسألة الأصول الخمسة، فهذا موضوع كبير وواسع، ولا أعتقد أنّ مناقشة الأصول الخمسة التي ابتدعوا القول بأنّها بهذه الصورة هي أصول الدين ينفعك كثيراً، فلو أنك تركّز على مناقشة ما قاله في رد أدلة الدعوة.

[خداوند به تو توفیق دهد، اگر خواستی مسأله اصول پنجگانه را مورد مناقشه قرار دهی، پس آن موضوعی بزرگ و وسیع است، اعتقاد ندارم که مناقشه اصول پنجگانه ای که آن ها نو آوری کردند و به صورتی گفته شده که آن همان اصول دین است سود زیادی به تو برساند، اگر به مناقشه در مورد چیزی که در رد ادله ای دعوت گفتند تمرکز کنی بهتر است.

يعني أنظر الأصول الخمسة ما هي، ولماذا وضعها العلامة؟ ماذا قال فيها العلامة؟ مختصر كلامه أنها أصول تثبت عقلياً، الجامع بينها أنها أصول عقلية، ولهذا فهو جعلها أصول الدين؛ لأنّ الدليل عليها هو العقل، فما معنى أن يأتي هذا ويجعل التلازم بينها أو العلاقة بينها... الخ نقلية؟ الكلام في أصول عقلية، فوضع النقل هنا ثانوي في كل حال، بمعنى أنك حتى لو جئت بالنقل فلا قيمة له هنا؛ لأنّ الكلام في أمور عقلية وتناشها عقلي.

مسألة أصول الدين والعقائد إن شاء الله سينشر كتاب بصددها، ونبيّن فيه الحق من الباطل بحول الله وقوته [.

يعني بين اصول پنجگانه چیست؟ و برای چه علامه آن را وضع کرد؟ علامه در مورد آن چه گفته است؟ گفته‌های مختصر وی این است که اصول با روش عقلی اثبات می‌کردند، و جامع بر آن اصول عقلی است، و به همین دلیل، او آن را اصول دین قرار داد؛ زیرا دلیلش بر آن عقل است. پس برای چه می‌آید و تلازم بین آن یا رابطه بین آن را نقلی قرار می‌دهد؟ گفتار در اصول عقلی است، پس موضع نقل اینجا در کل احوال مکان دوم است، به معنی این‌که اگر تو با نقل آمدی اینجا قیمتی ندارد؛ زیرا گفتار در اموری عقلی است و مناقشه آن عقلی می‌باشد.

مسألة اصول دین، و در مورد عقاید ان شاء الله به زودی در خصوص آن کتابی نشر خواهد شد، و در آن حق و باطل را نمایان خواهیم کرد به اراده و یاری الله [.

* * *

الغرض من إرسال الرسل؟

يطرح بعض من يعتلون أعواد المنابر أموراً بعيدة كل البعد عن الحقيقة ودين الله، وبكل أسف فإنّ الناس تأخذ منهم العقائد أخذ المسلمات.

تحدث أحدهم يوماً عن علّة إرسال الرسل، قائلاً:

(الغرض من بعثة النبي أو نصب الوصي وصول النظام، وهذا الغرض لا يمكن أن يتحقق ما لم يؤمن به المجتمع).

هدف از ارسال رسولان:

برخی از متصدیان منابر، اموری دور از حقیقت و دین خدا مطرح می‌کنند و با تأسف شدید، مردم عقاید را از آنان مانند امور مسلم برمی‌گیرند. روزی یکی از آنان در مورد علّت ارسال فرستادگان سخن می‌گفت: «غرض از بعثت پیامبر یا وصی، رسیدن به نظام است و این امر هرگز در مجمعی که بدو ایمان نمی‌آورد، محقق نمی‌شود».

طبعاً، هو یرید بقوله هذا الطعن بأحقية دعوة يمانى آل محمد (ع)، بحجة أنّ أكثر الناس لم يؤمنوا بدعوته ولم يتحقق وصول النظام، وبالتالي لم يتحقق الغرض من بعثته !!

ولا أدري لو أنّ هذا المنكوس كان في زمن نوح (ع) الذي ظلّ يدعو قومه 950 عاماً ليلاً ونهاراً، ولم يزد هم دعاؤه لهم إلا فراراً وعناداً، كما ينص القرآن، ومع هذا كانت حصيلة جهوده بضعة أبقار قلائل آمنوا به وركبوا معه السفينة ونجوا من الطوفان، والسؤال: ماذا سيكون موقف مدعي العلم هذا من نوح (ع) الذي لم يستطع إيصال النظام وبالتالي لم يتحقق الغرض من إرساله وفق تصوّر هذا المتفلسف؟!

طبيعاً او با این لحن خود، به حقانیت دعوت یمانى آل محمد (ع) طعنه می‌زند با این حجت که بیشتر مردم به دعوتش ایمان نمی‌آوردند و هرگز برپایی نظام محقق نمی‌شود و در نهایت غرض از بعثت او، نیز بی‌ثمر و بی‌نتیجه می‌ماند.

و نمی‌دانم اگر این منکوس، در زمان نوح(ع) بود که مردم را حدود 950 سال، روز و شب دعوت می‌کرد و این دعوت جز بر سرکشی و فرار چیزی به‌ایشان نمی‌افزود، همان‌طور که قرآن به آن اشاره داشته و با این حال، نتیجه تلاش او تنها ایمان آوردن چند نفر بوده، افراد اندکی که به حضرتش ایمان آوردند و به همراه او بر کشتی سوار شده و از طوفان نجات یافتند، و سؤال: واکنش این مدعی علم در قبال نوح (ع) چیست؟ بر حسب تصور این فیلسوف (نوح) کسی است که هرگز نتوانست نظام را برپا کند و در نهایت غرض از بعثت او هرگز تحقق نیافت؟!!

وعلى أي حال، عن مثل هذه الأقوال سألت السيد أحمد الحسن (ع)، فأجاب:

و در هر حال، در خصوص چنین گفته‌هایی از سید احمد الحسن (ع) سؤال نمودم، ایشان فرمودند:

[هو قال بنقض الغرض من الإرسال بكذا ... الخ وكلامه كله متناقض، والسؤال: ما هو الغرض الصحيح من إرسال الرسل؟ هل هو حدّده بصورة صحيحة؟

يعني ممكن نقول: الغرض هو إقامة الحجّة فقط.

وممكن نقول: تبليغ الخلق.

وممكن نقول: الغرض هو هداية الناس إلى الحق.

وممكن نقول: الغرض هو دخول الناس إلى الجنة.

وممكن نقول: الغرض هو معرفة الله.

وممكن وممكن

فأفهما هو الغرض؟ ولماذا؟

[او با این سخنانش... الخ از نقض هدف ارسال سخن گفته و تمام گفته‌هایش متناقض است و سؤال این بوده: هدف صحیح از ارسال فرستادگان چیست؟ آیا او به صورت صحیح آن را مشخص کرده؟!]
يعني ممكن است بگوئیم: هدف از آن، تنها اقامت حجت است.
و ممكن است بگوئیم: هدف از آن، ابلاغ خلق است.
و ممكن است بگوئیم: هدف از آن، هدایت مردم به سوی حق است.
و ممكن است بگوئیم: هدف از آن، ورود مردم به بهشت است.
و ممكن است بگوئیم: هدف از آن، معرفت و شناخت خداست.
و ممكن است و ممكن است...
پس هدف، کدامین می‌باشد و چرا؟

هو جاء إلى مسألة هم متخبطون فيها أيّ تخبط وقفز عليها، فهل هو وعلماءه يعرفون الغرض الصحيح من إرسال الرسل؟

وليست المسألة أن يقول هذا هو الغرض فقط، بل لابد أن يرجح لنا أن الغرض هذا وليس هذا، فإنّ أيّ قول سيقوله سنشكل عليه بقرآن وبحكمة وعقل.

هم أصلاً يقولون بقول باطل، هم يقولون بأنّ النبوة أو الرسالة واجبة لأنها لطف، واللطف واجب عليه سبحانه وتركه قبيح، إلى آخر أقوالهم.

ولسنا في موضع نقاش عقائدهم وفقك الله، لأنّ الأمر سيطول.

هم أصلاً نظرياتهم العقلية مردودة وغير صحيحة، وعقائدهم مبنية على نظريات عقلية مردودة وغير صحيحة، فالله يقول وهم يقولون، الله يقول: **(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)** (النساء: 165)، الله يقول هنا: **علة الإرسال قطع العذر وإن كان عذراً كاذباً من كذاب، وهم يقولون: العلة هي اللطف، وهو واجب عليه والإرسال واجب في كلّ حال ... الخ.**

او به سمت مسئله‌ای آمده که در آن سخت یاره گوپی می‌کنند و چه گفتارهای لغو و دست یازیدنی به آن می‌کنند. آیا او و علمایش هدف صحیح از ارسال فرستادگان را می‌دانند؟
و مسئله تنها این نیست که گفته این هدف از ارسال می‌باشد، بلکه باید آن را برای ما توضیح دهد که این هدف بدان سبب است نه این سبب. (علت آن را بگوید) پس هر پاسخی که خواهد داد ما با قرآن و حکمت و عقل او را به چالش می‌کشیم. گفته آنان از اصل، باطل است، آنان می‌گویند که نبوت و رسالت واجب است چراکه از باب لطف و گرم می‌باشد و لطف بر خدا واجب است و ترک آن قبیح... تا آخر گفتارشان.
و در مقام مناقشه در مورد عقایدشان نیستیم که امر به درازا می‌کشد، خداوند توفیقت دهد. در اصل نظریات عقلی‌شان مردود و غیر صحیح است و عقایدشان بر همین نظریات عقلی مردود و غیر صحیح بنا شده. پس خدا می‌فرماید و آنان می‌گویند. خداوند می‌فرماید: **(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)**. (النساء: 165) (پیامبرانی که بشارتگر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بمانه و] حجتی نباشد).

خداوند در این جا می‌فرماید: علت ارسال فرستادگان، اتمام حجت و خاتمه دادن به هر عذر و بمانه می‌باشد ولو عذری دروغین از دروغ‌گو باشد. و آنان می‌گویند: علت آن، لطف و عطوفت است و آن بر او واجب است و در هر حال ارسال واجب می‌باشد... الخ.

طيب، الذين لم يرسل لهم الله، هل خالف الواجب في عدم الإرسال لهم ؟

هناك هنود حمر عاشوا مئات أو آلاف السنين في أمريكا ولم يرسل لهم وكانوا يعبدون أخشاباً وأحجاراً وأصناماً وطيوراً، هناك في غابات أفريقيا أقوام آلاف السنين لم يبعث لهم وهم وثنيون، هل خالف اللطف الواجب ؟

وهكذا، تجد كلامهم مبعثراً ويقولون إنه عقلي وعلمي، والمصيبة أنه يخالف القرآن .]

بسیار خوب. کسانی که خداوند هرگز برای آنان فرستاده‌ای نفرستاده، آیا در عدم ارسال به سویشان، خلاف واجب عمل کرده است؟

اقوام هندی سرخ پوستی وجود داشتند که صدها یا هزاران سال در آمریکا زندگی کردند و هرگز برای آنان کسی فرستاده نشد و آنان چوب‌ها و سنگ‌ها و بت و پرندگان را می‌پرستیدند، در جنگل‌های آفریقا اقوامی بودند که هزاران سال زندگی می‌کردند و هرگز برای آنان فرستاده‌ای ارسال نشد و همواره بت‌ها را می‌پرستیدند آیا این خلاف لطف واجب است؟!!!!

و این چنین کلامشان را بیهوده می‌یابی و می‌گویند که آن دلیل عقلی و علمی است و مصیبت اینجاست که با قرآن نیز تناقض داشته و مخالف است.]

* * *

هل للمخلوق وجود قبل عالم الذر؟

كنت أحياناً أتساءل في نفسي:

هل عالم الذر أول عوالم النزول وأول عوالم الامتحان، وبمعنى آخر: هل للمخلوق وجود قبل عالم الذر في قوس النزول؟

وبالرغم من أنني أعدت صيغة السؤال مرتين، ولكن لا زال الاضطراب يلف السؤال، بل يلقني معه، فأجابني (ع) متفضلاً:

آيا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر وجود داشته است؟
برخی اوقات از خود می پرسیدم: آیا عالم ذر نخستین عوالم نزول و نخستین عوالم امتحان است؟ یا به عبارت دیگر:
آیا قبل از عالم ذر در قوس نزول، مخلوق، وجود و هستی داشته است؟
و علی رغم این که دو بار سؤال را تکرار کردم اما اضطراب، سؤال را بر می گرداند بلکه حتی مرا هم بر می گرداند،
پس سید (ع) با فضل خویش فرمودند:

[لكل المخلوقات وجوداً مقامي منذ خلق العقل والجهل، وترتبت المقامات بينها، كل مخلوق بحسب حاله. ثم خلق الله آدم (ع) وذريته في عالم الذر، وكل واحد منهم أخذ مقاماً بحسب حاله، أي بحسب سرعة إجابته، بحسب التفاته إلى نفسه وغفلته عن ربه، أو بحسب التفاته إلى ربه. نعم، سؤالك فيه اضطراب، ولكن هذه إجابة عن حال الخلق قبل الذر ومروراً بالذرّ].

[برای هر مخلوقی از زمان خلقت عقل و جهل، مقامی وجود داشته و در میان هر مخلوق برحسب حالش مقاماتی، ترتیب داده شده. سپس خداوند آدم (ع) و ذریه او را در عالم ذر خلق کرد و هر کدام از آنان بر حسب حال خود، مقامی را گرفت یعنی بر حسب سرعت اجابت و پاسخگویی اش، بر حسب التفات و توجهش به خود و غفلتش از خدای خود یا بر حسب توجه و التفاتش به خداوند. آری سؤالت مضطرب گونه است، اما این پاسخ، در باب خلق قبل از عالم ذر و مروراً در عالم ذر می باشد].

کتاب متشابهة وأحكام آياته !

قلت متسائلاً:

هناك آية في كتاب الله تقول إن الكتاب كله متشابه، وآية أخرى تقول كله أحكت آياته، وآية ثالثة تقول فيه محكم ومتشابه، فما هو القول الفصل في بيانها ؟

فأجاب (ع):

کتاب متشابهی که آیاتش محکم هستند!

پرسش گونه عرض کردم:

در قرآن کریم آیه‌ای وجود دارد که می‌گوید تمام کتاب متشابه است، و آیه‌ی دیگر می‌گوید: تمام آن محکم است و آیه‌ی سومی می‌گوید: در آن محکم و متشابه است پس کلام آخر در باب این آیات چیست ؟
سید (ع) فرمودند:

[أين هي الآيات ؟ أم أنك تسأل كيف أنه (محكم) و(متشابه) و(محكم ومتشابه) في نفس الوقت ؟]

الكتاب محكم عند الإمام، ومتشابه عند الناس، ومتشابه ومحكم عند شيعة الإمام؛ لأنهم يعرفون ويقبلون ما أحكمه الإمام.

هناك تفصيل عن الكتاب، وكيف يكون محكماً ومتشاهماً، ولماذا يكون محكماً ومتشاهماً تجده في (كتاب المتشاهمات) اقرأه، وإذا فهمته لا أظن أنك تحتاج أن تسأل كثيراً عن هذا الأمر، ولكني قبل فترة سمعت لأحد إخوانكم تكلم في شرح هذا الأمر، فشرح بعض الأمور بصورة خاطئة، أي أنه لم يكن ربما قد فهم الكلام في (المتشاهمات) عن المحكم والمتشابه [.

[آیات کجا هستند؟ یا این که تو می‌پرسی که آن‌ها چگونه در یک حین می‌توانند (محکم) و (متشابه) و (محکم و متشابه) باشند؟ کتاب نزد امام (حجت خدا) محکم است و نزد مردم، متشابه و محکم و متشابه آن نزد شیعه امام می‌باشد؛ زیرا آنان متشابه آن را می‌شناسند و آنچه که امام به محکم رجوع داده را می‌پذیرند. در باب کتاب تفصیلی است، و چگونه محکم و متشابه می‌باشد و چرا محکم و متشابه بوده را در کتاب متشاهمات (ج 1 سؤال 19). اما می‌بای پس آن را مطالعه کن و اگر دریافتی، گمان نمی‌کنم دیگر نیازی به پرسش زیاد، در این امر داشته باشی. اما مدتی پیش شنیدم که یکی از برادرانتان به شرح این موضوع پرداخته، پس برخی امور را به صورت غیر صحیح شرح داده، یعنی احتمالاً او کلام (متشاهمات) در باب محکم و متشابه را به خوبی درک نکرده بود].

وما تحسن الإشارة له عدة أمور:

در این میان به نکاتی اشاره می‌کنم:

أولاً: إنَّ للسؤال آداب لم أراعها في سؤالي، وللفادة أقول الآن:

إنَّ الآيات هي:

در این میان به نکاتی اشاره می‌کنم:

اول: سؤال کردن آدابی دارد که در نحوه سؤال کردم، رعایت نکردم. و برای بهره مندی اکنون می‌گویم:
آیات: می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي﴾. (الزمر: 23). (خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه منضمن وعد و وعید نازل کرده است).

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾. (هود: 1). (الف لام راء کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است).

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾. (آل عمران: 7). (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند).

وبالرغم من عدم إحساني طرح السؤال، إلا أنني ظفرت بمرادي ورفع جملي بحسن إجابته وتعليمه، فلهذا درّه من أب رحيم.

و علی‌رغم عدم احسانم در طرح سؤال، جز این‌که به مقصود رسیدم و جهالت خود را با حُسن اجابت و تعلیمش (ع) رفع کردم و چه مرواریدی برای خداوند است از پدری مهربان.

وثانياً: كان ينبغي لي أن أحسن قراءة ما بينه في كتاب المتشابهات قبل طرح السؤال، وفي هذا درس للسائر إلى الله بأن يتجنبوا طرح أسئلة مجاب عنها من قبله، ولا أقل نخفف عن أماننا بعض الجهد الملقى على عاتقه.

دوم: برای من بهتر بود که مطالعه‌ام را در کتاب متشابهات، قبل از این‌که سؤالی مطرح کنم، فزونی دهم. و در این نکات، درسی برای پیوندگان به سوی خداوند نهفته است که از طرح سؤالاتی که قبلاً بدان‌ها پاسخ داده شده، اجتناب کنند. و لااقل اندکی از زحمت و رنجی که سرورمان بر گردن دارند، بکاهیم.

وثالثاً: إنّ علينا أن نحسن فهم مراد السيد أحمد الحسن في كتبه وبياناته، لئلاّ نقوم بشرح بعض الأمور بصورة خاطئة كما حصل من قبل الأخ الأنصاري المشار إليه في كلامه (ع).

سوم: بر ما واجب است که مقصود و مفهوم خود را در فهم کلام سید احمد الحسن (ع) موجود در کتب و بیاناتش، اصلاح کنیم تا به توضیح برخی امور آن هم به صورت غیر صحیح اقدام نکنیم همان گونه که برای این برادر انصاری ما در کلام سید (ع) به او اشاره شده، اتفاق افتاده است.

* * *

حاکمیت الله والانتخابات فی الدستور الإلهی:

أوصل السيد أحمد الحسن (ع) ذات مرة عبر بعض المؤمنين توجيهاً إلى بعض الأنصار في أحد الأماكن، مفاده: إن من يريد التصدي لإدارة العمل فعليه أن يرشح نفسه، والترشيح ممكن أن يكون من الشخص نفسه أو عبر ترشيح إخوته له.

أسرع البعض معلناً رفضه أن يكون مثل هذا التوجيه صادراً منه (ع) مشتبهاً هذا الصنيع بصنيع أبي بكر في سقيفة بني ساعدة، وكان للبعض الآخر رأي آخر.

وهذا نص جوابه (ع) في الموضوع بعد سماعه به:

حاکمیت خدا و انتخابات در دستور الهی :

سید احمد الحسن (ع) با سفارش به دست برخی مؤمنین مطلبی را به برخی از انصار در یکی از اماکن متوجه ساختند که مفاد آن این گونه است: هر کس می خواهد اداره امور را بر عهده بگیرد، کاندیدا شود و برای کاندیدا شدن یا خود شخص، خود را معرفی کند یا از طریق برادرانش، کاندیدا شود.

برخی از انصار به سرعت آشکارا رد کردند که این توجیه صادره از سید (ع) امری متشابه است، و انجام دادن آن به منزله فعل ابوبکر در سقیفه بنی ساعده می باشد و برخی دیگر از انصار نظر دیگری داشتند. و این متن پاسخ امام (ع) در مورد موضوع و مخالفت صریح آنان که به سمع مبارکش رسید، می باشد:

[بَارِكْ اللهُ لَكُمْ وَتَقَبَّلْ اللهُ أَعْمَالَكُمْ، بِالنِّسْبَةِ لِلانْتِخَابَاتِ اعْتَمَدَ وَاضِحٌ مِنْ كَلَامِنَا وَمِنَ الْقُرْآنِ أَنَّهُمَا بَاطِلٌ بِاعتبارها تكفي لتشخيص الحاكم العام أو من يدير أمور الناس، أما عندما يطلب الحاكم المنصب من الله رأي الناس فين يحكمهم أو يشرع لهم قوانين حركتهم العامة، فهذا أمر شرعي ومذكور في القرآن:

آفرین بر شما و خداوند عملتان را مقبول بدارد. به نسبت برای انتخابات معتقدم از کلام ما و قرآن واضح است که آن امر باطلی می باشد و به اعتبارش برای تشخیص حاکم عام یا کسی که سرپرست امور مردم شود، کفایت می کند اما هنگامی که حاکم منصب از سوی خداوند، نظر مردم در مورد کسی که بر آنان حکومت کند را می پرسد یا قوانینی برای حرکت عامه آنان مشروع کند، این امر شرعی بوده و در قرآن مذکور است.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: 159). (پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و

پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد).

أَيُّ أَنَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ أَنْ يَشَاوِرَ النَّاسَ فِيمَا يَرَاهُ هُوَ مَنَاسِبًا، وَمَنْ نَمَّ لَهُ الرَّأْيُ النَّهَائِي، فَلَهُ أَنْ يَقْبَلَ مَشُورَتَهُمْ أَوْ يَرُدَّهَا.

نظام حاکمیت الله ليس كالنظام الدكتاتوري وليس كالنظام الديمقراطي، هو نظام خاص، وله تفاصيله وفقم الله.

نحن عندما نشخص الانتخابات والشورى على أنها باطلة، فواضح قصدنا: أنها محرمة باعتبارها وسيلة كافية لوحدها وباستقلالية لتشخيص الحاكم أو من يدير أمور الناس، هذا أمر واضح.

یعنی خلیفه الهی در آن چه که برای مردم مناسب می بیند، با مردم دربارهی آن مشورت می کند، و سپس رأی و نظر نهایی به او واگذار می شود پس اختیار دارد که مشاوره با آنان را بپذیرد یا رد کند. نظام حاکمیت خدا مانند نظام دیکتاتوری و دموکراسی نیست، بلکه یک نظام مخصوص است که جزئیات مربوط به خود را دارد. خداوند توفیقشان بدهد. هنگامی که ما تشخیص می دهیم که انتخابات و شورا، باطل است، منظورمان این است که: آن به اعتبار خودش به عنوان یک وسیلهی کافی و استقلال گونه برای تشخیص حاکم یا کسی که امور مردم را می گرداند، حرام است و این امر واضح می باشد.

أَمَّا الدَّوْلَةُ أَوْ الدَّوْلَةُ الَّتِي يَدِيرُهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ، فَهِيَ تَحْتَمُّ ضَمْنَ الدِّسْتُورِ الإِلَهِيِّ الْمَذْكُورِ فِي الْقُرْآنِ وَالتَّوْرَةِ وَكُتُبِ سِيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ (ع).

وَأَتَمُّ أَعْتَقْدُ لَيْسَ لَكُمْ مَعْرِفَةٌ تَامَةٌ مَهْذَا الدِّسْتُورِ، فَالْمَفْرُوضُ أَنْ تَتَعَرَّفُوا عَلَى هَذَا.

والمفروض أن تتعرفوا على هذا الدستور القرآني وبعدها تقولون هل هو صحيح أم لا، وهل هو شرعي أم لا ؟

اما دولت یا دولت های که خلیفه خدا بر آنها حکمرانی می کند، بر اساس دستور الهی و مذکور در قرآن و تورات و کتب و سیره ی انبیاء علیهم السلام می باشد. و معتقد شما معرفت و شناخت کاملی از این دستور ندارید و مفروض است که بر آن شناخت پیدا کنید. و صحیح تر این بود که ابتدا این دستور قرآنی را باز بشناسید و سپس بگویید که آن صحیح است یا خیر و آیا شرعی است یا خیر؟! !!

عموماً، هناك قاعدة عامة: إِنَّ الْمَعْصُومَ لَهُ أَنْ يَعْيِّنَ دُونَ مَشُورَةِ النَّاسِ، وَلَهُ أَنْ يَسْتَشِيرَ النَّاسَ فِيمَنْ يَعْيِّنُهُ، وَلَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِمَشُورَتِهِمْ، وَلَهُ أَنْ يَرُدَّهَا، أَوْ يَقْبَلَ بَعْضُهَا دُونَ بَعْضٍ، وَلَهُ أَنْ يَشْرَعَ الْقَوَائِنَ الْعَامَةَ ضَمْنَ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ، وَلَهُ أَنْ يَسْتَشِيرَ النَّاسَ بِالتَّشْرِيعِ الْقَانُونِيِّ الْوَاقِعِ فِي حُدُودِ الشَّرِيعَةِ، وَلَهُ أَنْ يَقْبَلَ مَشُورَتَهُمْ، وَلَهُ أَنْ يَرُدَّهَا، وَلَهُ أَنْ يَقْبَلَ بَعْضُهَا.

به طور عمومی، یک قاعدهی عامه ای است که: امام معصوم این حق را دارد که بدون مشورت با مردم، کسی را برگزیند و با مردم در مورد کسی که می خواهد معین کند، مشورت کند و مشورت آنان را قبول یا رد کند یا بعضی از آن را بپذیرد و می تواند در ضمن حدود شرعی، قوانین عامه را مشروعیت بخشد و می تواند با مردم در مورد تشریح قانون واقع در حدود شریعت، مشورت کند و می تواند این مشورت را قبول یا رد کند و یا برخی از آن را بپذیرد.

وضمن الدستور الإلهي هناك مجالس استشارية ينتخب بعضها الشعب عموماً، وبعضها يُعَيِّنون تبعاً لوجهاتهم مثلاً: أساتذة الجامعات أو شيوخ العشائر ... الخ.

الدستور الإلهي وفقم الله كبير وواسع، وأعتقد أنكم لا تعرفون الكثير ربما فيما يخص هذا الأمر، فترثوا قبل أن تعترضوا في هذا الأمر أو تقدّموا رأياً غير صحيح.

و بر طبق دستور الهي، مجالسی مشورتی وجود دارند (برپا می‌شوند) که آن‌ها را عموم مردم انتخاب می‌کنند و بعضی دیگر هم به خاطر جاه و مکان‌شان انتخاب می‌شوند، مانند: اساتید دانشگاه‌ها یا شیوخ عشایر و غیره ... الخ. خداوند توفیق‌تان بدارد، دستور الهی، بزرگ و وسیع است و معتقدم چیز زیادی از آن نمی‌دانید چه بسا که به این امر اختصاص داشته باشد، پس قبل از این‌که به این امر اعتراض کنید یا نظر غیر صحیحی ارائه دهید، اندکی توقف و درنگ کنید.

من يعتقد أنّ أحمد الحسن لا بد أن يحكم دولة إذا نصرنا الله فهو مخطئ، خليفة الله يمكن أن يشرف على الحكم ويكتفي فقط بما يجب أن يكون تحت يده مثل قرار الحرب والسلام، أما أنه يدير كل جزئية فهذا أمر له، وهو يعمل بأمر الله، فإن أمره الله أن يباشر الأمر بنفسه بكل تفاصيله باشرة، وإن أمره الله أن يعيّن من يدير أمور الناس فعل كذلك.

أسأل الله أن يوفقكم ويسدد خطاكم [.

هر کس معتقد است که احمد الحسن (ع) پس از پیروزی با یاری خداوند، باید بر دولتی حکمرانی بکند در اشتباه است. ممکن است خلیفه‌ی خدا بر حکم و دستورات مشرف شود و فقط به آن‌چه که در زیر دستش قرار دارد مثل، موعد جنگ و کارزار و تسلیم، بسنده کند. اما این‌که او تمام جزئیات را اداره کند، به او باز می‌گردد و او به دستور خدا عمل می‌کند، و اگر خداوند به او امر بفرماید که اداره‌ی امور را با تمام جزئیات به عهده بگیرد این کار را انجام می‌دهد. و در صورتی که خداوند به او دستور داد که کسی را به عنوان سرپرست امور مردم، انتخاب کند، پس چنین خواهد کرد.

از خداوند برای شما توفیق را مسئلت می‌دارم و خطاهایتان را تسدید نماید [.

کفّی بالکتاب حجیباً وخصیباً !

بجاول بعض الوهابیین تبریر مقولة صاحبهم (حسبنا کتاب الله)، التي أطلقها بوجه سيد الخلق (ص) عند إرادة كتابة الكتاب العاصم لأُمَّته من الضلال وطلبه الصحيفة والدواة، بمقايسته بقول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) في خطبة له: (.. وكفى بالله منتقماً ونصيراً، وكفى بالكتاب حجیباً وخصیباً ..).

وفي بيان الفارق بين القولين، وردّ احتجاج هؤلاء الجهلة، يقول (ع):

و قرآن چه خوب احتجاج گر و جدا کننده ای ست:

برخی از وهابی‌ها در صدد هستند که گفته صاحبشان (عمر) مبنی بر (حسبنا کتاب الله) کتاب خدا ما را بس است، که در مقابل، سرور خلق آن هنگام که خواست وصیت بازدارنده از گمراهی را برای امت خویش بنگارد و صحیفه و دواتی را طلب کرد، گفته است را مبری بدانند پس آن را با فرموده امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مقایسه می‌کنند که در خطبه‌ی خویش فرمودند: (....و کفی بالله منتقماً و نصيراً و کفی بالکتاب حجیباً و خصیباً... و همین کفایت می‌کند که خداوند چه خوب انتقام‌کشنده و یاورى است و قرآن چه خوب احتجاج‌گر و جدا کننده‌ای ست ..).

و در بیان فارق میان این دو گفته، سید احمد (ع) در احتجاج با این جاهلان فرمودند:

[عمر قال قوله في مقابل سنة الرسول (ص)، أي أنه قال (حسبنا كتاب الله) في مقام ردّ سنة الرسول وقول الرسول محمد (ص). أما قول الإمام علي (ع) فهو ليس هكذا، بل هو من باب مدح القرآن وتعظيم شأنه مقابل غيره، وليس لردّ غيره كما فعل عمر].

[عمر این سخنش را در مقابل سنت رسول الله ص گفته، یعنی او در مقام ردّ سنت رسول و فرموده‌ی رسول الله محمد ص گفته: حسبنا کتاب الله. کتاب خدا ما را بس است. اما فرموده‌ی امام علی (ع) این چنین نیست بلکه آن در باب مدح قرآن و تعظیم شأن و منزلت آن در مقابل غیرش می‌باشد نه به معنای ردّ غیر آن همانطور که عمر چنین کرده است].

الطعن على كتاب الله من قبل المسيحيين!

يطعن المسيحيون بكتاب الله القرآن الكريم كثيراً، وعن هذا كان (ع) يقول:

طعنهى مسيحيان به كتاب خدا:

مسيحيان به كتاب خدا، قرآن كريم طعنه‌هاى بسيارى مى‌زنند. و سيد (ع) در پاسخ چنين فرمودند:

[المسيحيون لا ينظرون إلى حكمة القرآن والقانون العادل فيه وأنه أمر بالخير والمعروف، وهو أكيداً يدلّ على أنّ القرآن من الله وليس من الشيطان، بينما يجادلون في أنّ القرآن يخالف اللغة وإشكالات لا تنتهي وتبين أنّ صاحبها لا يطلب الوصول إلى شيء، الذي من الشيطان يدلّ عليه سفه قوله، قال أمير المؤمنين (ع): "اعرف الرسول بالرسالة"، الرسالة تدلّ على المرسل ومن أين هو. الكلام الحكيم والنظام الدقيق والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر من الله، والكلام السفیه والعبث والأمر بالمنكر والنهي عن المعروف من الشيطان].

[مسيحيان به حکمت قرآن و قانون عدالتگر موجود در آن نظر نمی‌کنند و این‌که به خیر و معروف امر می‌کند و اکیداً دال بر این است که از جانب خداوند می‌باشد نه از شیطان. چه بسا جدال بسیاری دارند که قرآن با قواعد لغوی مخالف است و اشکالاتی که مطرح می‌کنند، پایانی ندارد و آشکار می‌کند که صاحب چنین اشکالاتی هرگز خواهان رسیدن به چیزی نیست و سفاهت در گفتارش، نمود تکلم او از جانب شیطان است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: "رسول را با رسالت بشناس" رسالت دال بر مُرسل است و این‌که او از کجاست. کلام حکیم و نظام دقیق و امر به معروف و نهی از منکر از جانب خداوند و کلام سفیه و بیهوده و امر به منکر و نهی از معروف از جانب شیطان می‌باشد].

التشريع بالقرآن ومشكلة التأويل !

قد يقال: إنّ التشريع بالقرآن الآن بالنسبة للمسلمين فيه مشكل التأويل وتعدد الوجوه، وأيضاً قد يؤثر اختلاف الزمن على اختلاف الأحكام، فكيف الحل ؟

ويكلّ وضوح أنّ مثل هذا السائل أغفل العدل الآخر للقرآن بالمرّة، والذي لا يفارقه مطلقاً بنص حديث الثقلين المعروف لدى جميع المسلمين.

ولذا كان (ع) يقول في إجابة السؤال:

تشريع بوسيله قرآن و مشكل تأويل!
گفته می شود: شرعیت بخشی بوسيله قرآن، اکنون به نسبت برای مسلمانان، دارای مشكل تفسیر و تأويل و چند وجهی است و همچنین اختلاف زمان بر اختلاف احکام، تأثیر گذار است پس راه حل چیست؟
و با وضوح تمام مانند این سؤال کننده که از ثقل دیگر قرآن، طبق حدیث ثقلین معروف نزد تمام مسلمانان، که مطلقاً هرگز از آن جدا نمی شود، غافل شده است. پس سید (ع) در پاسخ به این سؤال فرمودند:

[التشريع يكون بالقرآن وسنة المعصوم الحالي أيضاً، المعصوم مشرّع في كلّ زمان، وليس ضرورياً أنّ المعصوم الحالي يستنسخ الأحكام السابقة لهذا الزمان؛ لأنه مشرّع ويمكن أن ينسخ الأحكام السابقة له].

[أکنون مشروعیت بخشی به وسیله قرآن و همچنین سنّت امام معصوم انجام می شود، معصوم در هر زمان، مشروعیت بخش بوده و ضروریتی ندارد که احکام (زمان) گذشته را به خاطر زمان کنونی منسوخ کند؛ زیرا او مشروعیت می بخشد و ممکن است احکام گذشته خود را منسوخ سازد].

هل ينسجم القانون الوضعي مع فطرة الإنسان ؟

يروق لبعض النافرين من الدين، ويبدو لي أنّ السبب أحياناً يكمن في رجاله، أن يصل بهم الحال إلى تقديس القانون الوضعي وادعاء صلاحيته المطلقة لقيادة المجتمع الانساني في شتى جوانبه، بخلاف القانون الديني.

لمثل هؤلاء كان (ع) يقول:

آيا قانون وضعي با فطرت انسان، منسجم است (سازگاری دارد)؟

حال برخی از رویگردانان از دین حیرت‌آور است، و برایم آشکار می‌شود که احياناً ممکن است علت در رجال او باشد که حالشان را تا آن جا سوق می‌دهد که قانون وضعی را تقدیس می‌کنند و مدعی صلاحیت مطلق آن در پیشروی جامعه انسانی در عرصه‌های مختلف می‌باشد برخلاف قانون دینی.
سید (ع) در پاسخ به چنین اشخاصی می‌فرمود:

[ضمن القانون الوضعي: هل حقوق المجتمع محفوظة، أم لا ؟ وكيفوازن القانون الوضعي بينها وبين حقوق الفرد ؟ وهل حقوق الله محفوظة ؟ وهل حقوق البيئة محفوظة ؟ وهل حقوق الحيوان محفوظة ؟ وهل حقوق النبات محفوظة ؟ وغيرها.

ثم كيف تمت الموازنة بين هذه الحقوق في القانون الوضعي، وهل يقولون إنها موازنة مثالية وعادلة، وكيف حكموا، وما هو ميزانهم للحكم ؟

الآن القانون الوضعي يرتكب أكبر جريمة في التاريخ بحق كل الإنسانية، وهي النتيجة التي وصلت لها الأرض من الاحتباس الحراري الذي مهدد بإبادة الجنس البشري ككل !]

[در ضمن قانون وضعی: آیا حقوق مجتمع محفوظ است یا خیر؟ و قانون وضعی چگونه بین آن و حقوق فرد، توازن ایجاد کرده؟ و آیا حقوق خدا در آن محفوظ است؟ و آیا حقوق محیط زیست محفوظ است؟ و آیا حقوق حیوان محفوظ است و آیا حقوق نباتات محفوظ است و...؟ سپس چگونه میان این‌گونه حقوق در قانون وضعی موازنه ایجاد شده و آیا می‌گویند: آن موازنه یک موازنه‌ی مثالی و عادلانه است و چگونه حکم کردند و میزانشان در حکم کردن چیست؟ اکنون قانون وضعی مرتکب بزرگترین و سنگین‌ترین جرائم در حق تمام انسانیت در طول تاریخ شده و نتیجه آن رسیدن زمین به این درجه از گرما می‌باشد که کل جنسیت بشری را تهدید می‌کند!]

هل تنكر نظرية الانفجار الكوني الخالق؟

قال (ع) معلقاً على نظرية الانفجار الكوني وكونه سبباً لنشوء الخلق:

آيا نظريه‌ی انفجار جهانی خالق را انکار می‌کند؟

سید (ع) در خصوص نظریه انفجار جهانی و سبب آن در منشأ حیات فرمودند:

[الانفجار العظيم، نظرية تثبت أن العالم الجسماني محدث، وتبع عن تكثف طاقة، وبالتالي فهي دلالة على وجود الخالق الأزلي].

[انفجار بزرگ، نظریه‌ای است که ثابت می‌کند عالم جسمانی محدث (ایجاد شده) است و نتیجه آن اتلاف انرژی است و در نهایت این امر، دال بر وجود خالق ازلی می‌باشد].

وَأدعو الجميع إلى ترقب صدور كتابه الموسوم بـ "وهم الإلحاد"، الذي قال (ع) عنه - بعد أن طرح عدة أسئلة تتعلق بالخالق والكون وطلب من علماء الدين الاجابة عنها :-

و همه را به انتظار صدور کتاب جدید سید موسوم به (وهم الحاد) دعوت می‌کنم که در آن _ بعد از طرح تعدادی سؤال در خصوص خالق و جهان و از علمای دین خواستند که به آن‌ها پاسخ دهند _ فرمودند:

[... وفيما يخصني فهذه الأسئلة وأكثر منها بكثير أجبتهما في كتاب "وهم الإلحاد"، وإن شاء الله سأقوم بنشره قريباً، والذي يحوي أيضاً على ما يمكن أن يسمى مناظرة علمية مع بروفيسور ريتشارد دوكنز الذي يعتبر من أكبر علماء الأحياء التطويرية المعاصرين، وروفيسور ستيفن هوكنج وهو من أكبر علماء الفيزياء النظرية والرياضيات التطبيقية ومتخصص في علم الكون وله نظرية مثبتة في اشعاع الثقوب السوداء].

[اما در مورد خودم، بنده به این سؤالات و بیشتر از آن‌ها را در کتاب (وهم الحاد) پاسخ دادم، و ان شاء الله به زودی آن را منتشر خواهم کرد، و هم‌چنین آن حاوی آن‌چه که ممکن است مناظره علمی با پروفیسور ریچارد داوکینز که از برجسته‌ترین علمای معاصر زیست‌شناسی تکاملی شمرده می‌شود، و پروفیسور استیون هاوکینگ که ایشان از برجسته‌ترین علمای فیزیک نظری و ریاضیات تطبیقی و متخصص در علم حیات است که برای ایشان نظریه‌ی اشعه‌های سیاه چاله‌ها ثابت شده، می‌باشد].

حل الأقاليم متمایزة؟

يعتقد المسيحيون بالأقاليم الثلاثة، وهو أمر معروف عنهم.

وعن تمايز الأقاليم من عدمه، قال السيد أحمد الحسن (ع):

(در باب عقیده‌ی تثلیث) آیا سه شخص، متمایز هستند: مسیحیان به خدایان سه گانه معتقدند و نزدشان، امر معروفی است. و در مورد تمايز خدایان سه گانه از عدم، احمد الحسن (ع) فرمودند:

[هم يقولون: الأقاليم متمایزة، لهذا أرسل أحدها الآخر، الآب أرسل الابن، والآب أرسل روح القدس، والابن أرسل روح القدس. هم قالوا بالتمايز لكون أحد الأقاليم أرسل الآخر، وهذا يُبين لك علة القول بالتمايز عندهم].

[آنان می‌گویند: خدایان متمایز هستند، به سبب این که یکی دیگری را ارسال می‌کند، پدر، پسر را می‌فرستد و پدر، روح القدس را می‌فرستد و پسر، روح القدس را می‌فرستد. آنان به این علت از تمايزشان سخن می‌گویند که یکی دیگری را ارسال می‌کند و این علت، تمايز خدایان را نزد آنان (مسیحیان) آشکار می‌کند].

وعن ربط الاعتقاد بتمایز الأقاليم وبين التجسد، الذي يعتقدون به أيضاً، قال (ع):

و در مورد ارتباط دادن اعتقاد به تمايز خدایان و تجسد (جسمیت یافتن) که بدان معتقدند، می‌فرمایند:

[الكلام في الأقاليم لا علاقة له بالتجسد، فالتجسد عندهم موضوع آخر. التمايز بين الأقاليم عندهم قائم قبل التجسد، وأثناء التجسد، وبعد انتهاء التجسد].

کلام در مورد خدایان هیچ ارتباطی با "تجسد" ندارد. پس "تجسد" نزد آنان، موضوع دیگری است. نزد مسیحیان، تمايز میان خدایان، قبل از تجسد، و اثنای تجسد و پایان تجسد، قائم می‌باشد.

انجيل برنابا:

عن انجيل برنابا الذي يحتج بعض المسلمين بنصومه، سمعته (ع) يقول:

انجيل برنابا: در مورد انجيل برنابا که برخی مسلمانان با نصوص آن احتجاج می کنند، از سید (ع) شنیدم که می فرمودند:

[وقفم الله، انجيل برنابا المتداول هو انجيل مكذوب مائة بالمائة، ولا يمكن أن يحتج به مسلم على المسيحيين؛ لأنه باختصار لا يوجد له أي طريق أو سند تاريخي معتبر، فأين هي نسخة هذا الإنجيل القديمة التي طبع على أساسها، وما هو تاريخها، وأين وجدت، وهل تم تحليلها، ومن حللها، وماذا قال عنها؟ من يريد أن يحتج بهذا الكتاب عليه أن يجيب هذه الأسئلة، وبعد أن يجيبها سيجد نفسه مفلساً من الدليل على أن هذا الكتاب يمثل شيئاً يمكن الاحتجاج به على المسيحيين].

[خداوند توفیق تان دهد. انجيل برنابای مدّون، صد در صد، یک انجيل مکتوبد(تحريف شده) می باشد و ممکن نیست که مسلمانی به وسیله آن بر مسیحیان احتجاج کند؛ زیرا به اختصار، هیچ شیوه و سند تاریخی معتبر، برای آن پیدا نمی شود. پس نسخه ی قدیمی این انجيل که بر اساس آن، چاپ شده، کجاست؟ و در چه تاریخی است؟ و در کجا پیدا شده؟ و آیا تحلیل آن پایان یافته؟ چه کسی تحلیلگر آن بوده؟ و در مورد آن چه گفته است؟! کسی که می خواهد با این کتاب احتجاج کند، بر او واجب است، ابتدا به این سؤالات پاسخ دهد و بعد از آن در می یابد که هیچ دلیلی برای اثبات آن جهت احتجاج بر مسیحیان ندارد].

ولن يقارن بين انجيل برنابا وانجيل مهوذا، قال:

و به کسی که انجيل برنابا را با انجيل مهوذا، مقایسه می کند، فرمودند:

[ما يسمى انجيل برنابا، مجرد لعبة يخدع بها المتأسلمون أنفسهم، وإلا فهو لا قيمة تاريخية له، ولا يمكن أن يحتج به عاقل على المسيحيين، فكيف يحتج بكتاب لا أصل له؟

أما انجيل مهوذا، فهو انجيل قديم، ووجد له أصل تاريخي ووثيقة تاريخية، وموثق بالفحص العلمي الدقيق].

[آن چه به عنوان انجيل برنابا، عنوان می شود، تنها یک بازی است که با آن خود را فریب می دهند و گرنه هیچ ارزش تاریخی ندارد و امکان ندارد عاقلی به وسیله آن بر مسیحیان احتجاج کند. پس چگونه ممکن است با کتابی که هیچ اصل و ریشه ای ندارد، احتجاج کرد؟ اما انجيل مهوذا، یک انجيل قدیمی است و دارای اصل و وثیقه ی تاریخی و موثق به تفحص دقیق علمی می باشد].

المحطة الثالثة:

ما يتعلق بأدلة الدعوة المباركة

آن چه که متعلق به ادلهی دعوت مبارک است

النص وشهادة الله:

فاجتني السيد أحمد الحسن (ع) يوماً، فقال:

وصيت و گواهی الهی:
روزی سید احمد الحسن (ع) مرا غافلگیر کرد پس فرمودند:

[عندي سؤال لك، هو سؤال علمي وفقك الله.

الدليل على الحجة هو النص، أليس كذلك ؟

طیب، هل هذا الدليل لابد أن يكون مرافقاً للحجة منذ اليوم الأول، أي يكون مطروحاً منذ اليوم الأول، أم يجوز أن يتأخر عن اليوم الأول لادعاء الخليفة ؟

وهل يجب أن يكون هذا النص حجة على كلِّ الناس في نفس الوقت الذي يُطرح فيه، أم لا ؟

وكيف ينفع أن يحتج محمد (ص) على البوذي بالنص ؟

أو ما هو النص الذي يحتج به محمد (ص) على الهندوسي وعلى البوذي ؟

هذه أسئلة تخص قانون معرفة الحجة أو النص منه بالخصوص.

هل تجد إجابة لهذه الأسئلة ؟]

[سؤالی از تو دارم و آن یک سؤال علمی است خداوند توفیقت دهد.
دلیل هر حجتی، وصیت است آیا چنین نیست ؟

بسیار خوب این دلیل باید از روز اول موافق با حجت باشد یعنی از روز نخست، مطرح شده باشد یا جایز است نسبت به روز اول، برای ادعای خلیفه، با تأخیر باشد؟ و آیا این وصیت در آن زمانی که مطرح می‌شود، می‌تواند یک حجت بر تمام مردم باشد یا خیر؟ و چه سودی دارد که محمد(ص) با وصیت بر بوزی احتجاج کند؟ یا وصیتی که محمد(ص) به وسیله‌ی آن بر هندوسی و بوزی محتج می‌شود، چیست؟ این سؤالاتی در خصوص قانون معرفت حجت یا به ویژه در باب وصیت است. آیا پاسخی برای این سؤالات می‌یابی؟.

قلت: هل أجيب بما أعرف من كلامك ؟

عرض کردم: آیا از آن چه که از شما آموختم، پاسخ دهم؟

قال (ع): [نعم].

فرمود: [آری].

قلت: ما عرفته أنّ الله سبحانه وشهادته وسؤاله هو ما يعتمده الحجة في دعوته ابتداءً، وبه يؤمن عباد الله، والنص وإن كان موجوداً ولكن شهادة الله أرفع قدراً، والله أعلم.

عرض کردم: دریاقتم که شهادت و گواه خداوند سبحان چیزی است که حجت در ابتدای امر بدان اعتماد می‌کند و بندگان خداوند بدو ایمان می‌آورند و وصیت هرچند موجود باشد اما شهادت خداوند دارای شأن برتری است و الله أعلم.

فقال (ع): [نعم، وهل شهادة الله ليست نصاً ؟ وهل نص غير الله أعظم من شهادة الله ونص الله ؟

نعم هي نص، لم أكتب قانون معرفة الحجة كاملاً فيما مضى رجاء أن يتصدوا للمناظرة، ولكنهم كما يبدو لا يريدون المناظرة، ويكفيني ما صرّحوا به على الفضائيات من الاستهزاء بالرؤيا، والآن إن شاء الله سينزل كتاب (عقائد الإسلام) وفيه فصيحتهم وبيان جهلهم، مع أنهم لا يستحون !

سپس سید احمد الحسن (ع) فرمودند:

[آری و آیا شهادت خداوند، وصیت نیست؟ و آیا وصیت غیر خدا، برتر از شهادت خداوند و وصیت اوست؟! آری آن وصیت است، قانون معرفت حجت را در آن چه که گذشت به طور کامل نوشتم تا متصدی مناظره شوند اما آن گونه که آشکار است خواهان مناظره نیستند و همین مرا کفایت می‌کند از آن چه که بر شبکه‌های ماهواره‌ای به استهزاء و تمسخر رؤیا تصریح می‌کنند و اکنون ان شاء الله کتابی تحت عنوان (عقائد الاسلام) صادر خواهد شد و در آن رسوایی و بیان جهلشان بوده و با وجود این هیچ شرم و حیای نمی‌کنند.

قبل أيام سمعت بالصدفة أحد معلميهم يرد على وهابي أشكل عليه بأن أصل الإمامة الذي تقولون به غير مذكور في القرآن كأصل ديني، فكان جوابه منقول من كتب الدعوة، قال له: نحن نقول إن الأمة خلفاء الله في أرضه، وآدم أول خليفة لله، والله قال: إني جاعل ... الخ. هكذا دون حياء يأخذون من الدعوة عندما يناقشون مخالفينهم، وعندما يسألهم الناس عن الدعوة يكذبونها !!

أليس أخذهم من الدعوة ومن علومها دليل على حاجتهم لصاحب الدعوة وعلى استغنائه عنهم ؟ أليس هذا (أي العلم) من أدلة الامامة، وأن الإمام يُعرف بحاجة الكل له واستغنائه عن الناس ؟ حسبنا الله ونعم الوكيل، ما أصبرهم على النار !].

چند روز قبل، به طور اتفاقی شنیدم که یکی از معتمین شان به یک وهابی که بر او اشکالی مبنی بر این که اصل امامتی که از آن می گوید در قرآن ذکر نشده پاسخ می دهد. پس پاسخ آن، منقول از کتب دعوت بوده و به وهابی می گفت که ما می گویم ائمه، خلفای الهی بر زمینش هستند و آدم نخستین خلیفه الهی بوده و خداوند می فرماید: انی جاعل... الخ.

اینچنین بدون شرم و حیاء، در هنگام مناقشه با مخالفان خود از علم دعوت بهره می برند و هنگامی که مردم از آنان درباره دعوت می پرسند، تکذیب می کنند!!

آیا بهره مندیشان از دعوت و علوم آن دلیلی بر نیازمندیشان به صاحب دعوت و بی نیازی او از ایشان نیست؟! آیا این (علم) از ادله ای امامت نیست!!؟ و امام با نیازمندی همه به او و بی نیازی او از همه شناخته نمی شود!!؟ حسبنا الله و نعم الوکیل، چه صبری بر آتش جهنم دارند!].

* * *

هل مجرد ادعاء الوصية دليل ؟

الوصية المقدسة، كتاب محمد (ص) العاصم لأمته من الضلال، والذي شاء الله سبحانه أن يُحفظ من ادعاء المبطلين، ليكون حجة واضحة على صدق صاحب راية الحق والهدى في زمن الظهور، عند إذن الله لآل محمد (ع) بابتداء دعوتهم الإلهية الكبرى.

ولكن، بعض ادعاء العلم يحاولون صرف الناس عن هذا الدليل الإلهي العظيم، ويحملونهم على التشكيك به، بدعوى إمكانية احتجاج المبطلين بالوصية !!

وبالرغم من أنهم عاجزون عن تقديم مثال واحد، عبر مسيرة الإنسانية منذ يومها الأول، يبرر لهم فعلهم هذا، نجد أنّ القرآن الكريم يكذب زعمهم بوضوح. وعن شكهم هذا، كان (ع) يقول:

آيا تنها ادعاى وصيت دليل است؟

وصيت مقدس، كتاب حفظ كندهى أمتش از گمراهى، كتابى كه خداوند سبحان خواست، از ادعاى باطلان محفوظ بماند، تا اين كه دليلى واضح بر صدق صاحب پرچم حق و هدايت در زمان ظهور، در ابتدای دعوت بزرگ الهى آل محمد عليهم السلام به اذن خداوند باشد. اما، بعضى از مدعيان علم تلاش مى کنند، مردم را از اين دليل بزرگ الهى، بازدارند و بر مردم بر توانايى ادعاى باطلان به اين وصيت، شك وارد مى کنند و على رغم عاجز بودن آنها، به وسيله‌ى مسير گذشته‌ى انسان از روز اول خلقت، نمى توانند حتى يك مثال تقديم کنند، تا اين فعلشان را توجيه کنند. لذا قرآن كريم را مى يابيم كه ادعاى آنها را به وضوح تكذيب مى كند و در مورد اين شك آنها، سيد احمد الحسن (ع) مى فرمود:

[يقولون: كيف يكون مجرد ادعاء الوصية دليلاً ؟ في حين القرآن يقول إنه دليل، وقد ذكر أنّ عيسى أوصى وبشر بمحمد (ص) للاحتجاج على النصارى.

ألا يرون أنّ الله سبحانه اعتبر مجرد ادعاء محمد (ص) أنه هو من أوصى به عيسى حجة ؟

وإلا لو لم يكن الأمر هو هذا، فما معنى ذكر الله سبحانه لوصية عيسى (ع) ؟

أليس أنه ذكرها للاحتجاج بها ؟ وهل ذكر أنّ وصية عيسى فيها شيء غير الاسم الأول ؟

إذن، القرآن يقرّر أنّ الوصية لا يدعيها إلا صاحبها.

على كل حال، يفعل الله ما يريد، والله أمر هو بالغه [.

[می‌گویند: چگونه تنها ادعای وصیت، می‌تواند دلیل باشد؟ در حالی که قرآن می‌فرماید آن دلیل است، و همانا در مورد عیسی (ع) ذکر نمود که او به حضرت محمد (ص) بشارت داد، جهت احتجاج بر مسیحیان. آیا نمی‌بینند که خداوند سبحان تنها ادعای محمد (ص) را که عیسی علیه السلام بر او وصیت کرد، حجت می‌داند؟ و در غیر این صورت اگر این نباشد، معنی این چیست که خداوند سبحان وصیت عیسی علیه السلام را ذکر کرد؟ آیا مگر برای احتجاج آن را ذکر نکرد؟ و آیا ذکر وصیت عیسی علیه السلام چیزی غیر از اسم اول در آن است؟ لذا قرآن مقرر می‌دارد که وصیت را کسی غیر از صاحبش ادعا نمی‌کند. به هر حال، خداوند چیزی را که می‌خواهد انجام می‌دهد، و امر برای خداوند است].

* * *

احتجاج الأنبياء بالوصية:

وعن احتجاج الأنبياء (ع) بالوصية، سمعته (ع) ذات يوم يقول:

استدلال انبياء با وصیت:

و در مورد استدلال انبياء (ع) با وصیت، روزی از امام احمد الحسن (ع) شنیدم می‌فرمود:

[يقولون: هل موسى (ع) احتج بالوصية ؟

كيف لم يحتج بالوصية وبنو إسرائيل كانوا ينتظرونه بسبب وصايا أنبيائهم به !

وكانا عيسى (ع)، وكذا محمد (ص)، ألم ينص القرآن بوضوح على الاحتجاج بالوصية ؟

القرآن واضح في أنهم (ع) كانوا موصى بهم، وكانوا يحتجون بالوصية، ويكفي أن القرآن وبوضوح احتج بوصية الأنبياء (ع) وعيسى (ع) بمحمد (ص). [

[می‌گویند: آیا موسی (ع) با وصیت استدلال کرد؟ چگونه با وصیت استدلال نمی‌کرد در حالی که بنی اسرائیل منتظر او، به وسیله وصیت‌های انبياء آن‌ها، بوده‌اند! و همچنین عیسی (ع)، و اینچنین حضرت محمد (ص)، آیا قرآن به وضوح بر استدلال با وصیت، چیزی را ذکر نکرد؟ در قرآن واضح است، مبنی بر این که بر آن‌ها (ع)، وصیت شده است، و به وسیله‌ی وصیت احتجاج می‌کردند، و کافی است که قرآن به وضوح بیان می‌کند، در مورد احتجاج انبياء و عیسی و محمد صلوات خدا بر آن‌ها باد].

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ . ((الصف: 6.)) (و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت‌گرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است).

* * *

هل مضمون الوصية معلوم سلفاً؟

يزعم بعض من يدعي علماً أن لا حاجة إلى أن يوصي محمد (ص) عند الاحتضار، فحديث الثقلين أو الغدير مثلاً يغني عن كتابتها، ولما كان مضمونها معلوم سلفاً فلا حاجة إلى أن يكلف نفسه بكتابتها !!

وكان جواب السيد أحمد الحسن (ع) لمثل هؤلاء المدعين هو التالي:

آیا مضمون وصیت قبلاً معلوم بوده است؟

بعضی از کسانی که ادعای اعلیت می‌کنند، ادعا دارند که، نیازی نیست رسول خدا (ص) در حال احتضار وصیت کند، مثلاً حدیث ثقلین، یا غدیر برای نوشتن آن کافی بود، و زمانی که مضمون آن از قبل مشخص بود، پس نیازی به مکلف کردن خود بر نوشتن آن نیست.

و جواب سید احمد الحسن (ع) برای آن مدعیان این بود:

[إن بعضهم يدعون أنهم يعلمون ما في وصية رسول الله (ص) التي لم يكتبها حسب زعمهم، وبأنها مجرد تأكيد لبيعة الغدير ولحديث الثقلين المجهل، ولهذا فهو (ص) لم يهتم لكتابتها ولم يكتبها بعد حادثة الرزية بحسب زعمهم ولو للمساكين الذين يقبلونها كعمار وأبو ذر والمقداد، ولم يكتبها حتى لعلي (ع) لتصل لمن يقبلونها بعده لكي لا يضيع ويضل كل من في أصلاب الرجال وتعصم الأمة من الضلال.

[بعضی از آن‌ها ادعا می‌کنند که می‌دانند چه چیزی در وصیت رسول خدا (ص)، می‌باشد، آن وصیتی که به ادعای خودشان آن را نوشت، و می‌گویند: آن تنها تأکید بر بیعت غدیر و حدیث ثقلین مختصر است، و به خاطر همین امر پیامبر (ص)، بنا به ادعای خودشان برای نوشتن آن اهتمام نمی‌ورزید و آن را نوشت، حتی برای مسکینانی که آن را قبول می‌کنند، مانند عمار و ابوذر و مقداد، و حتی برای امام علی (ع) آن را نوشت، برای این‌که به دست کسانی که آن را قبول می‌کنند برسد، کسانی که در صلب مردان هستند، گمراه و سرگردان نمانند، و امت را از گمراهی معصوم می‌کند.

ولا أدري من أين علموا أنّ الوصية مجرد تكرار أو تأكيد لحادثة الغدير أو غيرها من الحوادث والأقوال السابقة لرسول الله (ص) كحديث الثقلين الجمل، مع أنه (ص) نبي ورسول من الله والوحي مستمر له ورسالته لهداية الناس مستمرة حتى آخر لحظة من حياته، فهل أن الله أخبرهم مثلاً أنه لم يوحي لمحمد قبل احتضاره بيوم أو بشهر أو بشهرين شيئاً جديداً وتفاصيل جديدة تخص أحد الثقلين وهو الأوصياء من بعده وأسماء وصفات بعضهم بما يضمن عدم ضلال الأمة إلى يوم القيامة، مع أنّ هذا الأمر موافق للحكمة. وإذا لم يكن قد أوحى الله لهؤلاء المدعين شيئاً، فلماذا الجزم أنّ الوصية كانت مجرد تكرار لما سبق ولهذا كان الأفضل ترك كتابتها بعد رزية الخميس بحسب زعمهم ؟

و نمی دانم از کجا دانستند که وصیت تنها تکرار یا تأکید بر حادثه‌ی غدیر یا غیر از آن حوادث و گفتارهای سابق رسول خدا (ص) می باشد، مانند حدیث ثقلین مختصر، با توجه به این که او نبی خدا و فرستاده از خداوند و وحی بر او برای هدایت مردم مستمر است، حتی در آخرین لحظه‌ی حیاتش، و آیا خداوند به آن‌ها خبر داد که مثلاً بر محمد صلی الله علیه و آله قبل از احتضار یک روز یا یک ماه یا دو ماه، فرموده‌هایی جدید و تفصیلی جدید مختص یکی از ثقلین و آن اوصیاء بعد از او با نام و اوصاف بعضی از آن‌ها به چیزی که ضامن عدم گمراهی امت تا روز قیامت، وحی نمی کند؟ در حالی که این امر موافق حکمت است. و اگر خداوند برای هیچ کدام از آن مدعیین چیزی را وحی نمی کند، پس برای چه قطع و جزم می کنند، که وصیت تنها تکرار گذشته است و به خاطر همین سبب برتر آن است که بعد از مصیبت پنجشنبه بنا به ادعای آن‌ها ترک آن بهتر است ؟

هل هذا يعني أنّ عمر يقرر لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية في يوم الخميس كما يزعم من اعتبروا أن اعتراض عمر على كتابة الكتاب كان بتوفيق وتسديد، وأتم تقررون لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية بعد يوم الخميس، ولا تُعدمون القش لإيقاد ناركم، فمن الرسول بربكم محمد بن عبد الله (ص)، أم عمر وجماعته، أم أتم يا من تسميتم بالتشيع ؟ [.

آیا این معنی می دهد که عمر بن الخطاب بر رسول خدا (ص) مقرر کند، که بهتر است کتاب وصیت در شب پنجشنبه، نوشته نشود؟ بنا به ادعای کسانی که اعتراض عمر بر نوشتن کتاب وصیت، با توفیق و یاری خدا بوده است، و شما برای رسول خدا (ص) مقرر می کنید، که عدم نوشتن وصیت بعد از روز پنجشنبه بهتر است؟ و برای خاموش کردن آتش خود، از گاه صرف نظر نمی کنید! شما را به پروردگار قسم می دهم، پیامبر چه کسی است؟ محمد بن عبدالله یا عمر و یارانش، یا شما ای کسانی که خود را به تشیع نام گذاری می کنید؟ [.

ولم تفرغ سلتهم من الإشكالات على كتاب محمد (ص) العاصم لأمتهم من الضلال، فاخترع بعضهم إشكالات مفادة: إما أن يكون موسى بن جعفر (ع) قد أوصى في سجنه قبل الوفاة لمن بعده وكتب وصيته، أو أنّ محمداً (ص) لم يكتب وصيته ؟!! ولمثل هذه السفاسف، كان (ع) يقول:

و زنبیل آن‌ها از اشکالات بر کتاب حضرت محمد (ص)، همان‌که امت را از گمراهی معصوم می‌کند، خالی نمی‌گردد، بعضی از آن‌ها اشکالی را طرح کرد، و آن: و اما باید امام موسی بن جعفر (ع) قبل از وفاتش در زندان برای کسی که بعد از اوست، وصیت می‌کرد، یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وصیت را نمی‌نوشت؟! و مانند این سفسطه‌ها، امام احمد الحسن (ع) می‌فرمود:

[نحن أثبتنا وجوب الوصية عند الاحتضار وبالذليل، وهم الآن ليس لديهم دليل نقض، إذن ثبت دليلنا، وثبتت وصية رسول الله (ص) الوحيدة بحسب هذا الدليل على وجوب كتابتها.

أما الإشكال على وصية رسول الله (ص) بعدم وجود وصية عند الاحتضار لموسى بن جعفر (ع) مثلاً لكونه مسجوناً، فالله يقول: ﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاًّ وَسَعَهَا﴾ (البقرة: 286)، فالمرضى لا يصوم، ومن يُعدم السبيل لا يُكَلَّفُ كتابة الوصية عند الاحتضار، فموسى بن جعفر لم يكن بوسعه والرسول (ص) ليس كذلك، بل كان كتابة الوصية بوسعه، فيجب عليه الكتابة.

[ما واجب بودن وصیت در احتضار را با دلیل ثابت کردیم، و آن‌ها در حال حاضر هیچ دلیل ردی ندارند، لذا دلیل ما ثابت گردید، و یکتا وصیت رسول خدا (ص) با توجه به این دلیل بر واجب بودن نوشتن آن، ثابت شد. و اما اشکال بر وصیت رسول خدا (ص)، به دلیل عدم وجود وصیت از حضرت موسی بن جعفر (ع)، در حال احتضار، به خاطر این است که زندانی بوده است، خداوند متعال فرمود: ﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاًّ وَسَعَهَا﴾. (البقرة: 286) (ما هیچ‌کسی را تکلیف نمی‌دهیم مگر به مقدار توانایی). پس مریض روزه نمی‌گیرد، و هرکس در تنگنا باشد یا قادر به انجام آن نباشد نوشتن وصیت بر او واجب نخواهد بود، پس موسی بن جعفر (ع) در وسعش نبود، و رسول خدا (ص) مانند او نیست، بلکه نوشتن وصیت در توانایی او بود، پس واجب است که آن را بنویسد.

هذا إضافة إلى أنّ وصايا وروايات الأئمة (ع) لم تصل كلها، فقد ضاع كثير من أصول الشيعة الروائية كما يعلم الجميع.

هذا إضافة إلى أنه لا يضرّ أن لا يكتب موسى بن جعفر (ع) وصيته عند الاحتضار؛ لأن وصية الرسول (ص) عاصمة للأمة من الضلال إلى يوم القيامة، فلا يجب أن يوفر الله ظرفاً لموسى بن جعفر (ع) ليوصي عند الاحتضار، ولكن الله وقرّ الوقت والفرصة والسعة لرسول الله (ص) عند الاحتضار ليوصي، وقد أوصى ونقلت الوصية [.

اضافه بر این همه وصایا و روایت‌های امامان (ع) دست ما نرسیده است، همان‌گونه که همه می‌دانند، جمع کثیری از اصل روایت‌های شیعه مفقود شده است.

اضافه بر آن عدم نوشتن وصیت حضرت موسی بن جعفر (ع)، ضرری را نمی‌رساند، زیرا که وصیت رسول خدا (ص) نگهدارنده امت از گمراهی تا روز قیامت می‌باشد، و واجب نیست که خداوند شرایطی را برای موسی بن

جعفر (ع)، فراهم کند تا در احتضار وصیت کند، لیکن خداوند وقت و فرصت و توانایی لازم را برای رسول خدا (ص) فراهم نمود تا وصیت را بنگارد، و همانا وصیت نمود و وصیت نقل شد].

والآن، هل فرغت جعبتكم من الإشكالات على الوصية المقدسة، أم لا زالت !!

حال، آیا جعبه‌ی شما از اشکالات بر وصیت مقدس تهی نشد یا هم اکنون دارای اشکال است؟

* * *

الوصية والنص المباهر:

يقول بعضهم: إن وصية رسول الله (ص) لا تكفي في إثبات أحقية المخبج بها، ولا بد أن تكون الوصية من الإمام إلى الامام الذي بعده مباشرة ؟

ولمثل هؤلاء كان (ع) يقول:

وصيت و متن مستقيم آن:
بعضی از آن‌ها می‌گویند: وصیت رسول خدا (ص) برای اثبات حقانیت استدلال کننده به آن کافی نیست، و باید وصیت از امامی به امامی که بعد از او است به صورت مستقیم باشد.
و به اشخاص مانند آن‌ها سید احمد الحسن (ع) می‌فرمود:

[إن علماء الشيعة يقولون: إن الوصية أو النص يكفي من الرسول، كما في كتاب (الباب الحادي عشر)، بشرح المقداد السيوري ، فهناك نص فيه: إن النص من الرسول أو الإمام السابق يكفي.

فالوصية من الرسول تكفي، بالنصوص من عقائد حوزتهم.

إنّ هؤلاء لا يعتبرون، لا بقرآن ولا بروايات ولا بالمعصومين، هؤلاء لا يعتبرون إلا بأقوال مراجعهم وفقهائهم وما يدرّس في حوزة النجف، بل وحتى ينكرونه لأجل أن يرضوا أهواءهم [.

[همانا علمای شیعه می‌گویند: وصیت و متن از رسول خدا کافی است، همان‌گونه که در کتاب " الباب الحادی عشر" به شرح مقداد نیسابوری⁽⁴⁾، در آن متنی می‌باشد، و آن: وصیت یا نص از رسول خدا (ص) یا امام سابق

⁴ - شیخ طوسی (رحمت الله) کتابی به نام «مصباح المجتهد» در ۱۰ باب تألیف نمود؛ سپس علامه حلی شرح‌هایی بر آن نوشت و بابتی به نام «باب الحادی عشر» (باب یازدهم) به آن اضافه نمود. مقداد سیوری (متولد ۸۲۶ هـ.ق) شرحی بر آن نگاشت که از مهم‌ترین شرح‌ها می‌باشد.

کافی است. پس وصیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است، با توجه به نوشته‌هایی که در عقاید حوزه آن‌ها است. آن‌ها، نه قرآن و نه روایت‌ها، و نه معصومین، را معتبر نمی‌شمارند، آن‌ها فقط گفته‌های مراجع و فقهایشان، و چیزی که در حوزهی نجف تدریس می‌شود، بلکه آن را منکر می‌شوند، به خاطر این‌که هوای نفس خود را راضی کنند]. و این گفته‌ی علامه‌ی حلی: (امام باید بر او وصیت باشد، زیرا که عصمت از امور باطنی است، که آن را کسی نمی‌داند مگر خداوند تبارک و تعالی، پس باید از کسی که به عصمت او عالم است، وصیت باشد، یا ظاهر کردن معجزه‌ای که دلیل بر صدق او می‌کند).

وهذا قول العلامة الحلي:

(الإمام يجب أن يكون منصوباً عليه؛ لأن العصمة من الأمور الباطنة التي لا يعلمها إلا الله تعالى فلا بد من نص من يعلم عصمته عليه، أو ظهور معجزة على يده تدل على صدقه).

وعلق عليه شارحه (المقداد السيوري) في (النافع يوم الحشر: ص 100)، قائلاً:

(أقول: هذه إشارة إلى طريق تعيين الإمام، وقد حصل الاجماع على أنّ التنصيب من الله ورسوله وإمام سابق، سبب مستقل في تعيين الإمام (ع)، وإنما الخلاف في أنه هل يحصل تعيينه بسبب غير النص أم لا، فمنع أصحابنا الإمامية من ذلك مطلقاً وقالوا: لا طريق إلا النص...).

و مشرح (مقداد سيوری در کتاب النافع فی يوم الحشر ص 100) بر آن تعلیق می‌کند، می‌گوید: (می‌گویم: این اشاره‌ای است برای طریقه‌ی تعیین امام، و همانا بر این امر اجماع شده است مبنی بر این‌که نص از جانب خدا و رسول خویش و امام سابق می‌باشد، سبب مستقل در تعیین امام (ع)، و همانا خلاف در آن، آیا تعیین امام بدون نص حاصل می‌گردد یا خیر؟ پس اصحاب ما شیعیان آن را منع مطلق کردند، و گفتند: هیچ گونه راهی نیست مگر نص...).

رواية تبرّ الله عمره:

أوضح السيد أحمد الحسن (ع) في كتابه (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال)، أحد إصدارات الدعوة اليانية المباركة، وهو منشور في الموقع الرسمي، أوضح (ع) بما لا يقبل الشك حجية الوصية المقدسة وصدق المحتج بها، قرآناً وسنةً وعقلاً.

وكان من ضمن ما جاء في الكتاب بيان لمعنى رواية: (تبرّ الله عمره) بالنسبة للمدعي باطلاً.

وفي هذا قال (ع):

روایت خداوند عمرش را می گیرد:

سید احمد الحسن (ع) در کتاب خود (وصیت مقدس کتاب بازدارنده از گمراهی) توضیح داد، یکی از انتشارات دعوت مبارک یانی، و آن در سایت رسمی وجود دارد، علیه السلام توضیح داد، به چیزی که شک در حجیت وصیت مقدس، در آن قابل قبول نیست، و صداقت استدلال کننده با آن از طریق قرآنی و سنت و عقل اثبات گردید.

و ضمن چیزی که در بیان کتاب آمده است معنی برای روایت "خداوند عمرش را می گیرد" نسبت به مدعی باطل. و در مورد این موضوع علیه السلام فرمود:

[إني وجدت أنّ الأنصار غير واضح عندهم معنى رواية "تبرّ الله عمره"، وأين موضعها. أسأل الله أن ينفعكم به لبيان الحق للمؤمنين، وأن يُعلي كعبكم ويظهر حجتكم على الظالمين].

[من انصار را یافتم که معنی روایت "خداوند عمرش را می گیرد" برای آنها غیر واضح است، و موضع آن کجاست. از خداوند می خواهم، شما را از بیان حق به مؤمنین، بهره مند کند، تا سر بلند گردید و دلایل شما بر ستمگران پیروز گردد].

ولكلّ من قرأ الكتاب، أقول:

إنّ الدليل العقلي الذي أوضحه السيد أحمد الحسن (ع) في كتابه، يثبت استحالة ادعاء النص التشخيصي لخليفة الله؛ لوضوح اللوازم الواجب تنزيه الله سبحانه عنها. ولكن ما فهمته ابتداءً من الدليل القرآني والروائي هو (مصروفية الجميع عن أصل ادعاء النص التشخيصي) أو (اقتران هلاك المدعي الباطل بادعائه له).

و به همه کسانی که کتاب را خواندند، می‌گویم: همانا دلیل عقلی که سید احمد الحسن (ع) در کتابش آن را واضح کرد، عدم امکان ادعای نص تشخیصی که برای خلیفه‌ی خدا است را ثابت می‌کند، و جهت واضح شدن مستلزمات واجب برای تنزیه خداوند. و اما چیزی که از دلیل قرآنی و روایتی شدم عبارتند از: "عدم امکان همه‌ی مردم بر اصل ادعای متن تشخیصی" یا "قرینه شدن هلاک مدعی باطل با ادعایش به نص".

وقد يفهم من الشق الثاني إمكانية ادعاء النص التشخيصي من قبل مدع باطل مقروناً مهلاکه، فكيف توصل هذا المدعي الباطل إليه إذن بعد صرف الجميع عنه واستحالة ذلك عقلاً ؟

هذا تساؤل خطر في بالي عند قراءتي للكلام، فأوضح (ع) قائلاً:

و همانا از مورد دوم فهمیده می‌شود، امکان ادعای نص تشخیصی توسط مدعی باطل، مقارن با هلاک شدن آن است، پس چگونه، آن مدعی باطل به آن رسید، بعد از عدم امکان ادعای جمیع مردم با آن، و با توجه به امکان ناپذیری عقلی؟

این سؤالات در ذهنم جاری شدند، هنگامی که مشغول خواندن کلام بودم، و ایشان (ع) برای من توضیح داد و فرمود:

[لا، ليس كذلك وفقك الله. النص القرآني والروائي أيضاً في نفس معنى الدليل العقلي، إنما هو بيان الحماية الإلهية للنص مهلاك المدعي، وليس المراد إمكان تحقق الادعاء، تماماً كفرض المحال.

وعبارة: (أو على الأقل فإن ادعاءه لها مقرون مهلاکه قبل أن يظهر للناس)، هي فرض لأقصى ما يمكن أن يصل له الادعاء، وليس معنى الفرض أن الأمر ممكن التحقق، ولكن نقول: لو تحقق هذا فلا يضر؛ لأن تحقق هذا الادعاء إلى هذه المرحلة لا يضر بكون النص محمياً، فالحماية المهمة هي من أن يدعيه إنسان معلناً ادعاءه لغيره، أما لو فرضنا أنه ادعاه بينه وبين نفسه وأهلكه الله قبل أن يخرج ما في نفسه، فهذا الأمر لا يضر بكون النص محمياً. إنما الفرض لبيان معنى الحماية وتقريب الصورة وحدها إلى أبعد ما يمكن من التوضيح [.

[خیر، این‌گونه نیست، خداوند به تو توفیق دهد. نص قرآنی و روایی همچنین در خود معنای دلیل عقلی هستند، همانا آن بیان حمایت الهی از وصیت، در هلاک مدعی، و مراد از امکان تحقق ادعا نیست، به هیچ وجه به مانند فرض محال. و عبارت: "یا حداقل همانا ادعای خویش مقارن با هلاک‌کش قبل از ظهور او برای مردم است"، آن کمترین فرضی است، که ممکن است ادعا به آن برسد، و معنی فرض مبنی بر امر ممکن است تحقق یابد نیست، ولی می‌گویم: اگر این تحقق یافت ضرر نمی‌رساند، زیرا تحقق این ادعا در این مرحله، ضرر نمی‌رساند مبنی بر این‌که این وصیت حمایت شده است، پس حمایت مهم، آن از این‌که انسانی علناً برای غیر از او ادعا کند، اما اگر فرض کردیم، او بین آن وصیت و بین خودش ادعا کرد، خداوند او را قبل از این‌که آن‌چه را که در وجودش هست را

خارج کند، را به هلاکت می‌رساند، پس این امر ضرر نمی‌رساند به این که وصیت حمایت شده است، همانا فرض برای بیان معنی حمایت و نزدیکی وجه معنی به تنهایی به سوی دورترین نقطه‌ی ممکن از توضیح است].

وقد يبدو هذا غامض بالنسبة إلى من لم يقرأ الكتاب المشار إليه، لذا أنصح بقراءته ليتوضح جواب السيد (ع) هنا بشكل أكثر.

والى من يقول من الإخوة الأنصار: إن الأمر صار واضحاً حياءً ربما، أنقل التالي:

بين (ع) لي ذات يوم موضوعاً، ثم قال ما معناه: هل صار واضحاً؟

ولما قلت: نعم واضح، قال:

و ممکن است کسی که کتاب مشار الیه را مطالعه نکرده باشد، مبهم به نظرش بیاید، لذا به خواندن آن کتاب نصیحت می‌کنم، تا جواب سیداحمد الحسن (ع) در اینجا بیشتر واضح شود. و از برادران انصار کسی که می‌گوید: از روی خجالت، می‌گوید، امر واضح شده است، این را نقل می‌کنم: علیه السلام روزی موضوعی را برایم آشکار کرد، سپس فرمود معنای آن چیست: آیا واضح شد؟ وقتی گفتم: بله واضح است، فرمود:

[أرجو أن لا تقول لشيء: واضح، وهو غير واضح، كما لا تستحي من الإشكال أبداً؛ لأنكم سيواجهكم مخالفكم بالإشكال، فلا بد أن تكونوا على معرفة تامة بما تطرحون، وفقكم الله وسدد خطاكم].

[خواهشمندم در مورد چیزی نگو واضح شد، در حالی که واضح نیست، همان‌گونه که هیچ وقت از طرح اشکالت خجالت زده نمی‌شوی؛ زیرا مخالفانتان با طرح اشکال با شما مواجه می‌شوند، و باید با شناختی کامل بر چیزی که بر شما مطرح می‌کنند آماده باشید، خداوند به شما توفیق دهد و خطای شما را تسدید کند].

کتاب (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال):

وبخصوص أهمية كتاب (الوصية المقدسة) الذي أخبركم عنه، قال (ع):

کتاب (وصیت مقدس، کتاب بازدارنده از گمراهی):
و در خصوص اهمیت کتاب (وصیت مقدس) که به شما در موردش خبر دادم، فرمودند:

[أرجو أن تعملوه كتيباً صغيراً للجيب؛ لأنّ فيه بيان كيفية الاستدلال والاحتجاج بالوصية. كما أرجو أن تدرّسوه في الحوزة كمحاضرة أو محاضرتين، وكذا في حوزة النجف. وأيضاً يعملوه كتيباً يوزع عندهم. وأيضاً لو ينشر في الجريدة لينتفع منه أكبر عدد من الناس، وحاولوا إيصاله للمؤمنين وللناس بأي وسيلة متاحة لكم لينتفعوا منه، جزاكم الله خيراً].

[خواهشمندم آن را به شکل یک کتاب کوچک جیبی درآورید؛ زیرا در آن، بیان کیفیت استدلال و احتجاج با وصیت وجود دارد، همان طور که از شما خواستارم آن را در حوزة به صورت یک یا دو محاضرة، تدریس دهید و همچنین آن را به صورت کتاب کوچک درآورده و در حوزة نجف بینشان توزیع کنید و اگر ممکن است در روزنامه منتشر شود، تا مردم بسیاری از آن بهره مند شوند و برای رساندن آن به دست مؤمنان و مردم از هر طریق و وسیله‌ای که در دسترس است، استفاده کنید تا از آن بهره مند شوند. خداوند به شما جزای خیر بدهد].

وقال عن وصية جده محمد (ص) أيضاً:

و در مورد وصیت جدّش محمد (ص) فرمودند:

[النص موصوف أنه عاصم من الضلال، وقيد (أنه عاصم من الضلال) هو المهم، فلو لم يحفظه من وصفه بأنه عاصم من الضلال من ادّعاء المبطلين لكان كاذباً، أو لكان جاهلاً فوصفه بوصف ليس فيه، ولكن عاجزاً ... الخ، وحاشاه من كلّ ذلك].

[وصیت، موصوف به بازدارنده از گمراهی است و قید (عاصم من الضلال)، (بازدارنده از گمراهی) مهم است، پس اگر «توصیف» پیامبر در مورد وصیت به عنوان کتاب بازدارنده از گمراهی، از ادعاهای اهل باطل، حفظ نمی شد، دروغی بیش نبود یا در وصف آن، ناآگاه بود و با صفتی که در خورش نیست، وصف کرده و یا عاجز بوده... الخ و رسول الله (ص) از چنین اموری منزّه است].

لیبهر المدافعون عن وصية محمد (صلى الله عليه وآله):

ما یجزن فی هذه الدنيا کثیر، ومن ذلك الرؤیا المنذرة، خصوصاً إذا ما كان مضمونها ینذر بنحو خطیر یتعلق بالعاقبة مثلاً.

قص أحد الأنصار يوماً علی السید أحمد الحسن (ع) رؤیا منذرة كان قد رآها به أحد الأنصار، وظهرها أقلقه جداً. فلما سمع منه الرؤیا، أجابه قائلاً:

بشارتی برای مدافعان از وصیت رسول الله ((ص)):

امور بسیاری در این دنیا، باعث حزن و اندوه می شوند، از جمله رؤیای اندازگونه. به خصوص این که مضمون و مفهومش به شدت مثلاً به عاقبت آدمی مربوط باشد. روزی، یکی از انصار رؤیای ترساننده ای را برای امام احمد الحسن (ع) تعریف کرد که یکی از انصار آن را دیده که ظاهرش بسیار آشفته اش کرده بود: پس سید احمد (ع) هنگامی که رؤیا را شنید، فرمود:

[إن شاء الله یكون خیراً، وبعصمکم الله من الشیطان، وفقك الله وسدد خطاك.

لا یكون إلا الخیر، وإن شاء الله أنت یقف لك الله الذی دافعت عن منهجه دائماً، ورسول الله (ص) الذی دافعت عن وصيته، ولن یكون إلا الخیر، ورحمة الله واسعة.

ولكن الخوف من سوء العاقبة ینبغي أن لا یفارق أحداً حتی من علم من الله حسن خاتمته.

أسأل الله أن یرزقك حسن العاقبة، وأن تنصر كل خليفة لله فی أرضه تعیش فی زمانه، وفقك الله وسدد خطاك [.

[إن شاء الله نیکو باشد و خداوند شما را از شیطان مصون می دارد و توفیق داده و خطایتان را تسدید می کند. چیزی جز خیر نیست و این شاء الله خداوندی که همواره از منهجش دفاع کرده ای، حامی توست و رسول الله (ص) که از وصیت او دفاع کردی پشتیبان توست و هیچ چیزی جز خیر و نیکی نیست و رحمت خداوند، وسیع است. اما هراس از عاقبت باقی می ماند که این هراس و نگرانی هرگز از کسی جدا نمی شود حتی از کسی که می داند خداوند حسن عاقبت را برای او قرار داده نیز جدا نمی شود. از خداوند مسئلت می دارم که حسن عاقبت را روزی ات قرار دهد و این که یاور و ناصر هر خلیفه الهی که در زمانش زندگی می کنی شوی، خداوند تو را توفیق دهد و خطایت را تسدید نماید].

كَيْفَ آمَنَتْ أُمُّ مُوسَى بِمُوسَى (ع)؟

قال السيد أحمد الحسن (ع) في بيان ذلك:

مادر موسی چگونه به موسی (ع) ایمان آورد؟
سید احمد الحسن (ع) در بیان آن فرمودند:

[في القرآن كيف آمنت أم موسى (ع) بموسى؟

أليست أم موسى مكلفة؟

قال تعالى: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (التقصص: 7).

﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

هذه شهادة الله عندها لابنها موسى (ع)، وهي مكلفة أن تؤمن بموسى (ع) كغيرها من المكلفين، فكيف آمنت به إلا من خلال الرؤيا التي هي وحي الله إليها.]

[در قرآن چگونه مادر موسی به موسی (ع) ایمان آورد؟ آیا مادر موسی مکلف نبوده؟
خداوند می فرماید: (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (التقصص: 7). (و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می دهیم).
(إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (ما او را به تو باز می گردانیم و از [زمره] پیمبرانش قرار می دهیم).
این شهادت خداوند برای او نسبت به فرزندش موسی (ع) است و او نیز مکلف است که به موسی (ع) ایمان آورد مانند دیگر مکلفان پس چگونه بدو ایمان می آورد جز از طریق رویایی که خداوند به او وحی کرده است.]

قال الشيخ المفيد (رحمه الله) عن كيفية الإيجاء إلى أم موسى (ع):

(... فأمّا قولنا في المعجزات فهو كما قال الله تعالى: "وأوحينا إلى أم موسى أن أرضعیه فإذا خفت عليه فألقیه في الیم ولا تخافی ولا تحزنی إنا رادوه إليك وجاعلوه من المرسلین"، فضمن هذا القول تصحيح المنام إذ كان الوحي إليها في المنام ...).

شیخ مفید ره در کیفیت وحی به مادر موسی (ع) گوید:

(....و اما گفته‌ی ما در مورد معجزات همان است که خداوند گوینده‌ی آن می‌باشد.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). پس در ضمن این فرموده، صحت خواب (روایست) و وحی بدو در خواب القاء شده است....).

(النصول المختارة: ص 130.)

لماذا نهى يعقوب (ع) ابنه عن قص رؤياه؟

چرا یعقوب (ع) پسر خود را از گفتن رؤیایش، نهی کرد؟

قال تعالى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَفْضُضْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ . (يوسف: 4-5) . [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که [آنها] برای من سجده می‌کنند * [یعقوب] گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است).

يقول السيد أحمد الحسن (ع) في بيان سبب نهى يعقوب (ع) ابنه يوسف (ع) عن أن يقص رؤياه على إخوته:

سيد احمد الحسن (ع) در بیان علت نهی یوسف (ع) توسط یعقوب (ع) درباره‌ی ذکر رؤیایش به برادران، فرمودند:

[الرؤيا اعتبرها يعقوب (ع) في القرآن دليل تشخيص لخليفة الله يوسف (ع)، وحذره من قصها على إخوته؛ لأنهم سيعرفون أنه خليفة الله ووصي يعقوب منها.

ومع هذا، هؤلاء الجهلة ينكرون؟! لا أدري كيف يدعون أنهم يؤمنون بالقرآن!؟

لو كان العذر أنهم يجهلون التفسير، فقد بينا لهم، ولا يمكنهم الإنكار، فما بقي إلا العناد.]

[یعقوب (ع) در قرآن، رؤیا را دلیلی برای تشخیص مصداق خلیفه‌ی خدا، یوسف نبی (ع) دانست و او را از گفتن رؤیا به برادرانش، برحذر داشت؛ زیرا آنان از خلال رؤیا خواهند دانست که او خلیفه‌ی خدا و وصی یعقوب می‌باشد. و با این وجود، جاهلان انکارش می‌کنند. نمی‌دانم چگونه ادعا می‌کنند که به قرآن ایمان دارند؟! پس اگر عذر آنان، عدم اطلاع از تفسیر است، به راستی که برایشان آشکار کردیم و امکان انکار نیست. پس چیزی جز

سرکشی و عناد باقی نمانده است. اگر این گفته، روشن شده: آیا مسخره کنندگان رؤیایی که به منزله تشخیص مصداق خلیفه خدا بر زمین است، خجالت نمی کشند و به سبب آن، مردم را سبک می شمارند و آنان را وادار به انکار و تکذیب وحی الهی می کنند؟! و آیا آنان پاک تر و با ایمان تر از مادر موسی (ع) هستند؟ یا دانای تر از یعقوب نبی (ع) به دین خدایند].

إذا اتضح هذا، أقول: ألا يستحي المستهزون بالرؤى كدليل يشخص مصداق خليفة الله من أقوالهم التي يستخفون بها الناس ويحملونهم على جحود وحى الله وتكذيبه، وهل هم أظهر أو أكثر إيماناً من أم موسى (ع)، أو أفهم بدين الله من نبي الله يعقوب (ع)؟! !!

هل يَخير الله لغير وليه؟

یصادفنا أثناء طرح دعوة الحق على الناس، أن بعضهم يتقبل أدلة دعوة الحق شيئاً ما، بعد بيانها لهم بشكل تفصيلي بحيث لا يبقى لديهم عذر أو حجة يتحججون بها، ثم يستخبرون الله فيخير الله لهم بنصرة أحمد الحسن، ولكن ولأن نفسه تهوى شخصاً آخر فيترك خيرة الله له ويعمد على البقاء في اتباع صاحبه، زاعماً أن الله خار له أيضاً باتباعه !!

بل صادفتني حالة: إن شخصاً كان يزعم أنه يستخير الله طول حياته ويعمل بخيرة الله له، وكان قد استخار سبع مرات على اتباع السيد أحمد الحسن (ع)، وظهرت له سورة يس وكانت جيدة جداً، ولكنه تردد في العمل بها هذه المرة !!

حجته في ذلك: إنه وبعد أن خرجت الاستخارة سبع مرات على أحمد الحسن جيدة، ذهب واستخار الله على اتباع غيره وأنه هو الياني، فخرجت جيدة أيضاً !!

عن مثل هؤلاء سألت السيد أحمد الحسن، فأجاب (ع):

آیا استخاره خداوند برای غیر خلیفه اش، میسر می باشد؟
در اثنای مطرح کردن دعوت حق به مردم، با برخی ها مواجه می شویم که ادلهی دعوت حق را بعد از توضیح مفصل به حدی که جای عذری و حجتی باقی گذارده نمی شود تا بدان احتجاج کنند، می پذیرند. سپس از خداوند می خواهند که برایشان انتخاب کند، پس نصرت و یاری احمد الحسن (ع) را برایشان بر می گیرند. اما یکی به شخص دیگری تمایل نشان می دهد پس استخارهی خدا در مورد آن شخص را ترک می کند و به ماندن در همراهی با صاحبش، اعتماد کرده و اذعان می دارد که خداوند تبعیت از آن شخص را برای او برگزیده!! بلکه به حالتی برخوردارم که: شخصی اذعان می داشت در طول زندگی خود همواره بر اساس استخاره از خداوند عمل می کرد و بر

پیروی و تبعیت از سید احمد الحسن (ع) هفت بار استخاره کرده و سوره یس برای او در آمده و استخاره‌اش بسیار خوب بود اما این بار در عمل به آن مرتد شده!! دلیلش این است: بعد از این که هفت بار، جهت تبعیت از احمد الحسن استخاره گرفته و خوب آمده. به سمت استخاره گرفتن در تبعیت شخص دیگری که به (زعمش) یمانی اوست، رفته و استخاره‌اش نیکو در آمده بود!! در مورد چنین اشخاصی از سید احمد الحسن (ع) سؤال نمودم، پس فرمودند:

[هؤلاء الأشخاص مساكين، فأتم بئنا لهم الأدلة واحداً تلو الآخر، بئنا لهم كيف أن الوصية تكون حجة قطعية لمن يطلب الحق، ولا يعذر عند الله من يعرض عنها.

وَأما صاحب الاستخارة وأمثاله، فهو طلب أن يخبره الله عن أحمد الحسن فأخبره الله، فشكَّ بكلام الله وأعرض عن كلام الله وطلب هواه، فاستخار على غيره؛ لأنَّ هذا يوافق هواه، فوكله الله إلى نفسه. فاستخارته على غير من خار الله له باتباعه هي استخارة للشيطان وليست استخارة الله، فهو قد استخار الله وكلمه الله وأجاب به الكتابه القرآن، فأعرض عن كلام الله وطلب هواه وما تمَّ هواه نفسه الأمانة بالسوء.

[این اشخاص، مسکین هستند. پس شما، ادله را برایشان بیان کنید، یکی پس از دیگری. برایشان توضیح دهید که چگونه وصیت یک حجت قطعی برای طالب حق می‌باشد و کسی که از آن رویگردان شود، هیچ عذری نزد خدا ندارد.

و اما صاحب استخاره و امثال او: از خدا خواست که به او در مورد احمد الحسن خبر دهد، پس خداوند بدو خبر داد. اما به کلام خدا شک کرده و رویگردان شد و تابع هوسش گشته و در مورد غیرش استخاره گرفت؛ زیرا تبعیت این شخص، خواسته‌ی او و مطابق میلش بوده پس خداوند او را به حال خودش وا گذاشت و استخاره او جهت تبعیت از غیر کسی که خدا برایش اختیار کرده بود، درآمد. چنین استخاره از شیطان است و نه استخاره از جانب خداوند. او از جانب خداوند استخاره کرده و خداوند با او سخن گفته و در کتابش قرآن به او پاسخ داد، پس از کلام خدا رویگردان شد و طالب هوای نفسش و آنچه که نفس اماره‌اش بدان میل داشت، شد.

من يستخير الله ويخبره الله ويشهد له بكتابه أن أحمد الحسن حق، كيف يكفر ياخبر الله له وبشهادته!! وماذا بعد كل هذا غير جهنم التي يطلبها وينتظرها بهذا الإعراض؟!]

کسی که از جانب خدا استخاره کند و خدا به او خبر می‌دهد و در کتاب خود شهادت می‌دهد که احمد الحسن حق است، چگونه به آگاه شدنش از سوی خداوند و شهادت خدا برایش، کفر می‌ورزد و بعد از این همه، چه چیزی جز جهنم که خودش به سبب رویگردانی، طلب کرده در انتظارش است!!؟

أيعقل أنه يسأل الله، ثم لما لم يعجبه الجواب عاد وسأل وأجابه الله، وعاد، وأجابه الله، وكرر ذلك سبع مرات، فلما وجد الأمر لا ينفعه؛ لأنّ هذا طريق ذات الشوكة والقلة، ذهب إلى أن يستخير هل أن فلاناً هو الياني؟! !!

آیا عاقلانه است که از خدا سؤال کند سپس وقتی که پاسخ خدا، او را به شگفت در می آورد و دوباره سؤال می کند و خدا او را پاسخ می دهد و دوباره سؤال می کند و پاسخ خدا را دریافت می کند و این کار را هفت بار انجام می دهد، پس هنگامی که دریافت امر برای او سودی ندارد؛ زیرا این راه سخت و دشواری است و پیوندگان آن اندکند، به سمت استخاره در مورد فلانی تمایل گشت که به زعمش یمانی، او می باشد؟! !!

طيب هل جواب الله وشهادته لعبة (والعياذ بالله) عندما لا يعجبه الجواب يذهب ليسأل عن فلان ؟ هل يستهزؤون بالله، هل يلام الله لما يوكله إلى نفسه ولما تطلبه نفسه وهواه، وماذا ينتظر غير حنم بفعله هذا !!

وإذا كانت الأدلة لا تنفعهم، وجواب الله لا ينفعهم، فاذا ينفعهم ؟

حسبنا الله ونعم الوكيل .]

پس آیا جواب خدا و شهادتش برای او، (پناه بر خدا) بازی است و برای این که او را متعجب نسازد به استخاره در مورد فلانی می رود؟ آیا خدا را مورد استهزاء قرار می دهند، آیا کسی که به هوس خود واگذاشته می شود و به هوای خود متمایل می شود، خدا را ملامت می کند؟ با این فعل خود، انتظار چه چیزی را دارد جز حنم!! و اگر ادله، برایشان سودی ندارد و پاسخ خدا برایشان نفعی ندارد، پس چه چیزی به حالشان سود می بخشد؟! !! حسبنا الله و نعم الوكيل .]

هل عرض أحمد الحسن المعجزة على المراجع !

قد يتوهم البعض - وحتى بعض المؤمنين ربما - أنّ السيد أحمد الحسن (ع) عرض المعجزة ابتداءً على المراجع، وترك أمر تحديدها إليهم، وأما هو فدوره أنه ينفذ ما يقترحون ويطلبون !!

هكذا قد يظنّ البعض. ولكن الحقيقة هي ما يوضحه السيد أحمد الحسن (ع) بقوله:

آيا احمد الحسن (ع) بر مراجع معجزه‌ای عرضه کرد ؟

بعضی‌ها و حتی برخی از مؤمنان متوهم شدند که سید احمد الحسن (ع) در ابتدا معجزه‌ای بر مراجع عرضه داشته و امر تحدید نوع آن را، برایشان باقی گذارده و اما نقش او این است که هر چه آنان پیشنهاد دهند و بخواهند، را انجام دهد. بعضی‌ها چنین گمان کردند، اما حقیقت آن چیزی است که سید احمد الحسن (ع) در کلام خویش، آشکار می‌کند:

[بالنسبة لقضية المعجزة، التي عرضنا على بعض المراجع أن يوثقوا طلبهم لها، وأنّ الحجة يُعرف بها، ببيان رسمي منهم.

يجب الانتباه أنّهم هم من طلبها ابتداءً، والاستجابة كانت لبيان أنّهم إما كذابون وغير جادّين وإنما يريدون تضليل الناس، وهذا يتبين بعد أن خاطبناهم رسمياً وهم لا يستجيبون. وإما إن استجابوا وكتبوا بياناً رسمياً ووثقوا طلبهم، فهم بهذا يبيّنون أنّهم جهلة؛ لأنهم حصروا طريق معرفة الحجة بالمعجز، بينما هو ليس الطريق الوحيد، بل هو طريق مختلف فيه.

المراجع ووكلاؤهم قالوا للناس: لا تؤمن إلا أن يأتينا بالمعجزة، فكانت الاستجابة من أحمد الحسن لطلبهم وأن يوثقوا طلبهم لبيان أمرين:

[به نسبت برای قضیه‌ی معجزه‌ای که بر بعضی از مراجع عرضه داشتیم این است که، طلب خود را در مورد آن از خلال یک بیانیه‌ی رسمی، موثق کنند بر این اساس که حجّت با آن شناخته می‌شود. شایان ذکر است که ابتدا آنان طلب معجزه کردند، نه احمد الحسن! و پاسخشان به بیان این بوده که آنان دروغ‌گویند و در طلب خود جدیتی ندارند و چه بسا خواهان گمراهی و به ضلالت کشیدن مردم می‌باشند و این امر بعد از این که آنان را به طور رسمی، مورد خطاب قرار دادیم و پاسخی نشنیدیم، دریافت می‌شود اما اگر پاسخ دادند و بیان رسمی نوشتند و طلب خود را موثق کردند، در چنین حالتی نیز آشکار کردند که سخت در جهالت به سر می‌برند؛ زیرا راه شناخت خلیفه‌ی خدا را، در معجزه‌ها محدود کردند، در حالی که طُرُق شناخت خلیفه‌ی خدا یکی نیست بلکه مختلف هستند. مراجع و وکلایشان به مردم گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم مگر این که معجزه‌ای بر ایمان بیاورد. پس پاسخ احمد الحسن به درخواستشان این گونه بود که درخواستشان را در قبال دو امر، موثق کنند.

أولاً: إنهم كذابون، ويتبين كذبهم إن لم يكتبوا طلبهم وينشروه بين الناس.

ثانياً: إنهم جملة ويخالفون الأصل العقائدي وهو أنّ الحجة يُعرف بالنص، وأما كونه يمكن أن يُعرف بالمعجزة فهو مختلف فيه، فكيف جعل المراجع الطريق الوحيد لمعرفة الحجة هو إظهار المعجزة؟!]

هذا ردُّ على بعض من يكذبون ويقولون إنّ أحمد الحسن جاء وعرض على المراجع ابتداءً طلب أيّ معجزة [.

اول: اگر درخواستشان را ننویسند و میان مردم منتشر نکنند، بی شک آنان دروغ گویند و دروغشان آشکار می گردد، دوم: آنان جاهلند و با اصل عقاید مبنی بر این که حجت با وصیت شناخته می شود، و امکان شناخته شدنش با معجزه، امری غیر ثابت بوده، مخالفت می کنند. این پاسخ به کسانی است که دروغ می گویند و می گویند که احمد الحسن در ابتدا خود خواسته که معجزه ای از او بطلبند]

* * *

حجّة المهديين (عليهم السلام):

يحاول البعض التشكيك بحجة المهديين صلوات الله عليهم أجمعين ووجوب طاعتهم، من خلال التشكيك بإمامتهم، بحجة أنّ الإمام الصادق (ع) نفى إمامتهم !!

والرواية: (عن أبي بصير، قال: قلت للصادق جعفر بن محمد (ع): يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك (ع) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر إماماً، فقال الصادق (ع): إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثني عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا).

حجیت مهدیین (علیهم السلام) :

بعضی ها در تلاشند تا شک و تردیدی حول حجیت مهدیین (ع) و وجوب اطاعت از ایشان را در خلال تشکیک به امامتشان، ایجاد کنند، با این دلیل که امام صادق امامت ایشان را نفی کردند،

(از ابی بصیر، به امام صادق (ع) عرض کردم: ای فرزند پیامبر (ص) از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده امام می باشند. امام (ع) فرمودند: ایشان فرمودند دوازده مهدی و فرمودند دوازده امام ولی آن ها گروهی از

شیعیانمان هستند که مردم را به ولایت و شناخت ما دعوت می کنند). (کمال الدین و تمام النعمة: ص ۱۳۵۸).

وبالرغم من أنّ الكثير من كتب الدعوة اليمانية المباركة تعرضت لهذه الشبهة وأجابت عليها بكل وضوح، وأنّ الإمام الصادق (ع) في الرواية ليس بصدد نفى إمامة المهديين (ص)، إنما كان بصدد تصحيح قول أبيه الباقر (ع) لأبي بصير الناقل للخبر، وأما هل أنّ لهم مقام الإمامة أم لا فقد تكفلته روايات عديدة وبيّنت أنّهم أئمة أيضاً.

كما أنّ مرتبة الإمامة التي نالها إبراهيم (ع) بنص الكتاب الكريم لم تمنع اتصافه بالتشيع لخير الخلق بعد رسول الله (ص)، بنص الروايات الشريفة.

وعلى كل حال، الأجوبة عديدة وواضحة ومنشورة في كتب الدعوة اليمانية المباركة، لكن لننظر إلى إجابة السيد أحمد الحسن (ع) لمثل هؤلاء، ومن وجه آخر، يقول:

و به رغم این که بسیاری از كتب دعوت مبارک، به این شبهه اعتراض کرده و به طور کامل و واضح، بدان پاسخ دادند، که امام صادق (ع) در این روایت درصدد نفی امامت مهدیین (ع) نیست. بلکه در صدد تصحیح فرموده‌ی پدرش امام باقر (ع) که ابی بصیر نقل کننده‌ی آن بوده، می باشد و اما این که آیا ایشان مقام امامت دارند یا خیر. موضوعی است که روایات بسیاری به تبیان امامت آنان پرداخته اند. و کما این که مرتبه‌ی امامت ابراهیم (ع) طبق نص قرآنی، که بدان نایل گشت، طبق متن روایت، توصیف او به عنوان شیعه برای بهترین خلق بعد از رسول الله (ص) هیچ مانعی ندارد. و در هر حال، پاسخها، متعدد و واضح و در كتب دعوت مبارک یمانی، منتشر شده اند. اما به پاسخ سید احمد الحسن (ع) در باب چنین اشخاصی و از جهت دیگر بنگریم که فرمودند:

[مسألة نقض إمامة المهديين لا تنقض حجيتهم (أي كونهم حججاً لله سبحانه)، يعني ليس ضرورياً أن يكون الحجة إماماً، فلو أنهم أرادوا نفى الإمامة عنهم فهذا لن ينفعهم بنفي القدر الذي يلزم به العباد طاعتهم وهو أنهم حجج الله، فيونس (ع) حجة الله وليس إماماً، فهل لا تجب طاعته ؟ ومثله زكريا ويحيى عليهما السلام، فهم حجج الله وليسوا أئمة، فهل لا تجب طاعتهم ؟ الإمامة مقام.

[مسأله نقض امامت مهدیین (ع) حجیت آنان را نقض نمی کند (وجودشان به عنوان حجج الهی، را باطل نمی کند) یعنی ضرورتی ندارد که حجت باید امام باشد. پس اگر خواهان نفی امامتشان هستند، به همان اندازه که بندگان، ملزم به اطاعت از آنان (مهدیین) به عنوان حجج، می باشند، این نفی هیچ سودی برایشان نخواهد داشت. یونس (ع) حجت خداست اما امام نیست پس آیا اطاعت از او (بر قومش) واجب نبوده ؟ و همچنین زکریا و یحیی علیهم السلام حجج الهی بوده اما امام نیستند، پس آیا اطاعت از آنان واجب نبوده ؟ امامت، یک مقام است.

وبالرغم من أنّ هناك أدلة كثيرة تثبت إمامة المهديين، ولكن أردت أن أُبين لك شيئاً وهو: إنّ هؤلاء جملة؛ لأنهم يعتقدون أنّ نفي الإمامة عن شخص ينفي كونه حجة الله، بينما هذا غير صحيح، فممكن أن تثبت أن شخصاً هو حجة الله وخليفة الله ويجب طاعته مثل آدم ويونس ويحيى وزكريا (ع) ولكنهم ليسوا أئمة.

و به رغم این که ادلهی بسیاری برای اثبات امامت مهدیین وجود دارد اما خواستم چیزی را برای تو آشکار کنم و آن است که: اینان جاهل هستند؛ زیرا معتقدند نفي امامت یک شخص به منزلهی نفي حجیت اوست، در حالی که این فهم نادرستی است چه بسا این امکان وجود دارد که اثبات کنی، شخصی حجت و خلیفه‌ی خداست و اطاعت از او واجب است مانند: آدم، یونس و یحیی و زکریا علیهم السلام، اما امام نیستند.

هؤلاء جملة لا يعرفون شيئاً، فيعتقدون أنّ الحجة المعصوم لا بد أن يكون إماماً، ولهذا هم يحاولون نفي الإمامة عن المهديين، وإلا لو كانوا يعرفون وملفتين إلى أنّ كون الإنسان حجة الله وخليفة الله لا يلزم بالضرورة أن يكون إماماً لما تعرّضوا لنفي إمامة المهديين، لأنهم كانوا سيعرفون أنّ فهمهم لإمامة المهديين لن ينفعهم في نفي حجيتهم التي أثبتتها روايات نصت على أنّهم حجج الله بعد الأئمة وأوصياء الرسول بعد الأئمة، وبالتالي لو كانوا يفقهون شيئاً لما تعرّضوا لهذا الأمر.

این جاهلان هیچ نمی‌دانند، پس معتقدند که حجّت معصوم، باید امام باشد و به همین سبب درصدد نفي امامت از مهدیین می‌باشند وگرنه اگر می‌دانستند و ملتفت می‌شدند که وجود انسان به عنوان حجت و خلیفه‌ی خدا بر زمین، مُستلزم این نیست که امام باشد، هرگز به نفي امامت مهدیین علیهم السلام نمی‌پرداختند؛ زیرا خواهند دانست که نفي امامت از مهدیین هیچ سودی جهت نفي حجیتشان ندارد، حجیتی که روایات بسیار ثابت کردند، آنان حجج الهی بعد از ائمه و اوصیای رسول بعد از ائمه می‌باشند و در پایان اگر چیزی می‌دانستند به این امر اعتراض نمی‌کردند.

ومقدار الحاجة كما هو واضح، هو إثبات أنّهم حجج الله، فإذا ثبت أنّهم حجج الله انتهى الأمر، فالتقاش في كونهم أئمة أي لهم مقام الإمامة أم لا، هذا زائد عن المطلوب [.

و آن چه که مورد نیاز است، اثبات حجیت مهدیین (ع) می‌باشد، پس اگر ثابت شد که آنان حجج الهی هستند. پس قضیه، تمام می‌شود و مناقشه در باب این که ائمه هستند یا دارای مقام امامت می‌باشند یا خیر. این امر اضافه درخواست شده است].

الخروج في رواية اليماني!

قال الإمام الباقر (ع): (... خروج السفیانی والیمانی وخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناوهم، ویلس فی الرايات رایة أهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی؛ لأنه یدعو إلی صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فاتحض إلیه فإنّ رایته رایة هدی، ولا یجل لمسلم أن یتلوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه یدعو إلی الحق وإلی طریق مستقیم).

"خروج" در روایت یمانی :

امام باقر (ع) فرمودند: (... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز می باشد، ترتیبی مانند ترتیب دانه های تسبیح، یکی پس از دیگری. پس شبیه از هر طرف خواهد آمد، وای بر کسی که در مقابل آنان قرار گیرد. و در پرچم ها پرچمی هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست و آن پرچم هدایت است. چون که شما را به صاحبان دعوت می کند، و اگر یمانی خروج کرد فروختن اسلحه حرام می شود. و اگر یمانی خروج کرد، بپا خیز به سوی او. که همانا پرچمش پرچم هدایت است. و جایز نیست مسلمانان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می باشد. زیرا که او به حق و به راه راست دعوت می کند). (غیبت نعمانی: ص 262).

یفترض البعض أنّ نصرۃ الیمانی مشروطة بالخروج للقتال، وأما قبل ذلك فلا وجوب لطاعته فضلاً عن نصرته، هذا ما یزعمه البعض.

وبرغم أنّ روایة الیمانی تبین أنّ الیمانی خلیفة وحجة إلهی، والخلیفة الإلهی طاعته ونصرته واجبة من أول لحظة یتدئی فیها دعوته، وهو ما أوضحه السید أحمد الحسن (ع) وأنصاره فی کتب کثیرة، ولكنه (ع) لا یفتأ أن یلفت نظر طلاب الحق إلی خطأ هذا الفهم لروایة الیمانی بصیغة السؤال أيضاً، یقول:

برخی ها فرض می کنند که نصرت و یاری یمانی مشروط به خروج او جهت کارزار است و قبل از آن، اطاعت از او واجب نیست چه رسد به یاریش. بعضی ها چنین چیزی را اذعان می دارند. و به رغم این که روایت یمانی بیان می کند که یمانی خلیفه خدا و حجت اوست و اطاعت و یاری خلیفه خدا از همان ابتدای دعوتش واجب می باشد که سید احمد الحسن (ع) و انصار ایشان در کتاب های بسیار، چنین امری را بیان کردند اما سیدفتوای دیگری می دهند تا توجه برخی از طالبان حق به خطای موجود در فهم این روایت یمانی، را در قالب سؤال از آنان، معطوف سازد. پس فرمودند:

[الرواية فيها أنّ اليماني صاحب راية، أي قائد جيش، وفيها أيضاً إذا خرج فيجب النهوض له أي القتال معه، فهل يعقل أنّ شخصاً يقاتل مع قائد وهو لم يبايعه من قبل ويؤمن به ؟] .

[در روایت آمده که یمانی صاحب پرچم است یعنی فرماندهی لشکر است و همچنین آمده که: هنگامی که خروج کرد، قیام با او یعنی جنگیدن در رکاب او، واجب می‌شود. پس آیا عاقلانه است کسی در رکاب شخصی بجنگد در حالی که قبل از آن، به او ایمان نداشته و هرگز با او بیعت نکرده بود؟].

كما أنّ البعض يفهم من الرواية أنّ الثلاثة أي (اليماني والخراساني والسفياني)، يتدوون دعوتهم ويظهرون في يوم واحد؛ لأنهم يخرجون في يوم واحد بحسب نص الرواية.

وواضح أن لا ملازمة بين وحدة زمن خروجهم للقتال وبين وحدة ابتداء دعوتهم للناس للانضمام تحت راياتهم، والتي تسبق الخروج للقتال بكل تأكيد.

وكان (ع) يقول لمثل هذا السائل:

همان گونه که برخی‌ها از روایت دریافت کرده‌اند که سه نفر یعنی (یمانی و خراسانی و سفیانی) دعوت خود را آغاز کرده و در یک روز ظهور می‌کنند؛ زیرا بر حسب روایت، در یک روز واحد خروج می‌کنند، و واضح است که هیچ ملازمتی بین وحدت زمان خروج آنان و بین وحدت آغاز دعوتشان از مردم و جمع شدن مردم در زیر پرچم‌هایشان، که اکیداً به برهه‌ای از زمان پیش از شروع جنگ تعلق داشته، وجود ندارد. و سید (ع) در خصوص چنین سؤالی می‌فرمایند:

[هل تظن أنّهم يظهرون ويجهزون جيوش ويتقاتلون بجيوش جرارة خلال أربع وعشرين ساعة مثلاً ؟ هل العقل يقبل هذا الفهم ؟] .

[آیا چنین گمان می‌کنی که_مثلاً_ آنان لشکرها و نیروها را تنها در خلال 24 ساعت آماده کرده و و با نیروهای مجهز به جنگ بر می‌خیزند؟ آیا عقل چنین چیزی را می‌پذیرد؟].

فإذا رأيتموه فبايعوه !

عن رسول الله (ص) وهو يحثُ المسلمين على نصرة المهدي (ع)، أنه قال: (.. فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي)، وهذا المعنى ورد عند الشيعة والسنة.

وعلى ضوء هذه الرواية، يشترط البعض رؤية المهدي بالعين قبل بيعته والإيمان به، ولا بيعة للمهدي بنظرهم قبل الرؤية بالعين واللقاء به، ويعتقدون أنّ هذا الشرط يفرضه لفظ "رأيتموه" في الحديث.

وعن جواب هذا التساؤل، قال السيد أحمد الحسن (ع):

پس هرگاه او را دیدید، با او بیعت کنید!
از رسول الله (ص) در حالی که مسلمانان را به نصرت مهدی (ع) سفارش می کردند، نقل شده که فرمودند: (.. فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي)، (... پس هرگاه او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر بر برفها بجزید؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است) و این معنا در نزد شیعه و سنت وارد شده است:
و به دنبال این روایت، برخی ها، دیدن مهدی با چشم، قبل از بیعت و ایمان به او را مطالبه می کنند و به نظرشان قبل از دیدن او به چشم و دیدار با او، بیعتی برای مهدی نیست و معتقدند لفظ "هرگاه او را دیدید" در حدیث، دال بر شهود عینی او می باشد. پس سید احمد الحسن (ع) در پاسخ به این درخواست، فرمودند:

[إذا رآه بعض يكفي في تحقق "رأيتموه"، وإلا هل يعقل مثلاً أن لا يبائع سبعة مليارات إنسان على الأرض حجة الله حتى يروونه مواجهة فرداً فرداً ؟ وم سيحتاج هذا من الوقت؛ مائة مئتين ثلاث مائة سنة، أم أكثر ؟].

[پس دیدار برخی، در تحقق "هرگاه او را دیدید" کفایت می کند و گرنه آیا عاقلانه است که _مثلاً_ هفت میلیارد انسان بر روی زمین با حجت خدا بیعت نکنند تا این که یک به یک با او مواجه شوند؟ و در این صورت این کار مُستلزم چه زمانی خواهد بود. صد سال، دویست سال، سیصد سال یا بیشتر؟].

الإرسال من ايليا:

لم تكن قضية الإرسال من نبي الله إيليا (ع) واضحة عندي، لذا سألت:

بمراجعة ما موجود في كتاب وصي ورسول الإمام المهدي (ع) في التوراة والإنجيل والقرآن وكذلك رسالة الهداية، مسألة الإرسال من عيسى (ع) واضحة، ولكن قد تبدو مسألة الإرسال من إيليا ليست كذلك؟

فقال (ع):

ارسال از جانب ايليای نبی :
مسئله‌ی ارسال از جانب ايليای نبی، نزد من واضح نبود لذا از سيد احمد(ع) پرسيدم: با مراجعه به آنچه که در کتاب وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات و انجيل و قرآن و همچنین در هدايت نامه، مسئله‌ی ارسال از جانب عیسی قضیه‌ی واضحی است اما مسئله‌ی ارسال از جانب ايليای نبی (ع) این چنین نیست و برایم مبهم است. پس سيد(ع) فرمودند:

[هل تقصد نصّاً من التوراة ؟ مسألة أنّ إيليا مرفوع وهم ينتظرونه مسألة لا إشكال فيها.

والإرسال المقصود هو أنّ إرسال الإمام المهدي (ع) هو إرسال منهم.

وبالنسبة للمسلمين، نقول لهم باختصار: إنّ إيليا وعيسى عليهما السلام تابعان للإمام المهدي (ع)، فعندما يرسل هو يكونون هم أيضاً مرسلين لمن يرسله الإمام المهدي (ع)؛ باعتبار أنّهما تابعان له، وأعوان له] .

[آيا مقصودت نصّی از تورات می باشد؟! مسئله این است که ايليای نبی عروج کرده و آنان در انتظار او هستند این مسئله واضحی است و هیچ اشکالی در آن نیست و مقصود از ارسال، ارسال امام مهدی (ع) است که به منزله‌ی ارسال از جانب ایشان (عیسی و ايليا) (ع) می باشد. و به نسبت به مسلمانان، به طور خلاصه وار می گوئیم:

ايليا و عیسی پیرو و تابع امام مهدی هستند و هنگامی که امام مهدی فرستاده‌ای ارسال می کند بدین معناست که آنان نیز ارسال کنندگان این فرستاده‌ای که امام مهدی (ع) فرستاده، هستند بنا به اعتبار این که آنان پیرو و یاوران امام مهدی (ع) می باشند].

المحطة الرابعة:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقّة وعقائدهم

آن چه که به مخالفین دعوت حق و عقایدشان متعلق است

عقائد مبتدعة لشريعة المراجع !!

فاجأنا الدهر بثلة من الجهالة، ويتحدثون بالعقيدة، فيا لها من مصيبة، فالمعصوم عندهم يعرف بأمر أهمها: رمية للسباع وعدم أكلها له، طبع قدمه بالحجر الصلب، تحدّثه بكل لغة، ليس له ظل أينما مشى، الخ.

يصورون هذا قانوناً يُعرف به المعصوم، فهذه هي خصاله التي يتصف بها على الدوام، وليس على سبيل المعجز الذي قد يحصل وقد لا يحصل وفق مشيئته سبحانه.

عقایدی مبتدعه برای شیعه‌ی مراجع:

روزگار ما را با گروهی از جاهلان غافلگیر کرد، و از عقیده سخن می‌گویند که چه مصیبت ناگواری است. پس معصوم در نزد آنان با اموری شناخته می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها: انداختن او در مقابل شیران و عدم دریده شدنش، تأثیر گذاری گام او بر سنگ بسیار سخت، تکلم او به همهی زبان‌ها، هر کجا که راه رود، سایه ندارد... الخ. تصوّر می‌کنند، این قانونی است که معصوم با آن شناخته می‌شود، پس این‌ها ویژگی‌هایی هستند که به طور مداوم با آن‌ها توصیف می‌شود و نه بر روش معجزه آسای که ممکن است طبق اراده‌ی الهی اتفاق بیفتد یا نیفتد.

وأما شهادة الله لخليفته بصدقه، وكتاب رسول الله (ص) العاصم لأئمة من الضلال على حد قوله، وعلم المعصوم وإحكامه لمتشابه دين الله من ألفه إلى يائه، وأما أقوال كبار علماء الشيعة العاملين الواضحة في أنّ النص والعلم أساس معرفة المعصوم وبه امتازت الشيعة عن غيرها من الفرق، فهذا كلّ لا قيمة له بنظر هؤلاء الأعداء !!

وعن الموقف من هذه العقائد المبتدعة، قال السيد أحمد الحسن (ع):

و اما شهادت خداوند برای حقانیت، خلیفه‌ی خود و کتاب رسول الله (ص) بازدارنده‌ی اُمت از ضلالت و گمراهی و علم معصوم و حکمش به متشابه دین خدا از "الف" تا "ی" و اما گفته‌های علمای عامل شیعه در مورد نص و علم، در شناخت معصوم، واضح است و بدین سبب شیعه از فرقه‌های غیر خود، متمایز گشته. همه این امور به نظر این مدعیان، ناچیز و بی‌ارزش است. و سید احمد الحسن (ع) در مورد موقف این عقاید بدعتی، فرمودند:

[على الأنصار أن يعرفوا أنّ العقائد لا تؤخذ من أيّ رواية وإن عارضت الواقع.

يأتيهم بعض المعممين الجهالة ويقولون لهم: هذه رواية تقول إنّ المعصوم له خصال وصفات: ليس له ظل، ويؤثر قدمه بالحجر، ويعرف كل اللغات، وذلك ليس معجزة وقتية ممكن أن تأتي ويمكن لا يأذن الله، بل خصال وصفات ثابتة لخليفة الله. هكذا يقولون.

وهذا باطل، ويناقض الواقع بوضوح، ولا يقول به إلا أهله.

والأ فلو كلّ رواية تؤخذ منها عقيدة، فهل هم يعتقدون أنّ المعصومين (ع) لم يحملوا في الأرحام بناءً على بعض الروايات أيضاً؟!]

[بر انصار واجب است، بدانند که عقاید از هر روایتی گرفته نمی شوند و هرچند با حقیقت معارض باشد. برخی از معممین جاهل می آیند و به آنان می گویند: این روایت می گوید که معصوم، صفاتی دارد: سایه ندارد و قدمش بر سنگ اثر می گذارد و تمام زبان ها را می داند و آن (صفات) معجزه‌ی زمانی نیست ممکن است به اذن خداوند، حاصل شود یا خیر بلکه صفات و ویژگی هایی ثابتی برای شناخت خلیفه‌ی خدا هستند. این چنین می گویند. و این گفته‌ها باطل است و به وضوح با واقعیت تناقض دارد و کسی جز نادان بدان حرف نمی زند. و اگر عقیده از هر روایتی که باشد، گرفته شود، پس آیا آنان معتقدند که بنا بر برخی روایات، معصومین (ع) در ارحام حمل نمی شوند!!!؟]

ما أريد أن يعرفه الأنصار قاعدة، هي: إنّ العقيدة لا تؤخذ من روايات هكذا اعتباراً، وأيضاً: لا يقول الأنصار نحن نقبل كل رواية. هذه الكلمة باطلة، ومن قولها باطل لا فرق بينه وبين من يردون روايات آل محمد بالهوى. فمن يقبل روايات الغلاة وروايات باطلة لا فرق بينه وبين من يرد روايات محقة لآل محمد (ع).

آن چه می خواهم این است که انصار یک قاعده را بشناسند: عقیده از چنین روایات مشوشی، برگرفته نمی شود. و این که: انصار نگویند "ما هر روایتی را قبول داریم". این کلام باطلی است و هر کس از آن بگوید نیز باطل بوده و به منزله‌ی کسانی است که روایات آل محمد (ع) را از روی هوی و هوس رد می کنند. پس کسی که روایات غلاة و باطل را می پذیرد، بین او و بین کسی که روایات حق آل محمد (ع) را رد می کند، فرقی وجود ندارد.

ثم إنّ الاعتقاد بتحملي المعصوم هذه الصفات (لا ظل له، ويؤثر قدمه بالحجر، يتكلم كل اللغات) على الدوام، هل يوجد عالم عقائد شيعي يقول بهذه العقيدة؟ هذا هو السؤال الذي يوجه لمن يدعي أنّ هذه هي صفات المعصوم.

هم في الحقيقة يأتون بمجرد روايات آحاد متروكة لا يعتقد بها علماء العقائد، فكيف اعتقدوا بها وعلى أي أساس تم ذلك وهو أمر عقائدي خطير؟!]

سپس اعتقاد به آراسته بودن معصوم بدین صفات (سایه ندارد، قدمش بر سنگ تأثیر می‌گذارد، با هر زبان تکلم می‌کند) آن‌هم به طور مداوم، آیا عالمی که به عقاید شیعه آشناست پیدا می‌شود که از چنین عقیده‌ای بگوید؟ این سؤال به تمام کسانی که ادعا می‌کنند اینها صفات معصوم موجه است. آنان در حقیقت، به مجرد روایات آحاد و متروکه اکتفا می‌کنند که علمای عقاید نیز به آن‌ها اعتقادی ندارند، پس چگونه به آن‌ها اعتقاد پیدا کردند و بر چه اساسی در موردشان به اطمینان رسیدند، در حالیکه آن امر عقایدی حساس و خطیری می‌باشد؟!!

وبالنتیجة، إذا لم تكن عقیدتكم صحیحة سیکونون من المحارین للمهدی (ع) هذه العقیة الباطلة، فلا بد أولاً أن یثبتوا هذه العقائد بالدلیل المقبول حسب منهجهم وهو الدلیل القطعی، أي روایات متواترة أو قرآن صریح أو دلیل عقلي صحیح. وهم لا یملكون أي شیء من هذا، بل إن علماءهم یردون هذه الروایات وهي غیر قابلة للاعتقاد بها، بل وتوجد روایات ضدها تماماً، والواقع ضدها أيضاً.

و در نتیجه: اگر عقیده‌شان، صحیح نیست، با این عقیده‌ی باطل به جنگ با امام مهدی (ع) بر خواهند خواست. پس باید اولاً این عقیده را با یک دلیل قطعی یا روایات متواتر یا قرآن یا دلیل عقلی بر حسب منهجشان، ثابت کنند در حالی که هیچ کدام از دلایل مذکور را ندارند بلکه علمایشان چنین روایاتی را رد کرده و این‌که غیر قابل اعتقاد می‌باشند و علاوه، روایاتی متضاد با آن‌ها یافت می‌شود. و همچنین با واقعیت در تضاد است.

فإذا كان من صفات موسى (ع) - مثلاً - أن قدمه تؤثر بالحجر، فما حاجته إذن للعصا وغيرها ؟ أليس قدمه أثر بالحجر في قصر فرعون على قولهم، فماذا يفعل بالمعجزات ؟!

پس اگر از صفات موسی تأثیر گذاری قدم او بر سنگ است، دیگر چه نیازی به عصا و غیر آن داشت؟ مگر این نیست که قدمش بر سنگ‌های کاخ فرعون، تأثیر می‌گذارد پس اگر چنین باشد، دیگر به معجزات چه نیازی داشت؟!!

ثم الأئمة (ع)، هل كان من سيرتهم أنهم (وحاشاهم) يخربون أرضيات بيوت الناس بأقدامهم نتيجة طبع أقدامهم بالحجر، كما يصوره هؤلاء؟! والله هذه تفاهات لا تستحق الرد أصلاً، يعني كيف تكون صفة الإمام أن قدمه تؤثر بالحجر على الدوام ؟ هل هو (بلدوزر) یشي ويخرب بيوت الناس والشوارع ؟ ما هذه التفاهات ؟!

سپس آیا از سیره‌ی ائمه (ع) این‌گونه بوده که زمین خانه‌های مردم را به سبب راه رفتنشان (و تأثیرگذاری قدم بر سنگ) خراب کنند همان‌طور که اینان چنین تصور می‌کنند!!؟ به خدا سوگند که این‌ها سخنان لغوی بیش نیست که استحقاق پاسخ را هم ندارند، یعنی چگونه ممکن است تأثیر گذاری قدم بر سنگ به طور ثابت صفتی برای امام باشد؟ آیا او بلدوزر (وسیله حفاری) است که وقتی راه می‌رود زمین خانه‌های مردم و خیابان‌ها را خراب می‌کند!! این سخنان بیهوده چیست!!؟

إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُعَمِّمِينَ الْجَهْلَةَ بِعَقَائِدِهِمُ الْبَاطِلَةَ هَذِهِ يَمْهَدُونَ مِنَ الْآنَ لِقَتْلِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع)؛ لِأَنَّهُ إِذَا جَاءَ غَدًا وَصَلَّى فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَلَمْ تَوْثُرْ قَدَمُهُ بِأَرْضِيَّةِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَتَحْرَمَهَا، سَيَقُولُونَ لِلنَّاسِ هَذَا لَيْسَ هُوَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ (ع)، فَهَمَّ لَا يَرِيدُونَ إِلَّا مَهْدِيًّا لَمَّا يَمْشِي فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْمَنْبَرِ فَإِنَّهُ يَكْسِرُ أَرْضِيَّةَ الْمَسْجِدِ بِقَدَمِهِ الَّتِي تَوْثُرُ بِالْأَرْضِيَّةِ، وَعَلَى النَّاسِ أَنْ تَبْدَلَ الْأَرْضِيَّةَ كُلَّ أُسْبُوعٍ كَمَا أَقْصَى، وَهُوَ بِدَوْرِهِ يَكْسِرُهَا؛ لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ هَذِهِ صِفَةٌ لِلْإِمَامِ !!

این معممین جاهل با همین عقاید باطل خود از هم اکنون برای جنگ با امام مهدی (ع) زمینه‌سازی می‌کنند؛ زیرا اگر فردا مهدی بیاید و در مسجد کوفه نماز بخواند و گام‌هایش بر زمین مسجد کوفه، اثری نگذارد و خرابش نکند، بی‌شک به مردم خواهند گفت که او مهدی نیست. پس آنان مهدی را نخواهند خواست جز آن مهدی که وقتی از درب مسجد کوفه تا منبر راه می‌رود، زمین پشت سر او خراب و ویران می‌شود و مردم هر هفته باید تا دورترین نقطه از زمین را تعمیر کنند و امام بار دیگر آن را ویران می‌کند؛ زیرا آنان می‌گویند که امام با این صفت شناخته می‌شود!!

وهكذا، هم هذه السفاسف يستخفون الناس كما استخف فرعون (لعنه الله) قومه، ومع الأسف فإنّ الأنصار لا يتعبون أنفسهم على الأقل بالقراءة والتفكير قليلاً لردّ هؤلاء السفهاء.

من يأتيكم يقول إنهما صفات ثابتة للمعصوم على الدوام، وليست معجزة تحصل مرّة وربما لا تحصل وربما تحصل مع حجة ولا تحصل مع غيره مثلها مثل عصا موسى، فعليه أن يقدم دليلاً قطعياً، وهو كما بينت: إما روايات متواترة أو قرآن قطعي الدلالة أو دليل عقلي قطعي. وهذه كلها غير موجودة عندهم.

و این چنین، آنان با این سفسطه‌گری خود، مردم را سبک می‌شمارند همان‌گونه که فرعون (لع) قوم خود را سبک می‌شمارد. و متأسفانه انصار برای پاسخ به این سفیهان، با تدبیر و مطالعه‌ی اندک خود را زحمت نمی‌دهند. هر کس که به سویتان آید و بگوید که آن‌ها صفات ثابت برای معصوم است نه معجزه‌ای که ممکن است اتفاق بیفتد و یا نیفتد و چه بسا در مورد یک حجت اتفاق افتد و برای غیر او حاصل نمی‌شود و مثال آن، مثال عصای موسی است. پس بر اوست که دلیل قطعی ارائه دهد. همان‌گونه که بیان کردم: چه روایات متواتر و چه دلایل قرآنی و یا دلایل عقلی قطعی و همه این دلایل نزد آنان، وجود ندارد.

افهموا وركّزوا فيما أقول لكم، المطلوب من هؤلاء السفهاء دليل قطعي على أنّها صفة ملازمة للحجة وليس أنّها حدثت مع حجة من حجج الله مرة، فالفرق شاسع.

هؤلاء مجموعات من الجهلة، ولا بد أن يعرف الأنصار كيف يتعاملون معهم.

بر آن چه که به شما می گویم تمرکز کنید، و بدانید، دلیل قطعی بر آن صفت، مبنی بر ملازمتش با حجت بوده و مبنی بر این که یک بار در مورد حجی از حجج الهی اتفاق افتاده را از این نادانان طلب می کنیم. پس تفاوت در آن بسیار آشکار است. اینان مجموعه ای از جاهلان هستند که لازم است انصار چگونگی رفتار با آنان را بیاموزند.

والمفروض بالأنصار عندما يأتونهم بهذه الروايات لا يتعاملون معها بتسامح؛ لأنها ليست روايات ملاحم ولا روايات فقه، إنما هي روايات عقيدة، والعقيدة لا تثبت إلا بدليل قطعي.

ليقدم خصمكم الدليل من منهجه على عقيدته، وبعدها يكون الكلام: هل تتوفر هذه الصفات بخليفة الله الموجود، أم لا ؟

أتم وفقم الله لا بد أن تغلقوا الثغرات التي عند بقية الأنصار بالرد على إشكالات المخالفين، فلا بد أن يتحصن الأنصار بالنسبة للإشكالات الموجودة الآن لنبدأ بالجديد .]

و مفروض این است که هرگاه یکی از آنان با چنین روایاتی به سوی انصار بیاید، انصار نباید در مورد آن، با تماش و سهل انگاری برخورد کنند؛ زیرا این روایات حماسه سرایی و فقهی نیستند، بلکه عقیدتی می باشند و عقیده ثابت نمی شود مگر با دلیل قطعی. بگذارید خصمتان در مورد دلیلی از منهج خودش بر اساس عقیده اش تقدیم کند و بعد از آن، کلام این گونه است: آیا این صفات در مورد خلیفه ی موجود الهی به وفور دیده شده یا خیر؟! خداوند موفقتان بدارد، شما باید شکاف های موجود در علم بقیه ی انصار را با پاسخ گویی به اشکالات مخالفان ببندید. پس باید انصار نسبت به اشکالات موجود کنونی، اصلاح شوند تا از نو آغاز کنیم.]

وعن أخذ العقائد من أي رواية كيفما كان، واتصاف المعصوم بالصفات المشار إليها أعلاه، كما يروق لبعض المهرجين فعله، سعيًا منهم لرد الدعوة اليمانية المباركة بعد أن أحاطت أدلتها بأعناقهم، قال (ع):

و سید (ع) در مورد برگرفتن عقاید از هر روایتی که باشد و توصیف معصوم با صفات مشار إليه همان گونه که برخی اهل هرج و مرج چنین می کنند و سعی برخی از آنان تنها رد دعوت مبارک یمانی بوده بعد از این که ادله اش، گردن آن ها را بسته، فرمودند:

[هناك رواية تقول إن الأئمة (ع) لا يحملون بالأرحام ويولدون من الفخذ الأيمن، فهل يعتقد بها هؤلاء أيضاً ؟ أم إنَّ المسألة صارت عندهم بالهوى ؟ مَنْ من علماء العقائد عند الشيعة يقول بأنَّ هذه عقائد ؟ هل أيُّ رواية تؤخذ منها عقيدة عندهم ؟!]

فلا علماء الشيعة هذه عقيدتهم، ولا نحن هذه عقيدتنا، فهم من أين أتوا بهذه العقائد ؟ .]

[روایتی است که می‌گوید: ائمه (ع) در ارحام حمل نمی‌شوند و از ران راست به دنیا می‌آیند، آیا اینان به چنین امری اعتقاد دارند؟ یا این که مسئله نزد آنان تابع هوی و هوس شده؟! کدام یک از علمای عقاید نزد شیعه از چنین عقایدی می‌گویند؟ آیا نزد آنان، هر روایتی که باشد، عقیده از آن گرفته می‌شود؟! پس نه علمای شیعه چنین عقیده‌ای دارند و نه ما پس این عقاید را از کجا آورده‌اند؟!].

وقال (ع) أيضاً: و همچنین فرمودند:

[يقولون: إن من صفات المعصوم لا ظل له، ولا يؤثر بالأرض الرخوة ويؤثر بالحجر، وما دامت هذه صفاته فنحن نريد أن نعرفه بما ؟

می‌گویند: از جمله صفات معصوم این است که سایه ندارد و قدمش بر زمین سست اثری ندارد اما سنگ را می‌شکافد، و مادامی که صفات او هستند می‌خواهیم بیشتر در موردشان بدانیم؟

أسألوهم: از آنان می‌پرسم:

هل فقط جسم المعصوم ليس له ظل، أم ملابسه أيضاً ليس لها ظل، أي أنه كلما بدل ملابسه فإن الملابس التي يلبسها ليس لها ظل !!؟

وهل لا يؤثر فقط قدمه بالرمل ويؤثر بالحجر، أم أن نعل الإمام أيضاً لا يؤثر بالرمل ويؤثر بالحجر !!؟

آیا فقط جسم معصوم، سایه ندارد یا لباس هایش هم سایه ندارند؟ یا هر گاه لباس هایش را عوض کرد، لباس‌هایی که به تن می‌کند نیز سایه دارند؟! و آیا قدم هایش فقط بر شن تأثیر نمی‌گذارد؟! و سنگ را می‌شکافد یا این که نعلین امام نیز بر زمین شنی تأثیر نگذاشته و تنها بر سنگ می‌گذارد؟!

وإذا كانت هذه الأمور صفات للإمام ملازمة له دائماً كما يقولون وليست معجزات وقتية، فهل مثلاً طبع قدمه بالحجر يشمل بيوت الناس والأماكن العامة التي يدخلها الإمام وأرضها مفروشة بالحجر، أم لا !!؟

و اگر این‌ها، صفات امام بوده و همواره ملازم با او هستند، و نه معجزات مؤقتی، همان‌گونه که می‌گویند، پس آیا تأثیر گذاری قدمش بر سنگ‌ها، شامل خانه‌های مردم و اماکن عمومی و سنگفرش‌ها، که امام بر آن‌ها قدم می‌گذارد، بوده یا خیر؟!

وهل كلما دخل الإمام إلى بيت يُحْرَب أرضيته بطبع أقدامه بالحجر ويضطر أهل الدار لتبديل أرضية البيت، وهل يعوضهم الإمام عن تخريبه لدارهم، أم لا !!؟ أم أن أرضيات بيوت الناس المكسوة بالحجر مستثناة من هذه الصفة التي يتصف بها الإمام !!؟ يعني تحصل معجزة عكسية وهي أن الإمام تتبدل صفته الملازمة له فلا يطبع قدمه بالحجر في بيوت الناس.

و آیا هرگاه امام وارد خانه‌ای شود با قدم‌هایش، زمین آن خانه را خراب می‌کند و اهل خانه مجبور می‌شوند زمین خانه خود را تغییر دهند؟ و آیا امام بخاطر این که خانه‌شان را خراب کرده، این کار خود را جبران می‌کند یا خیر؟! یا این که زمین خانه‌های مردم که مزین به سنگ هستند از این صفتی که امام بدان توصیف شده، مستثنی می‌باشند؟! یعنی معجزه‌ی برعکسی اتفاق می‌افتد و آن این که صفت ملازم امام تغییر یابد تا قدمش بر سنگ زمین خانه‌های مردم، تأثیری نگذارد.

والآن، إذا خالف ظاهر الروايات ظاهر القرآن الواضح ماذا فعل؟ أليس إماماً ترد الروايات أو تؤول؟ أليس الأئمة أمروا بالعرض على القرآن وترك ما خالفه؛ لأنهم لا يقولون ما يخالف القرآن؟

و اکنون که با ظاهر قرآن، با ظاهر روایات مخالفت کرده، چه کنیم؟ آیا این نیست که روایات را رد کنیم یا تأویل و تفسیر کنیم؟ آیا این گونه نیست که ائمه (ع) ما را به عرضه داشتن به قرآن و ترک آن چه که با آن مخالفت داشته، امر کردند؛ زیرا ائمه از چیزی که قرآن با آن مخالف بوده، نمی‌گویند.

طيب، الحجج أو خلفاء الله بشر يشاركون الآخرين بالصفات الجسمانية الانسانية، وليس لهم صفات خاصة بحسب القرآن ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (الكهف: 110).

بسیار خوب. حجج یا خلفای الهی، انسان هستند و در برخی صفات جسمانی طبق قرآن، با دیگران مشترک بوده و صفات خاصی ندارند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. (الکف: 110). (بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد).

وهل الحجة قبل أن يرتقي بعمله وإخلاصه ترافقه هذه الصفات الإعجازية، أم لا؟

فإن قالوا: لا، نقضوا غزلم وانتهى الأمر وتبين أنها معجزات وقتية قد تحدث وقد لا تحدث، وليست صفات جسمانية ملازمة للحجة في كلِّ حال وزمان. وإن قالوا: نعم هي مرافقة له قبل أن يمتحن في هذه الدنيا ويثبت إخلاصه ويرتقي إلى مقام يؤهله للرسالة بعد أن حُجِبَ بالجسد في هذا العالم، وأنه يؤثر قدمه بالحجر على الدوام وليس له ظل على الدوام باعتبارها صفات جسمانية ملازمة.

و آیا ممکن است که حجت قبل از این که با عمل و اخلاص خود، ارتقاء یابد، با چنین صفات اعجاز آمیزی موافق گردد یا خیر؟

پس اگر بگویند: خیر. رشته خود را پنبه کردند و امر به پایان می‌رسد و آشکار می‌شود که آن‌ها معجزات موقتی بوده که ممکن است اتفاق افتند یا نیفتند، نه صفات جسمانی و ملازم حجت در هر حال و زمان. و اگر بگویند: آری. موافق بوده. قبل از این‌که در این دنیا مورد آزمایش قرار گیرد و اخلاصش ثابت شود، به مقامی رسید که رسالت در شأن اوست در حالی‌که در این عالم محبوب به جسد خود می‌باشد و قدمش به طور ثابت بر سنگ تأثیر می‌گذارد و سایه ندارد و به اعتبارش، صفات جسمانی ملازم هستند.

إذن فأين الامتحان لهذا الإنسان وهو مفضل بآيات معجزة ملازمة له على الدوام !!؟

ثم هل من العدالة أن يُعطى هذا الحجة الذي رافقته المعجزات ابتداءً الأجر والثواب كالمؤمن الذي يمتحن بالشهوات ولا ترافقه المعجزات ابتداءً كما رافقت الحجة، هذا فضلاً عن أن يُفضل عليه؟ أين عدالة الله إذن؟ كيف تكون العدالة بين الخلق في دخول الامتحان إذا كانوا يدخلون وأحدهم بيده الإجابات وزيادة، والآخر ليس عنده الإجابات فقط الأسئلة وعليه أن يجد الإجابات بنفسه، والمصيبة إنَّ الذي فضل أن بيده الاجابات يُعطى أجراً أعظم من المسكين الذي ظلم ولم تعط له الإجابات؟!

پس امتحان و آزمایش این انسان کجا بوده، در حالی‌که از ابتدا و به طور ثابت با آیات و معجزه‌های ملازم، برتری و فضیلت یافته است؟ و آیا از عدالت خداوند است، به این حجتی که معجزات از همان ابتداء ملازم او بودند، به او اجر و پاداشی همانند اجر و پاداش مؤمنی که با شهوات مورد آزمایش قرار گرفته و هیچ معجزه‌ای را موافق و ملازم او قرار نداده، در حالی‌که مرافق حجت بودند، و این خود برتری بر شخص مؤمن می‌باشد؟ پس عدالت خدا کجا رفته؟ چگونه چنین عدالتی ممکن است!!؟ هنگامی که یکی را با پاسخ‌های کامل وارد عرصه‌ی امتحان می‌کند و دیگری را با سؤالات بی‌پاسخ وارد می‌کند و باید خودش پاسخ‌ها را یکی یکی پیدا کند و مصیبت بزرگ‌تر این است، به کسی که پاسخ‌ها را از همان ابتدا در دست داشته، پاداش بزرگ‌تر از آن مسکینی که مورد ظلم قرار گرفته و هیچ پاسخی بدو داده نشد، اعطا شود.

في الحقيقة، إنَّ هذه العقائد تكشف عن خواء عقول من يعتقدون بها، بل وعن عدم إيمانهم بالقرآن وبعادلة الله سبحانه وتعالى .

در حقیقت این عقاید، سُستی عقول کسانی که بدان‌ها معتقدند را آشکار و بلکه عدم ایمانشان به قرآن و عدالت الهی را تبیان می‌کند.

أدعياء علم أعمامهم الحسد !!

بصبص بعضهم بذيله أخيراً، وصار يتحدث عن الدعوة اليمانية الحقّة عبر بعض الفضائيات المأجورة، وقد بحت أصوات أنصار الإمام المهدي (ع) سنين وهم يدعونهم إلى سلسلة مناظرات علمية ومحترمة تنكشف من خلالها الحقيقة إلى الناس، ولا زالت الدعوة قائمة، ولكنهم يرفضون كل مرة وكهاتهم بلا سبب وجيه، كتكذبيهم للدعوة المباركة بلا دليل أيضاً، وكإيجاب تقليد غير المعصوم الذي صوّروه عقيدة للناس وبلا دليل كذلك.

وعن حال هؤلاء وأساليهم، يحدثنا السيد أحمد الحسن (ع):

حسد، مدعيان علم را کور کرده است!
برخی از آنان، اخیراً زمزمه‌هایی می‌کنند و در مورد دعوت مبارک یمانی در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای سخن می‌گویند و صدای انصار امام مهدی (ع) سالهاست که می‌پیچد و آنان را برای جلسات و مناظره‌های علمی و محترم دعوت می‌کند تا از خلال آن‌ها، حق بر مردم آشکار گردد و این دعوت هم تاکنون ادامه داشته اما آنان هر بار طبق عادت آن را بدون دلیل زد کردند مانند دیگر دروغ‌های ناروایی که بی‌دلیل به دعوت القاء می‌کنند و نیز مانند وجوب تقلید غیر معصوم که آن را بدون دلیل، برای مردم عقیده قرار دادند.
و سید احمد الحسن (ع) در مورد حال اینان و اسلوبشان می‌فرماید:

[هم كما يقول الشاعر: في ظلمة الليل والآساد خادرة ... يصبص الهر من قدامها الذنبا

فهم يخافون من مناظرة الأنصار؛ لأنهم يفضحون، فلا يجدون إلا تغيب الأنصار في السجون، واستخدام أساليب أسلافهم مع الأنبياء والأوصياء وأنصارهم، ومن ثمّ بعدها يخرجون لتضليل عامة الناس.

ولكنهم لو كانوا يعقلون، لعلموا أنّ نتيجتهم خسارة الدنيا والآخرة كما حصل مع أسلافهم الذين حاربوا الأنبياء والأوصياء بنفس هذه الأساليب.

حال آنان همان‌گونه است که شاعر می‌گوید: [في ظلمة الليل و الآساد خادرة... يصبص الهر من قدامها الدنيا
آنان از مناظره با انصار می‌ترسند؛ زیرا رسوا می‌شوند، پس چاره‌ای نمی‌یابند جز زندانی کردن انصار و به کارگیری اسلوب گذشتگانیشان با انبیاء و اوصیاء و انصارشان و سپس بعد از آن به گمراهی عموم مردم، دست می‌زنند. اما آنان اگر تعقل می‌کردند، می‌دانستند که نتیجه‌ی عملشان خسارت دنیا و آخرت بوده همان‌طور که بر گذشتگانیشان که با انبیاء و اوصیاء با همین اسلوب، رفتار می‌کردند. حاصل گشت.

هم سيقون هكذا يسلكون هذا السبيل، فهم لا يمكنهم مناظرة الأنصار مناظرة منظمة ومنهجية؛ لأن فضيحتهم وبيان جهلهم سيكون على رؤوس الأشهاد. سيقون يصبصون بأذيالهم في ظلمة الليل لتضليل الناس.

آنان بر سیر این راه، باقی خواهند ماند. نمی‌توانند با انصار، مناظره‌ای مرتب و منجی داشته باشند؛ زیرا رسوایشان و بیان جهلشان در ملأ شاهدان، آشکار می‌گردد. در تاریکی شب برای گمراهی مردم با رسوایشان، همه خواهند کرد.

والا فلو قلت لهم: تعالوا لمناظرة منهجية بملقات تبدأ بمناقشة عقيدة المهديين، ثم ننتقل للحلقة الثانية نقاش فيها منهج معرفة الحجة، ومن ثم الحلقة الثالثة تكون بتطبيق المنهج على المصداق الآن أحمد الحسن، لن يجيبكم؛ لأنهم يعلمون أن هزيمتهم وفضيحتهم حتمية، أو يؤمنون بما تؤمنون به.

لهذا دائماً يحاولون عندما يناقشونكم أن يكون موضوع النقاش فرعياً وبعيداً وجدلياً... الخ، يتعدون عن النقاش العلمي المنهجي.

و إلا اگر به آنان بگویند: بیاید مناظره‌ای منجی در طی قسمت های، انجام دهید که با عقیده‌ی مهدیین آغاز شود سپس به قسمت دوم منتقل می‌شویم و در آن به مناقشه حول منهج معرفت حجت، پردازیم و سپس بعد از آن، قسمت سوم شامل انطباق منهج بر مصداق کنونی، احمد الحسن باشد. به تو پاسخی نمی‌دهند؛ زیرا از شکست و رسوایی حتمی خود خبر دارند یا ایمان دارند به آن چه که شما ایمان دارید. و به همین سبب تلاش می‌کنند هرگاه مناقشه صورت می‌گیرد، موضوع مناقشه را، فرعی و جدلی و دور از بحث اصلی.. الخ، انتخاب می‌کنند تا از مناقشه‌ی علمی و منجی، دوری گزینند.

هم سبحان الله أعماهم الحسد. سبحان الله! حسد آنان را کور کرده.

قبل سنوات كنت أرى أحدهم في إحدى القنوات، وكان يلتقي به مديع، وكلاهما ضد الدعوة ومحارب لها، والمذيع كان مستنسخاً أوراقاً من أحد كتبي، فقرأ شيئاً منها، ثم قال لصاحبه: يبدو أن الرجل عالم أو فقيه، كانت كلمة بهذا المعنى، يقصد أنه عنده شيء من العلم يضلل به الناس هذا ما كان يقصده.

ولكن صاحبه الشيخ لشدة ما أعماهم الحسد حتى هذه أنكرها، بحيث انتفض على المذيع وقال له: "لالالا..."، كررها عدة مرات، "ليس لديه أي علم، لا يعرف شيء، لا يفهم شيء، إنسان عاوي لا يعرف أبسط الأمور"، كانت هذه تقريباً تعبيراته [.

سالها پیش، داشتم یکی از آنان را در شبکه‌ای می‌دیدم که همان گوینده‌ای شده بود که هر دویشان ضد دعوت و مبارز آن بودند و گوینده برگه‌هایی که در یکی از کتابهایم بوده را کپی کرده و قسمتی از آن‌ها را خواند، سپس به

صاحبش گفت: واضح می شود که شخصی عالم یا فقیه است. کلامش بدین معنا بود و مقصودش این بوده که نزد او چیزی از علم برای به گمراهی کشاندن مردم می باشد، این مقصود او بوده. اما صاحبش، شیخ از شدت حسادت، کور شده بود و حتی آن را انکار و رد کرد و به او گفت: "نه نه نه..." چند بار تکرار کرد "هیچ علمی ندارد، هیچ نمی داند، هیچ نمی فهمد، او مرد بی سواد است و امور ساده را هم نمی داند" تقریباً تعبیراتش اینچنین بوده است].

بزنم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق!

مخرج البعض (وهو من المحسوبين على الشيخ) أن أحمد الحسن لم يعرف علم المنطق. هذا، والحوزة العلمية عندهم تقبل بين طلبتها حتى من لم يتخرج من الدراسة الابتدائية، والدراسة فيها على مراحل متعددة كما هو معلوم، وبالنسبة للمنطق فإنه يُدرّس في مطلع الدراسة الحوزوية وتحديداً في السنة الأولى منها، وهذا يعني أنّ من لم يتوفق لإنهاء الابتدائية يمكنه استيعابه وفهمه فضلاً عن سواه.

وعلى أي حال، سمعت من السيد أحمد الحسن (ع) في رد مثل هذا الكذب:

بعضی اذعان دارند که سید (ع) علم منطق نمی داند!

بعضی ها (از شیوخ محسوب شده) حرف های بیهوده می زنند، مبنی بر این که احمد الحسن، علم منطق نمی داند، این چنین و حوزه علمیه نزد آنان حتی کسانی که هرگز از سطح آموزش پایین خارج نشده اند، را می پذیرد و درس خواندن در آن، مراحل متعددی دارد و به نسبت برای منطق، منطق در ابتدای آموزش حوزوی و دقیقاً در سال اول آن، آموزش داده می شود. پس یعنی او در سطح ابتدایی آن موفق نبوده و امکان عدم فهم و یادگیری نسبت به بقیه، وجود دارد. و در هر حال سید احمد الحسن (ع) در پاسخ به این دروغ فرمودند:

[طيب أحمد الحسن خريج كلية هندسة مدنية، فهل هناك شخص عاقل ممكن أن يُصدّق أنّ مهندساً مدنياً لا يستطيع فهم المنطق، بينما يستطيع فهم المنطق خريج الابتدائية؟! هل هؤلاء لديهم ذرة عقل؟ حتى كذب لا يعرفوا كيف يكذبون؟ على الأقل كانوا ربّوا كذبتهم بصورة يمكن أن تُعقل].

[بسیار خوب احمد الحسن فارغ التحصیل رشته ی مهندسی عمران است پس آیا شخص عاقلی باور می کند که یک مهندس عمران، منطق نمی داند در حالی که شخص فارغ التحصیل دوره ابتدایی می تواند آن را به خوبی درک کند!!!؟ آیا اینان ذره ای عقل در سر دارند!!!؟ حتی بلد نیستند دروغ بگویند!! حداقل دروغشان را طوری سرهم می کردند که عاقلانه باشد].

أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!

أوليسوا هم علماء ؟

ويقولون لأتباعهم: إنَّ أحمد الحسن رجل عاوي ولا يعرف حتى أبسط الأمور ؟

إذن، أجبوا أسئلته، ولا أقول ردّوا على كتبه التي قاربت الخمسين إصداراً في شتى جوانب المعرفة الدينية، وهي منشورة بأجمعها في موقع دعوته الرسمي، ويمكنكم تحميلها وقراءتها مجاناً !

سأقل دعوته لكم لإجابة أسئلته التي طرحها في صفحته الرسمية في الفيسبوك منذ أشهر، فلماذا تلوذون بالفرار أو تكفون بالصمت أمام من لا يعرف أبسط الأمور !!

علماء، إنَّ الأسئلة التي سنقرأها الآن هي في مواضيع لها تمام الصلة بشبهات الملحدّين وإبطالها وإثبات وجود الله، وهو موضوع في غاية الأهمية كما هو معلوم، وهذا نصّ دعوته لهم:

سؤالاتي كه براى آنان جهت مناقشه، طرح كرد و طبق عادت، هيچ پاسخ دهنده‌اى نيست! آيا آنان علماء نيستند؟ و به پيروانشان مى‌گويند: احمد الحسن شخص بى‌سوادى است و حتى ساده ترين امور را هم نمى‌داند!! پس به سؤالانش پاسخ دهيد و نمى‌گويم به كتاب‌هايش كه بالغ بر پنجاه جلد، حول معرفت دينى، كه در سايت رسمى دعوت موجود بوده و مى‌توانيد آن‌ها را دانلود و مطالعه كنيد. پاسخ دهيد. دعوت سيد (ع) را جهت پاسخ‌گويى به سؤالاتي كه در صفحه‌ى شخصى رسمى خود در فيس بوك، ماه‌ها پيش منتشر كردند، نقل خواهم كرد پس چرا از مقابل كسى كه ساده‌ترين امور را نمى‌داند، فرار مى‌كنيد يا به سكوت اكتفا مى‌كنيد!! با علم به اين كه، سؤالاتي كه اكنون خواهم خواند در مورد موضوعاتي است كه ارتباط كامل با شبهات بى‌دينان و باطل كردن آن‌ها و اثبات وجود خدا دارند و آن موضوعى بسيار حائز اهميت مى‌باشد و اين متن دعوت سيد براى آنان است:

[سأحاول أن أطرح مواضيع علمية مرتبطة بالخلق وإثبات وجود إله أو عدمه.

هذه المواضيع العلمية مهمة، وما أجده في الساحة العلمية أنّ الإلحاد منتصر علمياً ويفارق كبير جداً على من يدعون تمثيل الأديان، فهؤلاء الذين يسمونهم علماء سواء المسلمين الشيعة والسنة والوهابية أم المسيحيين أم اليهود يردون على مواضيع علمية دون فهم ما يطرحه علماء علم الأحياء التطوري وغيرهم أصلاً، فهم كمن أساء سمعاً فأساء لإجابة، ولهذا فقد كتبت كتاباً هو مكتمل الآن تقريباً وناقشت فيه أهم النظريات العلمية المثبتة تجريبياً أو رياضياً ونظرياً، وإن شاء الله سوف أنشره عندما أجد أنّ هناك من هم مؤهلين معرفياً لفهم ما كتبت؛ لأنه يحتاج اطلاعاً لا بأس به على

علوم مثل: الجيولوجيا التاريخية (أو تاريخ الأرض) والتاريخ القديم، والاركيولوجي (علم الآثار)، وعلم الأحياء التطوري، والفيزياء النظرية، والكوزمولوجي (علم الكون)، والاثروبولوجي، وعلم الهندسة الجينية، والطب، والفلسفة، وغيرها.

[سعی می‌کنم که موضوعاتی مرتبط با خلق و اثبات وجود خدا یا عدم او را مطرح سازم. این موضوعات علمی بسیار مهم می‌باشند و آنچه در میدان علمی می‌بینم این است که الحاد از لحاظ علمی پیروز است و آن هم با معدل بسیار بالا در برابر کسانی که ادعای نمایندگی ادیان را می‌کنند. این‌هایی که خود را علماء می‌نامند چه مسلمانان شیعه و سنی و وهابیت یا مسیحیان و یا مهود به مسائل علمای بیولوژی تکاملی و غیر آن‌ها، که مطرح می‌سازند اصلاً بدون هوشیاری پاسخ می‌دهند، پس آن‌ها مانند کسی هستند که مسئله‌ای را به اشتباه شنید و متوجه شد پس به اشتباه پاسخ گفت، و لهذا کتابی در این باب نوشتم که الان تقریباً کامل است، و در آن مهم‌ترین نظریات علمی تجربی ثابت و یا ریاضی و نظری را مورد مناقشه قرار دادم، و ان شاء الله آن را منتشر خواهم کرد هنگامی که بینم اشخاصی از لحاظ شناخت شایستگی آن را داشته باشند تا آن‌چه را نوشتم متوجه شوند، زیرا که نیاز به اطلاع در مورد علمی مانند زمین شناسی تاریخی (یا تاریخ زمین)، و تاریخ قدیم و آرکیولوژی (علم آثار) و علم بیولوژی تکاملی و فیزیک نظری و کیهان شناسی (علم حیات) و مردم شناسی و علم مهندسی ژنتیک و پزشکی و فلسفه و غیر آن‌ها است.

أسئلة للنقاش: سوالاتی برای مناقشه:

ما هي آراء علماء الشيعة، السنة، الوهابية، والمسيحيين بنظرتي النشوء والارتقاء أو كما يعرفها عامة الناس بنظرية التطور أو نظرية دارون ؟

رأى و نظرات علمای شیعه، سنی، وهابیت و مسیحیان در مورد نظریه‌ی تکامل داروین چیست؟

وما هو رد منكرها العلمي عليها ؟

و پاسخ منکر علمی به آن چیست؟

وما هو طريق إثبات وجود إله ضمن حدود الحياة الأرضية لمن يقبلون نظرية التطور ؟

راه اثبات وجود خدا ضمن حدود زندگی زمینی برای کسانی که نظریه‌ی تکامل را می‌پذیرند چیست؟

ما هو رأيهم بنظرية الجينة الأناثية ؟

رأى و نظر آن‌ها در مورد نظریه‌ی ژن خودخواه چیست؟

ما هو رأيهم بنظرية الأغشية أو نظرية أم ووجود أكثر من أربعة أبعاد في هذا الكون، أحد عشر بعداً حتى الآن ؟

رأى و نظر آن‌ها در مورد نظریه‌ی ممبران (غشاء) یا ام تئوری و وجود بیش از چهار بُعد در این جهان، و یازده بُعد تا الان، چیست؟

ما هو رأيهم بما طرحه بروفيسور ستيفن هوكنج أخيراً عن أصل الكون وبدايته وأن نظرية أم ونظرية الكم كافيتان لتفسير ظهور الكون من العدم ؟

رأى و نظر آن‌ها در مورد آن‌چه اخیراً پروفیسور استیون هاوکنج در مورد اصل جهان و پیدایش آن مطرح ساخت و این‌که ام و کوانتوم تئوری برای تفسیر ظهور جهان از عدم کافی هستند و این‌که آن نیاز به ظهور جهان از عدم به غیر از وجود قانون جاذبیت موجود از ابتدا بر حسب نظریه‌ی همه چیز یا نظریه‌ام ندارد، و این‌که جهان ممکن است بدون نیاز به فرضیه‌ی وجود خدا ظاهر گردد، چیست؟

ما هو رأيهم بما يقوله علماء الفيزياء بأنّ مجموع الطاقة الموجبة والطاقة السالبة في الكون المادي يساوي صفر ؟

رأى و نظر آن‌ها در مورد آن‌چه علمای فیزیک می‌گویند که مجموع انرژی مثبت و ماده با انرژی منفی و ماده تاریک (یا ضد ماده) در جهان مادی مساوی با صفر است، چیست؟

متى عاش آدم في هذه الأرض ؟ ولا أريد منهم تاريخاً دقيقاً، بل اجمالياً أي مثلاً يقولون عشرات آلاف أو مئات آلاف أو ملايين السنين.

آدم بر روی این زمین چه موقع شروع به زندگی کرد، و از آن‌ها تاریخ دقیق نمی‌خواهم بلکه کلی بیان کنند، یعنی مثلاً بگویند ده‌ها هزار سال یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش.

أين وقع طوفان نوح ؟

متى وقع طوفان نوح ؟ ولا أريد منهم تاريخاً دقيقاً، بل اجمالياً أي مثلاً يقولون عشرات آلاف أو مئات آلاف أو ملايين السنين.

وكيف وقع، وكيف كان الموج كالجبال كما ذكر في القرآن ؟

هل شمل الطوفان كل الأرض ؟

هل هلك كل الأحياء على الأرض بطوفان نوح ؟

طوفان نوح (ع) در کجا واقع شد؟

طوفان نوح (ع) چه موقع واقع شد و از آن‌ها تاریخ دقیق نمی‌خواهم بلکه کلی بیان کنند، یعنی مثلاً بگویند ده‌ها هزار سال یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش. طوفان نوح چگونه واقع شد و چگونه امواج مانند کوه‌ها بودند همان‌گونه که در قرآن ذکر شد؟

آیا طوفان شامل کل نقاط زمین شد؟

آیا با طوفان نوح تمامی جانداران زمین به هلاکت رسیدند؟

وإذا كان جواهرهم أنه شمل كل الأرض وهلكت كل الكائنات الحية أو على الأقل الحيوانات على الأرض، فما هو تعليلهم لوجود حيوانات الجزر المعزولة فيها فقط مثل جرابيات استراليا وحيوان الفوسا fossa في مدغشقر وكثير غيرها ؟

و اگر پاسخ آن‌ها این بود که شامل تمامی زمین و تمامی جانداران یا حداقل حیوانات بر روی زمین شد، پس تعلیل آن‌ها بر وجود حیوانات در جزیره‌های دور دست مانند حیوانات کیسه‌دار و حیوان فوسا FOSSA در استرالیا در ماداگاسکار و غیره چیست؟

هذه الأسئلة العلمية مرتبطة بإثبات أو إنكار وجود الله، ولهذا فعلى من يدعون تمثيل الأديان إجابتها كلها بأجوبة متوافقة مع العلم الحديث، وليس أجوبة روائية أو نصوص دينية ظنية الصدور أو الدلالة ومتعارضة مع الواقع المثبت علمياً بشكل قاطع، كحقائق التاريخ الجيولوجي للأرض وما تحتويه طبقاتها، فهكذا نصوص دينية؛ إما أنها غير صحيحة، أو أن تؤوّل؛ لأنها تعارض حقائق علمية ثابتة.

این سؤالات علمی مرتبط به اثبات یا انکار وجود خداست، و لهذا بر کسانی که مدعی نمایندگی ادیان هستند آن‌ها را با جوابهایی که موافق با علم حدیث و نه جوابهای روائی یا متن‌های دینی گمانی‌الصدور یا دلالت و متعارض با واقع علمی ثابت شده به شکل قطعی، پاسخ دهند؛ مانند حقائق تاریخی ژئولوژی زمین و محتویات طبقات آن، پس مانند این متن‌های دینی یا غیر صحیح می‌باشند یا این‌که تأویل می‌شوند زیرا که با حقائق علمی به اثبات رسیده در تعارض‌اند.

إذن، المطلوب من فقهاء الأديان إجابات علمية على الأسئلة أعلاه، وأعتقد أنهم عاجزون تماماً عن طرح أي إجابة علمية ذات قيمة، بل كل ما اطلعت عليه وجدته عبارة عن فهم خاطئ للمسائل العلمية وردهم على فهمهم الخاطيء، أي أنهم مثلاً يفرضون أن نظرية التطور تقول كذا ويردون على هذا القول، ويعتبرون أنفسهم قد ردوا على نظرية التطور، في حين أنهم يردون على قولهم وفهمهم الخاطيء لنظرية التطور وليس على ما تقوله نظرية التطور حقيقة.

بنابراین آنچه از فقهای ادیان خواهانیم پاسخهای علمی بر سؤالات بالا می‌باشند، و گمان می‌کنم که آنها کاملاً از پاسخ‌گوئی به آنها به صورت علمی معتبر عاجزند، بلکه به هر آن چه نوشته شد مطلع شدم و دیدم که فهم و درک اشتباه از مسائل علمی است و پاسخ‌گوئی بر اساس فهم و درک اشتباه خودشان، یعنی این که مثلاً نظریه تکامل را بر اساس فهم و درکشان به گونه‌ای می‌پندارند سپس بر اساس همان فهم و درک اشتباه از مسئله، پاسخ اشتباه می‌دهند، و گمان می‌کنند که بر نظریه‌ی تکامل پاسخ دادند در حالیکه آنها به قول و فهم اشتباهشان از نظریه‌ی تکامل، پاسخ می‌دهند و نه پاسخ به آنچه در حقیقت نظریه‌ی تکامل داروین می‌گوید.

ما أعتقده أنّ هذه المرحلة التي نعيشها اليوم وما هو مطروح في هذه المواضيع العلمية المرتبطة ارتباطاً مباشراً بالدين وإثبات وجود الله سبحانه أكبر بكثير من هؤلاء الذين يدعون أنهم علماء الأديان،

آنچه معتقدم این است که در مرحله‌ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم و آنچه در این موضوعات علمی مرتبط به‌طور مستقیم با دین و اثبات وجود الله سبحانه است، بسیار بزرگ‌تر از آنهایی که مدعی هستند علمای ادیانند، می‌باشد.

وكتابات وأقوال فقهاء الشيعة والسنة والمسيحيين التي اطلعت عليها هي كتابات وأقوال ساذجة صالحة للتسويق المحلي فقط، ولخداع بعض اتباعهم المخدرين والراضين بالجهل لا أكثر، ولا يمكن أن تشع ردودهم شخصاً مطلعاً بشكل جيد على علم الأحياء التطوري وعلم الجينات والفيزياء مثلاً، بل سينظر لهم على أنهم سذج وجمال وكذابون لا أكثر.

و کتاب‌ها و سخنان فقهای شیعه و سنی و مسیحیانی که آنها را مطالعه کردم کتاب‌ها و سخنان ساده بوده که فقط برای عرضه در بازار محلی ارزش دارند و برای فریبکاری برخی پیروان بی‌هوش و راضی به جهل نه بیشتر نوشته شده‌اند، و ممکن نیست پاسخ‌های آنها شخصی را که اطلاعات بسیار خوبی از علم زیست‌شناسی تکاملی و علم ژنتیک و فیزیک مثلاً داشته باشد را قانع و متقاعد سازد، بلکه به آنها بر اساس این که آنها ساده لوح و نادان و دروغ‌گو و نه بیشتر، هستند، نظر می‌کند.

وإن شاء الله، سأناقش لكم بعض أقوالهم وكتابتهم في هذه الصفحة لتطلعوا بأنفسكم على مستواهم العلمي وما يحسنون، وستعلمون لماذا هم لا يجدون طريقاً علمياً لمواجهة أحمد الحسن، فيلجئون إلى الكذب والافتراء أو الاستعانة بقوات عسكرية موالية لهم للهجوم على مكتب أحمد الحسن في النجف، أو الهجوم على بيت أحمد الحسن بقوات عسكرية ضخمة، فالسبب الآن سيتوضح لكم بجلاء وهو أن وجود أحمد الحسن ظاهراً بين الناس يفضحهم ويبين جهلهم.

وسأريكم إن شاء الله في هذه الصفحة خواءهم العلمي والفكري.

و ان شاء الله بعضی از سخنان و نوشته‌های آن‌ها در این صفحه را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم تا شما به شخصه از سطح علمی آن‌ها و آنچه که در نزد خود دارند آگاهی پیدا کنید، و خواهید دانست چرا آن‌ها راه علمی جهت مواجهه با احمد الحسنا پیدا نمی‌کنند، لذا به کذب و افتراء یا کمک و یاری گرفتن از نیروهای مسلح که پیرو و دنبال رو آن‌ها هستند برای حمله به دفتر احمد الحسن یا از نیروهای مسلح و مجهز بزرگ برای حمله به منزلش پناه می‌برند، پس علت آن الان برای شما به وضوح نمایان می‌شود و آن این‌که وجود احمد الحسنبه طور علنی بین مردم آن‌ها را رسوا می‌کند و جملشان را آشکار می‌سازد.

و به شما ان شاء الله تھی و خالی بودن علمی و فکری آن‌ها را در این صفحه نشان خواهم داد.

وما أتمناه من المتعلمين هو أن يتبعوا أنفسهم قليلاً معي ويتعلموا ويقرؤوا، فوالله إنه يؤلمنا أن يقعوا ضحية لماكر يستغل جهلهم بمسألة علمية أو دينية معينة فيبعدهم عن الحق كما هو حاصل اليوم عندما خدعهم فقهاء الضلال بكذبة وجوب تقليد غير المعصوم.

و آنچه از فرهیختگان آرزو دارم این است که همراه با من به خود مقداری زحمت دهند و یاد بگیرند و مطالعه کنند، پس به خدا قسم وقوع آن‌ها در دست حيله‌گری که از جهل و نادانیشان در مسأله‌ای علمی یا دینی معین سوء استفاده می‌کند و آن‌ها را از حق دور می‌سازد همان‌گونه که امروز اتفاق می‌افتد، وقتی که فقهای گمراهی آن‌ها را با دروغ و جوب تقلید غیر معصوم گمراه ساخت، ما را رنج و آزار می‌دهد.

ومن يتبنى رأياً معيناً من آرائهم فليأت به هنا، وإن شاء الله سأطلع على ما يكتب وأتفاعل معه في كتاباتي.

وفيما يخصني فهذه الأسئلة وأكثر منها بكثير أجبتهما في كتاب "وهم الإلحاد"، وإن شاء الله سأقوم بنشره قريباً، والذي يجوي أيضاً على ما يمكن أن يسمى مناظرة علمية مع بروفيسور ريتشارد دوكنز الذي يعتبر من أكبر علماء الأحياء التطويرية المعاصرين، و بروفيسور ستيفن هوكنج وهو من أكبر علماء الفيزياء النظرية والرياضيات التطبيقية ومتخصص في علم الكون وله نظرية مثبتة في اشعاع الثقوب السوداء.

و هر کس رأی و نظری از رأی و نظرات آن‌ها دارد بیاید و اینجا مطرح سازد، و ان شاء الله آن را مطالعه کرده و به آن درنوشته‌هایم پاسخ خواهم داد، اما در آن چه که به من مربوط است، این سوالات و بیشتر از آن‌ها را آن‌ها را در کتاب (وهم الحاد) پاسخ داده‌ام، و ان شاء الله به زودی آن را منتشر خواهم کرد، و همچنین آن حاوی آن چه که ممکن است مناظره‌ی علمی با پروفیسور ریچارد داوکینز که از برجسته‌ترین علمای معاصر زیست شناسی تکاملی شمرده می‌شود، و پروفیسور استیون هاوکینگ که ایشان از برجسته‌ترین علمای فیزیک نظری و ریاضیات تطبیقی و متخصص در علم حیات است و برای ایشان نظریه‌ای با عنوان اشعاع سیاه چاله‌ها ثبت شده است می‌باشد.

انتظر رد المراجع على هذه الأسئلة كلها لتبدأ مناظرة بيني وبينهم فيها إذا كانوا رافضين للمواضيع التي طرحتها عليهم سابقاً، واقترح عليهم أن يستعينوا بأساتذة جامعيين لفهم هذه المواضيع والمصطلحات لكي لا يتعبوني في المناظرة [.

منتظر پاسخ مراجع به تمامی این سؤالات می باشم تا مناظره بین من و آنها آغاز شود، چنانچه موضوعات سابقی را که مطرح کردم را رد می کنند. و پیشنهاد می دهم که از اساتید دانشگاهها جهت فهم و درک این موضوعات و اصطلاحات کمک و یاری گیرند تا مرا در مناظره خسته نکنند [.

أین إجاباتكم، ولا أقل دفاعكم عن دين الله أمام شبهات الملحدين ؟

حتی متی یستمر مسلسل خداع الناس المساکین !!

والآن، یضیف السید احمد الحسن (ع) سؤالاً جدیداً یطرحه علیکم، عسی أن یخترق حجب الصمت، فینتفض أحدكم لإجابته، یقول:

پاسخهایتان کجاست؟ یا حداقل دفاعتان از دین خدا در برابر شبهات بی دینان کجاست؟ تا کی سریال فریب مردم مسکین ادامه خواهد داشت؟

و اکنون سید احمد الحسن (ع) سؤال جدیدی برای شما اضافه و مطرح می کند، امید است که حجابهای سکوت دریده شوند و یکی از شما برای پاسخگویی، داوطلب شود. ایشان فرمودند:

[لدي سؤال لهم ولا أعتقد أنهم يستطيعون إجابته، وهو أول سؤال يمكن أن يتبادر لذهن الإنسان إذا طلبت منه الإيمان: أين خلق الله الخلق ؟

[سؤالی از آنان دارم و معتقدم نمی توانند پاسخی بدهند و آن اولین سؤالی است که ممکن است به ذهن انسان، اگر از او خواهان ایمان باشی، می رسد: خداوند، خلق را در کجا آفرید؟

فليأخذوا عشر سنوات وبعضهم لبعض ظهير، وليأتونا بإجابة هذا السؤال.

كل إجاباتكم لن تخرج عن أمرين: إما سينزلقون إلى تعدد اللاهوت المطلق كالوهابية، أو سيعجزون عن البيان.

پس ده سال فرصت بگیرند، و پشتیبان یکدیگر باشند، و پاسخ این سؤال را برای ما بیاورند. هر پاسخی که بدهند، از دو حالت خارج نمی شود: یا این که به تعدد لاهوت مطلق همچون وهابیت لغزش می خورند، یا از بیان آن عاجز می شوند.

الحقيقة، إني لم أجد أحداً منهم إلى الآن أجاب هذا السؤال، أو تعرّض له غير الوهابية الذين يقولون: إنّ الله خلق الخلق خارجاً عن الذات، وهذا يعني تعدد القدماء حتماً؛ لأنّ هذا الخارج لا يخلو إما حادث أو قديم، فإذا كان قديماً تعدد اللاهوت، وإذا كان هذا الخارج حادثاً فأين خلق وهكذا يتسلسل، وينتهي الأمر بتعدد اللاهوت المطلق.

در حقیقت، تا کنون کسی از آن‌ها را نیافتم که به این سؤال پاسخ داده باشد، یا با آن درگیر شده باشد به غیر از وهابیت، که می‌گویند: خدا، خلق را خارج از ذات آفرید، و این حتماً به معنی تعدد قدماء می‌باشد؛ زیرا این خروج از دو حالت خارج نمی‌شود یا حادث است یا قديم، پس اگر قديم باشد لاهوت تعدد می‌یابد؛ و اگر این خارج حادث باشد، پس کجا خلق شد؛ و این چنین سلسله‌وار می‌شود، و امر به تعدد لاهوت مطلق پایان می‌یابد.

الجواب الثاني المحتمل: إنه خلق الخلق في الذات، وهذا يعني أنّ الذات صارت محلاً للحوادث، وهو يعني حدوثها ونقض اللاهوت المطلق.

پاسخ احتمالی دوم: او، خلق را در ذات آفرید، و این یعنی این‌که ذات محلی برای حوادث شده است، و این به معنای حدوث و نقض لاهوت مطلق است.

أما الأمر الثالث: فهو لا في الذات ولا خارج عنه، وهذا الكلام ليس جواباً.

حسب معرفتي، هذه المسألة متهربون منها، نعم وجدت لبعض الوهابيين جواباً أنّ الخلق خارج الذات، والوهابية كما هو معلوم دينهم كلّه مقلوب ولا يهمهم أن يتعدد اللاهوت.

ومثل هذه الأسئلة لدي مئات يعجزون عن إجابتها.

اما امر سوم: نه در ذات است و نه خارج از آن، و این کلام پاسخ نیست. بر حسب شناختم، از این مسئله فرار می‌کنند، آری از برخی وهابی‌ها پاسخی یافتم که خلق خارج ذات است، و همان‌طور که آشکار است دین وهابیت کلاً بر عکس است و تعدد لاهوت برای آنان اهمیتی ندارد. و صدها سؤال همانند این سؤالات دارم که از پاسخ‌گویی به آن‌ها عاجزند.

بعضهم يقول: نريد مناظرة أحمد الحسن بعد أن أهدروا دمه وحرضوا الدولة على قتله، يناظرون في ماذا، والكتب موجودة بين أيديهم وهم عاجزون عن ردها فليردوا على ما في كتبي وإن وجدت أنّ ما يكتبون يستحق الرد سأرد بنفسي، وبعض سفهائهم تكلموا في الفضائيات ويتنوا ما لديهم من إشكالات ساذجة على الدعوة ورد عليهم الأنصار بتسجيلات فيديو ومقالات منشورة على اليوتيوب والفيس بوك وغيرها من وسائل النشر والتواصل على الإنترنت،

برخی می‌گویند: می‌خواهیم با احمد الحسن مناظره کنیم، بعد از این‌که خون او را مباح کرده و دولت را برای قتل او شوراندند، در مورد چه چیزی می‌خواهند مناظره کنند؟! در حالی‌که کتب در بین دستانشان موجود است و در پاسخ به آن‌ها عاجز ماندند،

پس به آن‌چه که در کتب نگاشتم پاسخ دهند، و اگر دیدم آن‌چه نوشتند ارزش پاسخ داشت، خود به شخصه به آن‌ها پاسخ می‌دهم. و بعضی از سفیهان در شبکه‌های ماهواره‌ای به شبهه افکنی و بیان اشکالات ساده بر دعوت اقدام کردند که انصار به تمام آن شبّهات از طریق ویدیوها و مقاله‌های منتشر شده در یوتیوب و فیسبوک و دیگر وسایل رسانه‌ای اینترنتی، پاسخ دادند. پس سطح علمی و فهم و درک آن‌ها آشکار شد، و این‌که اشکالاتشان بیهوده و فاقد ارزش می‌باشند،

وقد تبين مستواهم وأن إشكالاتهم خاوية بلا قيمة، وتبين أنهم يجهلون أبسط الأمور العلمية، فبماذا يناظر هؤلاء الجهلة أحمد الحسن؟! ها هم طرحوا ما عندهم في فضائياتهم وردّ عليهم الأنصار وبتينا جهلهم وكذبهم وخوائهم.

يعني لو سألتهم مثلاً: أين كان طوفان نوح، وما هي الأزواج التي حملها معه؟ هل يستطيعون الإجابة بعلم له قيمة ويطابق الواقع ولا يكونون مضحكة لعلماء الأحياء والجيولوجيا؟ هؤلاء جملة عموماً [.

و روشن شد که ساده‌ترین امور علمی را هم نمی‌دانند. پس این جاهلان می‌خواهند به وسیله‌ی چه چیزی با احمد الحسن مناظره کنند؟! آن‌ها آن‌چه که در دستشان بود، در شبکه‌های ماهواره‌ای خود مطرح کردند، و انصار به آنان پاسخ داده و جهل و دروغ‌گویی و بیهوده‌گویی آنان را آشکار ساختند.

مثلاً یعنی اگر از آنان پرسید: طوفان نوح کجا واقع شد، و جفت‌هایی که به همراه خود (در کشتی) حمل کرد، چه بودند؟ آیا می‌توانند پاسخ علمی و با ارزش و مطابق با واقعیت ارائه دهند، و مضحک‌های برای علمای زیست‌شناسی و زمین‌شناسان نباشند؟ این‌ها به هر حال جاهل می‌باشند [.

والآن، هل سيجيب من يسئمون أنفسهم علماء هذه الأسئلة، بدل الاكتفاء بحمل الناس على رفض دعوة يمانى آل محمد، ومن قالوا (ص) عنه أنه الوحيد الذي يجيب عن العظام إذا سألتموه عنها!!

و اکنون کسانی که خود را علما می‌نامند، به جای بسنده کردن به تحمیل مردم علیه رد دعوت یمانی آل محمد (ع) که در مورد او فرمودند، تنها کسی است که هرگاه از او در مورد عظام پرسید، پاسخ می‌دهد. آیا به این سؤالات پاسخ خواهند داد؟!.

قتل أسلافهم أبي الحسين (ع) فهل انتهى الأمر؟

في بلد يدعي المسؤولون فيه أنّ فيه حرية تعبير، ويعيش فيه الجميع بما فيهم الأقليات الدينية براحة، اعتقل أحد الأنصار، كان مريضاً وكبيراً في السن، جرمته بنظر السجانين أنه آمن بالدعوة اليمانية المباركة!!

كان عزيزاً على السيد أحمد الحسن (ع)، حتى إنني سمعته يقول عنه وعن سجانيه:

گذشتگان شان پدرم حسین (ع) را به قتل رساندند، پس آیا امر به پایان رسید؟
در کشوری که مسؤولان آن، ادعای آزادی بیان می کنند و مردم از اقلیت های مختلف در آن با رفاه و آسایش زندگی می کنند، یکی از انصار دستگیر شد، او بزرگسال و بیمار بود و جرمش به نظر زندان بانان تنها ایمان آوردنش به دعوت مبارک یمانی بود!!

بر سید احمد الحسن (ع) گران آمد، و از ایشان شنیدم در مورد او و زندانبانان فرمودند:

[إن ما يفعلونه ظلم عظیم، وسيخسرون كل شيء بسببه].

[کاری که انجام می دهند، ظلم بزرگی است و به سبب آن، همه چیز را از دست خواهند داد].

على أي حال، كلف السيد أحمد الحسن (ع) بعض الإخوة بمتابعة موضوعه وبذل السعي والاتصال ببعض المنصفين للإفراج عنه، وأنه قد تم اعتقاله ظلماً وعدواناً وبدون أيّ ذنب فعلاه، ولكن قوبل سعي الساعين باستهزاء وسخرية وضحك من قبل، إلا أنّ رحمة الله قريب من المحسنين، وقرح الله عنه بفضلته ورحمته سبحانه.

انتهى الأمر والحمد لله، إلا أنّ حافظتي لا زالت تحتزن بعض كلماته (ع)، التي سيسطرها الزمن عاراً يلفّ وجوه المعاندين، إذ يقول عن أذاهم له ولأنصاره:

بر هر حال، سید احمد الحسن (ع) بعضی از انصار را متصدی پیگیری موضوع او گماشت و برای آزادی او، از هرگونه تلاش و کوشش و تماس با بعضی از اهل انصاف فرو گذاری نکردند و توجیه این که او از روی ظلم و ستم و بدون ارتکاب هیچ گناهی، به زندان افتاده. اما تلاش های این تلاش کنندگان با استهزاء و ریشخند و مسخره کردن از جانب... رو به رو شد.

جز این که رحمت خداوند نسبت به نیکوکاران بسیار نزدیک است و خداوند با فضل و رحمت خویش برای او گشایش و فرج قرار داد. و بحمدالله، امر به پایان رسید. جز این که حافظه ام هنوز کلام سید (ع) را به خاطر

دارد، کلامی که زمان آن را خواهد نگاشت تا عار و ننگی باشد بر چهره‌ی معاندان. آن هنگام که در مورد آزار خود و انصار خود از سوی آنان، می‌فرمایند:

[نحن ربما نصبر كثيراً، وربما كثيراً جداً، ولكن نتيجة عداء أيّ أحد لنا ربما تكون أسوأ شيء لمن يعادينا سواء دنيوياً أم آخروياً.]

قتل أسلافهم أبي الحسين (ع) في صحراء، فهل انتهى الأمر، أم أنّ الله أخزاهم في الدنيا والآخرة ؟

فوالله، لو أنّ أحمد الحسن وحيداً، قتلوه في صحراء، وأخفوا جثته، لكانت نتيجةهم خزي الدنيا والآخرة ولو بعد حين إن كان أحمد الحسن من الله، فما أجملهم، هل هم عميان إلى هذه الدرجة ؟!

فبعد الذي فعلوه في محرم عام 1429 هـ قتلوا ومثّلوا وحرّقوا الجثث وسجنوا، وأرهبوا كل من تطاله أيديهم، ولكن كلّ الذي فعلوه لم يطمس دعوة الحق. استخدموا إمكانات دول، جيوش دول، وإعلام دول لطمس دعوة الحق، وللقضاء على أحمد الحسن وعشرات معه، ولكن كانت النتيجة أنهم لم يتمكّنوا بل فضحوا، أليست هذه آية لهم لو كانوا يعقلون !!]

[ما بسیار صبر می‌کنیم، و چه بسا فراتر از بسیار، صبر می‌کنیم. اما نتیجه آزار هر یک از ما، بدترین نتیجه برای دشمنان ما، می‌باشد چه خسارت دنیوی و چه آخروی. گذشتگان‌شان پدرم حسین (ع) را در بیابان به قتل رساندند، اما آیا امر پایان یافت یا خداوند آنان را در دنیا و آخرت، رسوا و مخدول گرداند؟ به خدا سوگند اگر احمد الحسن را یکه و تنها در بیابان بکشند و جسد او را پنهان کنند، نتیجه عملشان چیزی جز خواری و رسوایی در دنیا و آخرت نمی‌باشد. ولو بعد از مدتی آشکار می‌شد، که (رسالت) احمد الحسن از خداست. پس اجلسان چه؟ آیا آنان تا این درجه، کورند؟!]

پس بعد از آن چه که در محرم الحرام سال 1429 هـ از قتل و کشتار و آتش سوزی اجساد و مثله کردن آن‌ها و به زندان انداختن و فراری دادن هر کس که دستشان بدو می‌رسید، انجام دادند. اما با تمام این افعال هرگز نتوانستند دعوت حق را محو کنند. از امکانات دولتها، نیروی دولت‌ها و گزارش به دولت‌ها برای پایان دادن به دعوت حق و تمام کردن کار احمد الحسن و ده‌ها تن از همراهانش استفاده کردند. اما نتیجه آن، عدم تمکین، بلکه رسوایی آنان بود. آیا این نشانه نیست!! اگر اندیشه می‌کردند !!].

وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد خير المعصوم شيئاً!

عن المكان الذي كنت أحدثكم عنه، والذي قال السيد أحمد الحسن (ع) عنه: (إنهم سيخسرون كل شيء بسبب تصرفاتهم مع الأنصار)، كانت الأوضاع هادئة، وإذا نما تنفجر وتضطرب بشكل مفاجئ على جميع المستويات، لا أبالغ إن قلت: إنهم يعانون ويأتون إلى وقت كتابة هذه الأسطر.

فعدت بي الذاكرة إلى بعض قوله (ع):

و آن گونه شد، که وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید غیر معصوم سودی به حال‌شان دارد؟

در مورد موضعی که با شما، سخن می‌گفتم که سید احمد الحسن (ع) نیز در مورد آن فرمودند: [آنان به سبب رفتارهای‌شان با انصار، همه چیز خود را از دست می‌دهند اعتقادهایی که بدان معتقدند، و اعتقاد به آن را بر مردم فریب خورده، تحمیل می‌کنند، متمسک باشند و آن عقیده‌ی باطل و جوب تقلید از غیر معصوم است، هیچ آیه‌ی قرآنی یا دلالت محکم و هیچ روایتی که صدور قطعی و دلالت قطعی داشته باشد، وجود ندارد. و هیچ دلیل عقلی شدیداً خسارت زده می‌شوند]. اوضاع خفقانی بود و به شکل شوک‌آوری از هر جهت منفجر و دچار اضطراب شد، مبالغه نمی‌کنم اگر بگویم: آنان در تلاشند که مرا از نوشتن این چند سطر کتاب هم، باز دارند.

پس برخی از فرموده‌های سید (ع) به ذهن رسید که فرمودند:

[فليضحكوا الآن حتى يسقطوا على ظهورهم على الدعوة المهدوية كما قال قائلهم، أليس قال: إنَّ بعض الدعوات المهدوية مضحكة، ويقصد دعوة الحق، إذن فليضحك حتى يسقط على ظهره، وليبقى متمسكاً بالهراء الذي يعتقدون به ويفرضون على الناس المخدوعين الاعتقاد به، وهو عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم، فلا آية ولا رواية قطعية الصدور والدلالة بأيديهم تدل على عقيدتهم، ولا دليل عقلي إلا كذبة ومغالطة رجوع الجاهل إلى العالم، مع أنَّ هذه القاعدة العقلية لا تنطبق عليهم بحال، فهم مجرد ظانين، فمن أين جاءوا بوجوب الرجوع إلى الظان في دين الله؟ هذا على فرض أنَّ ما لديهم ظنون، مع أنَّ ما لديهم في أكثر الأحيان لا يتعدى الجهالات والأوهام كأحكام التلقيح الصناعي والصلاة في القطب وغيرها.

[پس اکنون بخندند تا این‌که از شدت خنده به دعوت مهدویت، بر پشتشان بیفتند، همان‌طور که یکی از آنان گفته: بعضی از دعوت‌های مهدویت، خنده آور است و منظورش دعوت حق (یمانی) بوده. پس بخندد تا بر پشتش بیفتد و هم‌چنان به گرافه گویی تامی نیز برای آن موجود نیست. پس قاعده‌ی واجب بودن رجوع به عالم که آنان پیش می‌کشند، در بیشتر حالات بر آنان منطبق نمی‌شود، زیرا آنان در بهترین حالاتشان، تصور و گمان

خودشان را عرضه می‌کنند و حقیقت آن است که اینان در بعضی وقت‌ها، جز گمان و تصور چیزی عرضه نمی‌کنند، مانند احکام تلقیح مصنوعی و نماز در مناطق قطبی و غیره.

كل هذا ويضحكون من دعوة الحق، والله لا أدري على ماذا يضحكون وهذا هو حالهم؟! هل أبقينا شيئاً بأيديهم لم نسقطه، وهل في أيدينا شيء تمكنوا من إسقاطه! ربما يضحكون فرحاً بدوام خداع المساكين الذين يتبعونهم.

على كل حال، فليضحكوا كثيراً اليوم فسيطول بكاؤهم غداً، بل لن تكون له نهاية إن استمروا على حالهم المخزي هذا].

با این همه جهالت خود، بر دعوت حق می‌خندند. به خدا قسم نمی‌دانم به چه چیزی می‌خندند، در حالی که این حالشان است؟! آیا در دستشان چیزی باقی گذاردیم که بی‌ارزشی‌اش را آشکار نساختیم و آیا در دستمان چیزی بوده که توانستند، بی‌ارزشی آن را ثابت کنند. شاید خنده‌ی آنان به سبب استمرار فریبکاری این بیچارگانی که پیروشان شده‌اند، باشد.

در هر حال، امروز بسیار بخندند که فردا گریه‌های طولانی خواهند داشت، بلکه اگر بر این حال رسوا کننده‌ی خود باقی بمانند، گریه‌هایشان، پایانی نخواهد داشت].

ومناسبة ذكر عقيدة تقليد غير المعصوم، هذا قوله (ع) عن بعض المروّجين لهذه العقيدة من على المنابر والفضائيات:

و کلام سید (ع) به مناسبت ذکر عقیده‌ی تقلید غیر معصوم در مورد برخی اشخاص متصدی این عقیده بر منابر و شبکه‌های ماهواره‌ای این چنین نوشتند:

[الآن هذا وجماعته عجيب أمرهم، لا يخافون الله ولا يخافون حساب الله. تبين لهم أنّ عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم بدعة ولا دليل عليها لا عقلياً ولا نقلياً، فكيف يدعون الناس لهذه العقيدة؟ يفعلون كما فعلت قریش أول الزمان، أخذتهم العزة بالإثم.

وأما الناس، فهم للأسف لا يميزون حتى بين استنباط الحكم الفقهي وبين عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم التي يدعيها مراجعهم].

[اکنون آن... و جماعتش، امرشان عجیب بوده، از خدا و حسابرسی او نمی‌ترسند. برایشان آشکار شد که عقیده‌ی وجوب تقلید غیر معصوم، بدعت است و هیچ دلیل عقلی و نقلی ندارد، پس چگونه مردم را به این عقیده فرا می‌خوانند؟ همان کاری را می‌کنند که قریش در اول زمان می‌کرد، عزتمندی با گناه را برگرفتند. و اما مردم، متأسفانه حتی فرق بین استنباط حکم فقهی و عقیده‌ی وجوب تقلید از غیر معصوم که مراجعشان، چنین ادعا می‌کنند را نمی‌شناسند].

وأما عن مغالطة (رجوع الجاهل إلى العالم)، التي يتشبثون بها زاعمين أنها دليل كاف على إيجاب رجوع الناس إليهم، قال (ع) أيضاً:

و اما سيد (ع) در باب مغالطه كاری (رجوع جاهل به عالم) كه زعیان با این عقیده كار از پیش می برند، دلیل كافی برای پاسخگویی به رجوع مردم به سويشان بوده، می فرماید:

[عندهم دليل عقلي وهو: رجوع الجاهل إلى العالم، ويضربون له مثال رجوع المريض للطبيب، ويعتبرون هذا دليلاً على وجوب تقليدهم، وهذا منقوض لأنّ الكلام هنا في الدين وعاقبة الإنسان الأبدية، فالأمر لا يحتمل أن يكون العالم الذي يرجع له يخطأ في أمور الدين ولو بنسبة واحد بالمائة؛ لأنّ خطأه يعني الهلاك الأبدي لمن يتبعه.

فالطبيب العادي غير المعصوم يمكن أن يخطأ في تشخيص المرض، ويمكن أن يخطأ في العلاج، ولذا أبسط العمليات الجراحية فيها نسبة موت أو فشل، وهذا أمر غير ممكن أن يكون في الدين وفي عاقبة الإنسان الأبدية؛ لأنه سيكون هلاكاً أبدياً.

علماء، إنّ هذه القاعدة لا إشكال فيها، ولكن العالم فيها هو فقط المعصوم، وبالتالي فهي دليل على تقليد المعصوم والحجة فقط، فهم ظانون، ولا يجب الرجوع للظانّ في غير الدين، فكيف أوجبوا الرجوع للظانّ في أمور الدين [.

[دليل عقلي دارند: و آن رجوع شخص جاهل به عالم است و برای آن مثال رجوع مريض به پزشك را ذكر می کنند و آن را دلیلی بر وجوب تقلیدشان می دانند و این امر متناقضی است؛ زیرا كلام در باب دین و عاقبت ابدی انسان می باشد. پس در امر، این احتمال وجود دارد، عالمی كه به او رجوع می کنند، در امور دین ولو یک درصد خطا و اشتباه كند و خطا به معنای هلاکت ابدی پیرو و تابع اوست. پس پزشك عادی، غیر معصوم است و ممكن است در تشخیص بیماری و یا در شیوهی درمان خطاء كند و لذا در ساده ترین عمل جراحی ها، هم امکان مرگ و شكست وجود دارد و در مورد دین و عاقبت انسان، امری غیر ممكن است؛ زیرا هلاکت ابدی را به همراه خواهد داشت. با علم به این كه، در این قاعده هیچ اشكالی نیست، اما شخص موجود در آن باید، متخصص معصوم باشد و لا غیر. كه در پایان تنها بر تقلید از معصوم و حجت، دلالت می كند، پس آنان فقط ظن و گمان را در پیش گرفته اند و رجوع به ظن و گمان در غیر دین، واجب نیست. پس چگونه در امور دین، رجوع به ظن و گمان را واجب کرده اند].

دلایلم علی النیابة العامة !

استکمالاً لما سبق، فإنّ من يراجع كلمات بعضهم في موضوع النيابة العامة عن الإمام المهدي (ع) المزعومة، يجد قلة حياء بشكل مفضوح جداً، والسؤال الذي يطرح نفسه: ما هو دليل النيابة العامة عن الإمام؟

عن هذا الأمر كان (ع) يقول:

دلایشان بر نیابت عامه چیست!
در جهت تکمیل آن چه گفته شد، کسی که به سخنان برخی از آنان در مورد نیابت عامه اذعان شده از امام مهدی (ع) رجوع کند، در آن بی حیایی و بی شرمی رسوا کننده‌ای را می یابد، و سؤالی که مطرح می شود این است که: دلیل و حجت بر نیابت عامه از سوی امام (ع) چیست.

سید احمد الحسن (ع) در مورد این امر فرمودند:

[یعنی بحسب ما اری، دلایلم کما یقولون بالعراقی: (سوینها وصارت)، هکذا بلا دلیل، عملوا هذا الأمر وادّعوا هذا الادعاء، والا فما الدلیل؟]

أليس هذا أمراً عقائدياً خطيراً ويحتاج إلى دليل قطعي بحسب قواعدهم، فكيف بلا حتى رائحة دليل خاضوا في هذا الأمر العظيم، والحال أنه لا توجد حتى رواية واحدة مسندة وممتنها يدلّ على هذا الأمر، فما أجراًهم على الله [.

[یعنی بر حسب آن چه می بینم، دلایشان این است، همان طور که به زبان عراقی می گویند: (درستش کردیم و شد) این چنین بدون دلیل، این کار را انجام دادند و این ادعا را مدعی شدند وگرنه هیچ دلیل قطعی بر آن ندارند.

آیا این امر عقایدی حساس و خطیری نیست که به دلیل قطعی بر حسب قواعدشان نیاز دارد. پس چگونه بدون شمه‌ای از دلیل در این امر بزرگ وارد شده، در حالی که حتی یک روایت مستند هم وجود ندارد که متنش بر این امر دلالت کند، چه جسارتی بر خدا می کنند].

فسأته عن توقيع الامام المهدي (ع) الذي ارجع فيه شيعته الى رواة الحديث، فقال (ع):

پس از ایشان (ع) در مورد توقيع امام مهدی (ع) که در آن شیعه‌ی حضرت به راویان حدیث رجوع می‌کنند، سؤال نمودم. پس فرمودند:

[التوقيع في زمن النيابة الخاصة وهو فيها، فما علاقته بالنيابة العامة التي يقولون بها.

مع الأسف، الناس المساكين مخطوفون، وما يجري على شيعه آل محمد (ع) أنهم اختطفتهم عصابة لا فرق بينها وبين أصحاب السقيفة].

[توقيع در زمان نیابت خاصه و مربوط بدان است و هیچ ارتباطی با نیابت عامه که از آن سخن می‌گویند، ندارد. متأسفانه، مردم مسکین فریب خورده‌اند و آنچه بر شیعه‌ی آل محمد (ع) رخ می‌دهد بدان سبب است، گروهی که هیچ فرقی میان آنان و اصحاب سقیفه نیست بر این بیچارگان مسلط شده و فریشتان می‌دهند].

* * *

يختلقون رؤى، فما هو مخزموه !!

الرؤى كلمات الله، هذا ما نطقت به روايات عديدة.

لكن البعض وصلت به الجرأة - من أجل رد دعوة الحق - إلى أن يكذب ويختلق رؤى، غرضه منها إبعاد الناس عن الإيمان بدعوة الحق والتشويش عليهم، شاهدت ذلك بنفسي مراراً.

فما هو هدفهم من هذه المحاولة اليائسة والبائسة في نفس الوقت !؟

يقول السيد أحمد الحسن (ع) في بيان الهدف من فعلة جنود إبليس (لعنه الله) هذه:

رؤياهای دروغین می سازند، پس مقصودشان چیست!!
رؤیا کلام خداوند است، که روایات بسیاری از آن سخن گفتند.
اما برخی ها - به جهت رد دعوت حق - به درجه‌ای از جسارت رسیدند که دروغ گفته و رؤیا بافی می‌کنند که هدف از این کار، دور ساختن مردم از ایمان به دعوت حق و ایجاد تشویش بر آنان است که شخصاً، بارها شاهد این امر بودم.

پس هدفشان از این تلاش نافرجام و نا امید کننده چیست !؟

سید احمد الحسن (ع) در بیان هدف افعال لشکر ابلیس (لع) می‌فرمایند:

[محاولة بائسة:

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتِرَاءُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾ (الأنبياء: 5)، هذا القول يكرره الذين يكفرون بملكوت السماوات، ويكذبون رسل الله في كل زمان، يكررونه مع كل رسالة، ومن محاولاتهم البائسة لإثبات أنّ رؤى المؤمنين ما هي إلا أضغاث أحلام هو الكذب على الله وافتراء رؤى: ﴿وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ (الأنعام: 93)، هو أمر عند الله عظيم ولكنه هين عند هؤلاء المنكوسين، فهم بكل سهولة يقومون بتأليف رؤى مكدوبة ضد خليفة الله في زمانهم في محاولة بائسة للطعن بشهادة الله أمام المؤمنين، وفي نفس الوقت هم يقولون إنهم لا يعتقدون بالرؤيا وبأنها دليل تشخيص لخليفة الله في أرضه، وهذا يكشف كذبتهم ومحاولتهم للفرار من إلزامهم بالآلاف الرؤى التي رآها الناس والواضحة في تشخيص خليفة الله، والذين يمتنع تواطئهم على الكذب، ورؤاهم موافقة لنص خليفة الله السابق.

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾⁽⁵⁾ (بلکه گفتند خواب‌های شوریده است [نه] بلکه آن را برافتنه بلکه او شاعری است پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد).

کسانی که به ملکوت آسمان‌ها کافر هستند، این گفته را تکرار می‌کنند و فرستادگان هر زمان را تکذیب می‌کنند و این کار را با هر رسالتی، تکرار می‌کنند و از جمله تلاش‌های ناشایست آنان، تلاش برای اثبات این‌که رؤیای مؤمنین چیزی جز خواب‌های پریشان نیست و آن دروغ بافی در رؤیا و افترا بستن بر خداست: ﴿وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾⁽⁶⁾ (و در برابر آیات او تکبر می‌کردید به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید).

آن امر بزرگی نزد خداوند است، اما این پیمان شکنان به همین راحتی به تألیف رؤیاهای دروغین علیه خلیفه‌ی خدا در زمانشان و همچنین تلاش نافرجام جهت طعنه زنی به شهادت و گواهی خداوند در مقابل مؤمنین، اقدام می‌کنند، و جالب‌تر این‌که می‌گویند به رؤیا و این‌که مصداق برای تشخیص خلیفه‌ی خدا بر زمین بوده، اعتقادی ندارند. و این امر، دروغ‌گویی و تلاششان برای فرار از دست کسی که آنان را ملزم به هزاران رؤیایی واضحی که مردم در مورد تشخیص خلیفه‌ی خدا، مشاهده کرده‌اند را آشکار می‌سازد، کسانی که به دروغ‌گویی میل داشته و رؤیاهایشان موافق با نص خلیفه‌ی پیشین بوده است.

وأيضاً: هم عندما يكذبون ويؤلفون رؤى لا يلتفتون أن هذا الأمر أصبح كشفه بسيطاً جداً بعد آدم (ع)؛ حيث إن هناك نصاً من خليفة سابق وهو نص إلهي، فنص الله على خليفة بالرؤيا حتماً مطابق له ولا يخالفه، وبالتالي فكل من يؤلف رؤيا كذباً وزوراً مخالفة لنص الخليفة السابق يتبين أنه كاذب على الله.

و همچنین: آنان هنگامی که دروغ می‌گویند و رؤیاهایی را تألیف می‌کنند، ملتفت نمی‌شوند که این امر بعد از آدم (ع) به وضوح کشف شده است به حیث این‌که قبل از خلیفه‌ی سابق، وصیتی وجود داشته و آن نص خداوند است. پس نص خداوند به خلیفه‌ی خود به وسیله‌ی رؤیا انطباق کامل داشته و مخالفتی ندارد، و در نهایت کسی که از روی دروغ و زور، رؤیایی را جهت مخالفت با نص خلیفه‌ی قبلی، تألیف کند آشکار می‌شود که او بر خدا افترا بسته است.

وعموماً، هم یریدون الوصول إلى نتيجة من الكذب، وهي الطعن في الرؤيا بالقول: إن رؤاهم (المكذوبة) تنقض رؤى المؤمنین (الصادقة) فتسقط حجة رؤى المؤمنین، أي أنهم يحاولون أو یریدون الطعن في ملكوت السماوات من خلال الافتراء على ملكوت السماوات، أي بطريقة غاية في الخبث والشيطنة فهم یریدون أن يقولوا: إن الأخبار التي أتت

⁵ - الأنبياء: ۵.

⁶ - الأنعام: ۹۳.

من ملكوت السماوات متضاربة وبالتالي تتساقط، وهذا يعني أنهم يعتقدون ببطلان الرؤى من رأس وأنها لا قيمة لها ولا حجية لها أصلاً، فالذي يعتقد أنّ الرؤى من ملكوت السماوات وأنها كلام الله يعلم قطعاً ويقيناً أنّها تصبّ في اتجاه واحد وتشير لحقيقة واحدة؛ لأنّها كلمات الله، وبالتالي فلا تضارب بينها حقيقة.

و عموماً آنان می خواهند به نتیجه‌ی دروغ‌گویی برسند و آن طعنه زنی به رؤیاست مبنی بر این‌که: رؤیاهای (دروغین) با رؤیاهای (صادقه) مؤمنین تناقض دارد پس حجیت رؤیای مؤمنین ساقط می‌شود، یعنی آنان تلاش می‌کنند یا خواهان طعنه زنی به ملکوت آسمان‌ها از خلال افتراء بستن به آن، می‌باشند یعنی در نهایت خبث طینت و شیطنت می‌خواهند بگویند: اخباری که از ملکوت آسمان‌ها صادر می‌شود، متناقض و در نهایت بی‌ارزش است و این یعنی این‌که آنان از اصل به بطلان رؤیا معتقدند و هیچ حجیت و ارزشی ندارد. پس کسی که معتقد است رؤیا از ملکوت آسمان‌هاست و این‌که کلام خداوند می‌باشد، اعتقاد و یقین دارد که منشأ آن از یک جاست و به یک حقیقت اشاره می‌کند؛ زیرا کلام خداوند است و در نهایت میان آن‌ها هیچ تناقضی وجود ندارد.

نعم، هناك تضارب بين رؤى حقيقية وأكاذيب وأوهام وسفاهات شيطانية تبدأ بالطعن بروى المؤمنين ثم الطعن بملكوت السماوات، وأخيراً تنتهي بتكذيب القرآن القائل: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (العنكبوت: 50 - 52)، بل وتكذيب الواقع الذي نقله التاريخ من شهادة الله لمن آمنوا بعيسى (ع) وبمحمد (ص) وبعلي (ع) وبالحسن وبالحسين عليها السلام وووو..... [.

آری، تضادی بین رؤیای حقیقی و دروغ‌ها و توهمات و سفاهت شیطانی که با طعنه زنی به رؤیای مؤمنین آغاز، سپس طعنه زنی به ملکوت آسمان‌ها، و در پایان به تکذیب قرآن که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾⁽⁷⁾ می‌انجامد. بلکه تکذیب روشنی برای وقائع تاریخی از شهادت خداوند برای کسانی که به عیسی (ع) و به محمد (ص) و به علی و حسن و حسین (ع) ، ایمان آوردند، می‌باشد وووو..... [.

هل توضح الأمر الآن، وتبين الهدف من فعلتهم الخبيثة؟

وهذا نص آخر له (ع)، يوضح كيفية تمييز الكاذب في رؤياه، يقول:

آيا امر اکنون آشکار شد و هدف از افعال خبیث آنان، روشن شد؟

و این متن دیگر کلام سید (ع) می باشد که کیفیت تمایز دروغ گو در رؤیا را آشکار می کند:

[ماذا يريد أن يقول من يدعي أنه رأى رؤيا لا تؤيد أحمد الحسن؟! مع أنّ هناك آلاف الرؤى لأناس من بلاد مختلفة ومن عقائد مختلفة رأوا أنّ أحمد الحسن حق؟ ماذا يريد أن يقول؟

يريد أن يقول: إنّ الملكوت متناقض! يريد أن يضرب ملكوت السموات؟

وإذا كان الملكوت بيد الله، فهناك إذن صادق وهناك كاذب، والأمر في تمييزهما واضح، وهو أنّ من رأى رؤيا موافقة لوصية الرسول (ص) فهو الصادق، ومن يكذب ويقص رؤيا ضد وصية الرسول (ص) فهو كذاب.]

[کسی که می گوید رؤیایی دیده که حقانیت احمد الحسن را تأیید نمی کند، چه می خواهد بگوید؟! در حالی که رؤیای هزاران تن از مردم در مناطق مختلف کره ی زمین، با ادیان و مذاهب مختلف بر این دلالت می کند که احمد الحسن حق است؟ چه می خواهد بگوید؟

می خواهد بگوید که: ملکوت متناقض عمل می کند! می خواهد ملکوت آسمانها را خدشه دار کند؟! هنگامی که ملکوت در دست خداست، پس راست گو و دروغ گویی وجود دارد، و امر تمایز آنان، واضح است و این که هر کس رؤیایی موافق با وصیت رسول الله (ص) ببیند، او راست گوست و کسی که افترا بسته و رؤیایی مخالف با وصیت رسول الله (ص) را سرهم می کند، دروغ گوست.]

وأيضاً: عن مثل هؤلاء الكذبة الذين يبتون بين الناس كذهم باختلاق رؤى، في ذات الوقت الذي يصرحون علناً بعدائهم لأحمد الحسن ودعوته، سمعته (ع) يقول:

و هم چنین در مورد امثال این دروغ گویان که دروغشان را با رؤیا بافی در میان مردم منتشر می کنند، و نیز به دشمنی خود با احمد الحسن لا و دعوتش تصریح می کنند، شنیدم که فرمودند:

[هذه المسألة لا تنتهي عندهم، هم أهون شيء عندهم الكذب، وأهون منه القسم، القسم الكاذب عندهم سهل جداً. فالذي يقول إنه رأى رؤيا ضد أحمد الحسن أين يريد أن يصل؟ هل يريد معارضة آلاف الرؤى التي تؤيد أحمد الحسن ورآها ناس لا علاقة لهم بأحمد الحسن، ومن بلاد مختلفة، ومن عقائد مختلفة؟! هل معقول تُعارض رؤاهم برؤيا مدعاة لشخص هو عدو لأحمد الحسن باعترافه هو؟! فكيف يمكن أن يعتبر رؤياه المخترعة تعارض رؤى أناس لا مصلحة لهم مع أحمد الحسن ولا علاقة لهم به ولم يكونوا يؤمنون به، اللهم إلا إذا كان لديه هدف واحد وهو أنه يريد أن يقول بأن الملكوت لا قيمة له والرؤى لا قيمة لها!!

این مسئله نزد آنان پایانی ندارد، ساده‌ترین چیزی که دارند، دروغ‌گویی است و ساده‌تر از آن قسم، و قسم دروغ نزدشان کار بسیار راحتی است. پس کسی که می‌گوید من رؤیایی بر ضد احمد الحسن دیدم، می‌خواهد به کجا برسد؟ آیا می‌خواهد با هزاران رؤیای صادق‌ای که مردم دیدند و مؤید احمد الحسن بودند در حالی که هیچ ارتباطی با احمد الحسن نداشتند، اما او را تأیید می‌کردند، تعارض داشته باشد؟ آیا عاقلانه است که رؤیاهایشان را به خاطر تصدیق رؤیایی که دشمن احمد الحسن، (بر اساس اعتراف خودش) دیده، زیر سؤال برد؟! پس چگونه می‌تواند رؤیای ساختگی خود را در برابر رؤیاهای مردم که هیچ ارتباطی با احمد الحسن نداشته و هرگز بدو ایمان نداشتند، با ارزش بداند؟! جز این که یک هدف داشته باشد و می‌خواهد بگوید که ملکوت و عالم رؤیا هیچ ارزش و اعتباری ندارد!!

هؤلاء، إبليس لا يستطيع أن يصل إلى ما وصلوا إليه!

هذا الذي يكذب على الله في الرؤيا يُبعث يوم القيامة مع مسيلمة وسجاح؛ لأنه مثلهم كاذب على الله، فمن الطبيعي جداً أن تجده يقسم بالله كاذباً لأنه أصلاً كذب على الله.

إن شاء الله يكون خيراً، ولكن فقط انتبهوا أنّ هؤلاء أسوأ من ابن العاص فتوقعوا منهم أكثر منه [.

اینان کسانی هستند که حتی ابلیس نتوانسته به آن جایی رسد که آنان رسیده‌اند!! کسی که در مورد رؤیا، بر خدا افترا می‌بندد در روز قیامت به همراه مسیلمه و سجاح محشور می‌شود؛ زیرا مانند آنان، بر خدا دروغ بسته. پس طبیعی است که بینی قسم دروغ به خدا می‌خورد؛ زیرا در حقیقت او کلاً بر خدا دروغ گفته است [.

مذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه !

أرسل أحد السائلين رسالة إلى السيد أحمد الحسن (ع)، طلب منه أن يبين حاله وأحقيقته، وكان مما قال فيها: (.. وأما إن كنت ممن يطلبون الدنيا بجرث الآخرة فلا رحمت تجارتك وما كنت منتصراً. فاصدقني القول فالموت ليس بيني وبينه حجاب مستور، وإني لا أريد أن ألقى ربي بوجه أسود حين يسألني عن القيام مع من قام بالحق داعياً فلا أجد جواباً لأنني خذلت الحق وأهله).

وما جاء في جواب السيد أحمد الحسن (ع) له:

این از جمله افعالشان با حق و صاحب آن است:
یکی از سؤال کنندگان نامه‌ای برای سید احمد الحسن (ع) فرستاد، و از ایشان خواست که احوال و حقیقتش را برایش روشن سازد، و از نوشته‌هایش چنین بود: (... اما اگر از کسانی باشی که با گرو قرار دادن آخرت دنیا را طلب کردند بدان که نه این تجارت شما سودی خواهد داشت و نه شما جزو رستگاران خواهی بود. سخن مرا باور کن میان من و مرگ هیچ مانعی وجود ندارد، نمی‌خواهم با پروردگار خویش با روی سیاه روبرو شوم و آن هنگام که از من درباره‌ی شخصی که قیام کرد تا مردم را به پیروی از حق دعوت کند سؤال کند من جوابی نخواهم یافت چرا که حق و صاحبان آن را یاری نکردم.
و از پاسخی که سید(ع) داده‌اند:

[.. واعلم وفقك الله أني احتججت بوصية رسول الله محمد (ص) التي وصفها بأنها عاصمة من الضلال، وقد أثبتنا صحة صدورها، وأثبتنا حتمية انطباقها على مدعيها ليتحقق الغرض منها ... ومخالفتنا إضافة إلى أنه ليس لديه دليل شرعي ولا عقلي على ما يدعيه من عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم فهو عاجز عن رد الدليل القطعي الذي أتيت به، فلا حجة أمام الله لمن يتبع باطلهم الذي يقدمونه بلا دليل شرعي ولا عقلي ويترك حقنا وديننا الإلهي الحق دين الأنبياء ومحمد وآل محمد (ع) الذي قدمنا عليه دليلاً شرعياً قطعياً.

[و بدان خداوند به تو توفیق دهد، من به وصیت رسول الله محمد (ص)، احتجاج کرده‌ام؛ همان وصیتی که نبی (ص)، آن را نگهدارنده از گمراهی برشمرده و درستی صدورش و قطعیت انطباقش بر مدعیش را ثابت کردیم تا با این صحت انطباق، غرض از آن که بازدارندگی از گمراهی باشد، تحقق یابد. و مخالفان اضافه بر این که هیچ دلیل شرعی و عقلی بر ادعایش، مبنی بر تقلید غیر معصوم ندارد پس او از رد دلیل قاطعی که من آوردم عاجز است، از این پس هیچ حجتی نزد خدا برای آنان که پیرو باطلشان گردیدند، باقی نمی‌ماند، همان باطلی که بدون هیچ دلیل

شرعی و عقلی، حق ما و دین الهی ما را که دین انبیاء و محمد ص و آل محمد (ع) است را ترک می‌کنند، با آن که بر تأیید آن دلیل قطعی و شرعی آوردیم.

ومن یسمون أنفسهم آیات ومراجع هربوا من مواجهتي ومناظرتي مباشرة، وقد كنت في النجف في حي النصر وكان بابي مفتوحاً ليلاً ونهاراً، وأستقبل أي شخص، وقد قدمت لهم عرضاً للمناظرة المباشرة وأعلنت عن استعدادي للمناظرة في أي مكان يختارونه هم حتى وإن كان مكاتبهم وانتظرت سنوات دون نتيجة!

و آنان که خود را آیات و مراجع می‌نامند از مواجهه و مناظره با من فرار کردند در حالی که من در منطقه النصر نجف بودم و درب خانه‌ام، شب و روز باز بود و از هر شخصی استقبال می‌کردم و از آنان برای مناظره‌ی رو در رو دعوت کرده بودم و آمادگی را برای مناظره در هر محلی که آن‌ها انتخاب بکنند حتی اگر در دفاترشان باشد، اعلام کردم و سال‌ها بدون نتیجه منتظر ماندم.

ثم لما وجدوا أنهم عاجزون أخذوا يحركون القوات الموالية لهم لمحاولة اغتياي أو اعتقالي وهموا على مكتب الدعوة قرب الإمام علي (ع)، واعتقلوا مجموعة من المؤمنين بدون ذنب فقط لأن المراجع افتضح جهلهم وعجزهم عن مواجهة العلم الذي طرحه أحمد الحسن، ففعلوا كل هذا ليهربوا من المناظرة العلنية؛ لأنها كانت ستبين خواءهم العقائدي وكذبة دينهم المرجعي المبني على عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم.

سپس آن گاه که عجز خود را دریافتند، نیروهای تحت امر خود را تحریک نمودند که مرا ترور کرده، یا اسیر نمایند. و به دفتر دعوت، نزدیک حرم امام علی (ع) یورش برده و جمعی از مؤمنین را بدون هیچ گناهی اسیر کردند، فقط به این دلیل که رسوایی و جهالت و ناتوانی مراجع از رو در روی با علمی که احمد الحسن طرح نموده بود، آشکار گردید. پس همه‌ی این‌ها برای آن بود تا از مناظره‌ی علنی بگریزند، زیرا این مناظره، تھی بودن اعتقاداتشان و دین دروغین آن‌ها که بر پایه‌ی مرجعیت آنان، تقلید از غیر معصوم را واجب کرده بود، آشکار می‌ساخت.

ولما اضطروني بقوة السلاح إلى الاعتزال في بيتي في أطراف النجف لم أغلق باب المناظرة، بل فتحت باباً آخر، وهو مفتوح لهم إلى هذا اليوم، حيث قمت بنشر العقيدة الحق في كتب وطلبت منهم الرد عليها وإجراء مناظرة كتابية، ولكنهم أيضاً أجموا إلى يومك هذا كما ترى.

و آن گاه که با نیروی نظامی مرا ناچار کردند که در خانه‌ام در اطراف نجف بنشینم، باز هم درب مناظره را نبستم، بلکه درب جدیدی را گشودم که تا امروز نیز برای آنان همچنان باز است و آن، هنگامی بود که اقدام به انتشار عقیده‌ی حق در قالب کتاب‌هایی کردم و از آنان خواستم که پاسخی علیه آن‌ها بنویسند و مناظره‌ی کتبی انجام دهند، ولی آنان تا امروز هم چنان که می‌بینی از پاسخ دادن بازمانده‌اند.

وأخيراً صدر قبل أيام (كتاب الوصية المقدسة)، وفيه جوابان بيّنت فيها صدور الوصية وقطعية دلالتها على مصداقتها عندما يدعيها، فلنترك كل ما مضى وليردوا على هذين الجوابين، وأنا أدعوهم أن يردوا رداً علمياً له قيمة، وليستعين مراجع النجف بمراجع قم وليردوا ولتبدأ مناظرة كتابية بيني وبينهم، وأنا أقول لك مقدماً: إنهم لن يردوا؛ لأنهم أصلاً حرضوا قوات للهجوم على المكتب وإغلاقه وعلى داري في النجف، والسبب الوحيد فقط هو ليهربوا من المناظرة، فكيف انتظر منهم اليوم أن يردوا، اللهم هناك سبيل وحيد ربما يأتي بنتيجة وهو أن تحوهم وتضطروهم أتم إلى الرد.

و أخيراً نیز کتاب «وصیت مقدس» منتشر گردیده که در آن دو جواب، شامل دلایل صدور وصیت و قطعیت دلالت آن بر مصداقش را، آن گاه که کسی مدعی آن شود را تبیین کردم. پس باید همه‌ی گذشته را رها کرده و به این دو جواب پاسخ دهند و من از آنان دعوت می‌کنم که پاسخ علمی و با ارزش بر آن بنویسند و مراجع نجف می‌توانند از مراجع قم کمک بگیرند و جواب مرا پاسخ دهند و باید مناظره‌ی کتبی بین من و آنان آغاز شود و من پیشاپیش به تو می‌گویم که آنان هرگز پاسخی نخواهند داد؛ زیرا آنان اصلاً نیروهای نظامی را برای هجوم به دفتر و بستن آن و هجوم به منزل من در نجف تشویق کردند و تنها دلیل این حمله آن بود که از مناظره با من بگریزند. پس امروز چگونه از آن‌ها انتظار داشته باشم که جوابی دهند؟ خدایا! این تنها راهی است که وجود دارد که شاید به نتیجه برسد و آن این که آنان را تشویق و ناچار به پاسخ و رد جواب کنید.

وإذا كانوا لا يريدون المناظرة في الجوابين المتقدمين وفيما نعتده نحن، فلتبدأ مناظرة كتابية بيني وبينهم في عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم.

أما صغارهم من خطباء ومدعي الاجتهاد وما شابه، فقد تعبت السنة وأقلام شيوخ أنصار الإمام المهدي وهم يطلبون من هؤلاء المناظرة العلنية على الفضائيات لتبيين العقيدة الحق للناس، وهم يتهربون وكل مرة يخرجون بحجة لتبرير هروهم من مناظرة أنصار الإمام المهدي (ع).

و اگر مشتاق به مناظره برای دو جواب قبلی و آن چه ما به آن معتقدیم، نیستند پس مناظره‌ی کتبی بین من و آن‌ها در مورد عقیده‌ی آنان بر وجوب تقلید از غیر معصوم، شروع شود. زبان و قلم بزرگان انصار امام مهدی (ع) خسته شد، بس که از سخنرانان کوچک آن‌ها و مدعیان اجتهاد و آنان که به اینان شبیه هستند خواستند،... که مناظره‌ی علنی در شبکه‌های ماهواره‌ای را قبول کنند تا عقیده‌ی حق برای مردم آشکار گردد، در حالی که آنان می‌گریزند و هر بار تهمانه‌ای می‌آورند تا فرارشان را از مناظره با انصار امام مهدی (ع) توجیه کنند.

وليتهم هربوا من مناظرة الأنصار وصمتوا، لا بل أخذوا يكذبون لخداع الناس.

و ای کاش از مناظره فرار می‌کردند و ساکت می‌ماندند، بلکه ساکت هم نماندند و با دروغ، به فریب مردم پرداختند.

مثلاً: الكوراني والمركز التابع للسيستاني يقولون: إن اسم أحد آبائي (قاطع)، ويكرر الاسم في الفضائيات ويقول: (ابن كويطع). وهذا يتم عن خفة الرجل، وإلا فكيف يصدر من رجل معمم وكبير بالعمر هذا الكذب وهذا السلوك المبتذل.

مع أنّ اسمي في السجلات الرسمية في العراق هو أحمد اسماعيل صالح حسين سلمان، ولا يوجد اي اسم كاطع أو قاطع، فمن أين جاء الكوراني باسم كاطع ؟

هذه إذن كذبة من سلسلة كذبات مركز السيستاني والكوراني، ومحاولة رخيصة منهم للكذب على الناس وخداعهم والتنازع بالألقاب، كأنهم لم يقرأوا القرآن وهو ينهى عن هذا الخلق السيء حتى وإن كان اللقب صحيحاً، فكيف وأنا لا يوجد في آبائي اسم (قاطع) وليس هذا لقبى أبداً ؟

مثلاً كوراني و مركز تحت مدیریت سیستانی می گویند که اسم یکی از پدران من کاطع است و این اسم را بارها در شبکه های ماهواره ای تکرار می کنند و می گویند ابن کویطع و این از نهایت پستی فرد نشأت می گیرد و إلا، چگونه از مردی معمم و پا به سن گذاشته چنین دروغی و با چنین روش مبتذلی صادر می شود با آن که اسم من در انتشارات رسمی (ثبت احوال) عراق، احمد اسماعیل صالح حسین سلمان است و اسم کاطع یا قاطع یافت نمی شود، پس کورانی از کجا اسم کاطع را آورد؟ این دروغی از سلسله دروغ های مرکز سیستانی و کورانی است. و کوشش بسیار آن ها بر آن است که به مردم دروغ بگویند و آن ها را بفریبند و با لقب هایی دیگران را خطاب کنند. گویا قرآن نخواندند در حالی که قرآن مردم را از این اخلاق زشت باز می دارد، حتی اگر این لقب درست باشد. پس چگونه است، در حالی که من در اسم پدرام، قاطع نمی یابم و هرگز لقب خود من هم نیست!!

أعتقد أنّ الكذب وهذه التصرفات لا تليق بصبي أهوج وهم كبار في السن ولحاهم بيضاء ويرتدون العمامة فمشين أن يكونوا بهذه الخفة ويصدر منهم الكذب والافتراء والتنازع بالألقاب بهذه الصورة الفجة.

معتقدم که سر زدن این دروغ ها و توصیفات حتی برای کودک بی پروا نیز مناسب نیست، در حالی که آن ها از بزرگانی هستند که از فرط پیری، ریششان، سفید شده و برای این خفت و خواری گذاشتن عمامه بر سر آن ها، نفرت انگیز است.

قال تعالى: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (الحجرات: 11). وفي (وسائل الشيعة: ج 21 ص 400 باب كراهة ذكر اللقب والكنية اللذين يكرههما صاحبهما أو يحتمل كراهته لهما): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي عَبَّادٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الرَّضَا (ع): (أَنَّهُ أُنشِدَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنَ الشِّعْرِ وَذَكَرَهَا قَالَ وَقَلِيلًا مَا كَانَ يُنْشِدُ الشِّعْرَ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا قَالَ لِعِرَاقِي لَكُمْ قُلْتُ أُنشِدْنِيهِ أَبُو الْعَتَاهِيَةِ لِنَفْسِهِ فَقَالَ هَاتِ اسْمَهُ وَدَعِ عَنْكَ هَذَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ وَلَعَلَّ الرَّجُلَ يَكْرَهُ هَذَا).

خدای متعال فرمود: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (همدیگر را با القاب نخوانید. چه بد نسبتی است اگر کسی را بعد از ایمان متهم به فسق کنید و کسی که، توبه نکند، از ستمکاران است).

و در وسائل الشیعة ج ۲۱ ص ۴۰۰ باب کراهت ذکر لقب و کنیه‌ای که صاحب آن، آن را ناپسند می‌دارد، یا محتمل است که ناپسند بدارد آمده است: از مُحَمَّدِ بْنِ یَحْيَى بْنِ أَبِي عَبَّادٍ از عمویش از امام رضا (ع): امام رضا (ع) سه بیت سرودند و ایشان کم شعر می‌سرودند. پس گفتم این شعر از کیست؟ فرمود: از افراد عراقی و هم ولایتی شما. پس گفتم آن را ابو العتاهیه برای خودش گفته. ابوالعتاهیه لقب فرد دیوانه و مجنون است. پس ایشان فرمود اسمش را بگو و آن لقب زشت را به کار نبر. همانا خدای عزیز و جلیل می‌گوید: و یکدیگر را با لقب نخوانید و شاید انسان از این صفت خوشش نیاید.

ولکن هل انتهى الأمر هنا ؟ لا.

فقد قال الكوراني: إن أحمد الحسن صهيوني، ودليله على هذا الاتهام أنّ أحمد الحسن يدافع عن النجمة السداسية ويقول إنها من مواريث الأنبياء.

ولی آیا امر در اینجا تمام می‌شود؟

پس کورانی گفته است که احمد الحسن صهیونیست است، و دلیلش بر این اتهام آن است که احمد الحسن از ستاره‌ی شش گوش دفاع می‌کند و می‌گوید که آن از موارث انبیاء است.

ومع أنّ النجمة السداسية وجدت في الآثار السومرية وهي أقدم حضارة عرفتها الأرض، وقبل أن يولد موسى بن عمران (ع)، وقبل أن يوجد شيء اسمه اليهود، ولكن الكوراني يصر على أنّ النجمة السداسية من مختصات الصهاينة فقط لا غير، ومن يدافع عنها أو يبين حقيقتها ويقول إنها من مواريث الأنبياء فهو صهيوني.

و با آن که ستاره‌ی شش گوش در آثار سومری‌ها یافت گردیده و سومری‌ها اولین تمدن کشف شده بر روی زمین هستند و قبل از تولد موسی ابن عمران (ع) و قبل از آن که چیزی به نام یهود نامیده شود، بوده است، ولی کورانی اصرار دارد که ستاره‌ی شش گوش از مشخصات صهیونیست‌ها است و نه چیز دیگر، و هر آن کس که از آن دفاع کند و یا حقیقت آن را بنیاید و بگوید که از موارث انبیاء است، صهیونیست است

إذن، فعلى طريقة الكوراني في الاستدلال فإن حوزة النجف وحكومة العراق الحالية وحكومة محافظة كربلاء الحالية وإدارة متحف الإمام الحسين (ع) في كربلاء كلهم يتهمهم الكوراني أنهم صهاينة؛ لأنه تم استنساخ صندوق فاطمة الزهراء عليها السلام المزين بنجمة سداسية كبيرة والموجود في متحف في تركيا، ووضعت النسخة في متحف الإمام الحسين (ع) في كربلاء في العراق وبعلم حوزة النجف، بل الكوراني بقياسه هذا يتهم الرسول محمداً وفاطمة الزهراء أنهم صهاينة؛ حيث إن فاطمة عليها السلام كانت تضع هذا الصندوق المنسوب لها وعليه النجمة السداسية في بيتها المفتوح على مسجد رسول الله محمد (ص) في المدينة المنورة، أي أن النجمة السداسية كانت موجودة في المسجد النبوي.

بنابراین با این روش استدلال کورانی، پس حوزة نجف و حکومت فعلی عراق و حاکم فعلی حفاظت کربلا و اداره موزه امام حسین (ع) در کربلا، کورانی همه آنها را نیز متهم می کند که صهیونیست هستند، زیرا نسخه ای از صندوق فاطمه زهرا س را که مزین به ستاره شش گوش بزرگی است، در خود دارد و اصل این صندوق در موزه ای در ترکیه است و نسخه ای نیز در موزه کربلا در عراق وجود دارد و هم حوزة نجف و هم کورانی می دانند که بر اساس این مقایسه، رسول خدا محمد (ص)، و فاطمه زهرا س نیز متهم می شوند که صهیونیست هستند زیرا فاطمه س این صندوق را که منسوب به او است و بر آن ستاره شش گوش نمایان است، در منزلش گذاشته بود، همان منزلی که درش به مسجد رسول الله محمد (ص)، در مدینه منوره، باز می شود یعنی همین ستاره شش گوش که هم اکنون در مسجد نبوی قرار دارد.

فكما ترى أصلحك الله، أنهم يردون على دعوة الحق بالكذب والافتراء، وكل عاقل يحكم أن الذي يضطر للكذب متعمداً للرد على دعوة مخالفه فهو يقر بفعله هذا أنه عاجز عن الرد العلمي، لهذا اختار طريق الكذب [.

پس همان گونه که می بینی، خدا تو را به صلاح برساند، آنان با دروغ و افترا و تهمت، دعوت حق را باز می گردانند و هر عاقلی حکم می کند، آن کسی که برای پاسخ دعوت مخالفش به ناچار به دروغ روی آورد، با این کارش اعتراف می کند که از دادن پاسخ علمی عاجز است و به همین دلیل دروغ را بر می گزیند...].

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

أمل السيد أحمد الحسن (ع) عرض بعض أقوال المعاندين للحق لمن سأله، فقال:

و این گفته‌ی آنان در مورد وصیت مقدس است!
سید احمد الحسن (ع) در تعرض بر گفته‌های برخی از معاندان حق در هنگام پرسش، کلام خویش را کامل کردند، پس فرمودند:

[أيضاً: من أكاذيبهم أنهم يقولون للناس: إن رواية الوصية مجهولون، وهذا فالوصية ضعيفة السند. ومع أننا أثبتنا لهم صحة صدور الوصية بالتواتر والقرائن وفصل لهم الأنصار هذا الأمر وبينوا أن الوصية لا تدخل في التقسيم الرباعي لتوصف بالضعف، ومع أن علم الرجال الذي يتبجحون به كذبة كبيرة يخدعون بها الناس، فهم أصلاً لا توجد عندهم مادة رجالية معتبرة وكافية، ولكن تنزلاً معهم ولكي لا تتر كذبتهم على الناس المظلومين المخدوعين، فقد بينا لهم أن الوصية سندها صحيح، وأنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي (رحمه الله) لرواها بأهم من الخاصة أي الشيعة الامامية، وأتمتعون على قول الطوسي في الرجال فما عدا بما بدا، لماذا أصبح قول الطوسي في الرجال هنا لا قيمة له عندهم، أم أن الهوى صرعم وما عادت الحقيقة تعنيكم بشيء؟!]

[...از دروغ‌های دیگر آن‌ها این است که به مردم می‌گویند، راویان وصیت مجهولند و به این دلیل، سند وصیت ضعیف می‌باشد. و این در حالی است که ما صحت صدور وصیت را با تواتر و قرینه‌ها برای آنان ثابت کردیم و انصار، آن را به تفصیل برای آنان بیان کردند. و تبیین کردند که اصلاً جزو تقسیمات چهارگانه حدیث نیست تا به ضعف توصیف گردد. و همان علم رجالی که به آن افتخار می‌کنند، دروغی بزرگ است که با آن مردم را می‌فریبند و آنان اصلاً هیچ دلیل معتبر و کافی برای اثبات حقانیت علم رجال در اختیار ندارند. و اکنون باز از جایگاه خود پایین‌تر می‌آیم و برای آن که دروغ آن‌ها بر مردم مظلوم فریب خورده، تکرار نگردد، برای آنان تبیین کردیم که وصیت، سندش صحیح است و برای این موضوع، شهادت خود شیخ طوسی (رحمه الله) کافی است آن‌گاه که ایشان، راویان این وصیت را از افراد خاصه یعنی شیعه‌ی امامیه برشمرد و شما در سند رجال بر سخن شیخ طوسی اعتماد می‌کنید. پس صرف نظر از آنچه حقیقت است و آشکار شده، چرا سخن شیخ طوسی در علم رجال در این‌جا در نزد شما بی‌ارزش است؟ یا این‌که هوا و هوس شما را بر زمین زده است؟ حقیقت در نزد شما چه سودی به شما رسانده؟

وعموماً، هذا سؤال وجه لي قبل فترة، وأجبت عليه وأنتقل لك السؤال وجوابه:

عموماً این سؤال قبلاً بر من عرضه شده و آن را جواب داده‌ام و برای تو سؤال و جواب را عرض می‌کنم.

(س/ الأخ جعفر الشيبب يسأل عن معنى قول الإمام (ع) في أن رواية الوصية وصلت بسند صحيح. أبو زينب

سؤال: برادر جعفر شيبب از معنى سخن سيد (ع) در مورد صحت سند روايت وصيت مى پرسد.

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلّم تسليماً

قبل الجواب، لابد من التنبيه أن الحجة لا يحتاج لمنهج وضعية منحرفة عن الحق ليثبت الحق، وإنما رحمة بالناس يحتاج على بعض المنحرفين بمنهجهم ويناقشه ويبين وهنه والقول الصحيح من السقيم ويلزمهم لعلمهم يرجعون إلى الحق.

الرواية إذا كان رواها شيعة عدولاً أو صادقين فهي صحيحة السند عندهم.

إذن، لصحة السند يكفي أن ثبت أن:

قبل از جواب، لازم است آگاه باشیم که حجت، نیازی ندارد تا از روش‌های قراردادی منحرف از حق، حق را اثبات نماید بلکه به عنوان رحمت بر مردم، بر بعضی از منحرفین به روش خود آنها استدلال می‌کند تا آنان را به مناقشه کشانده و سستی افکارشان را روشن کرده و سخن درست از نادرست را آشکار کند و آنان را ملزم می‌کند تا شاید به سوی حق بازگردند.

در نزد آنها اگر راویان سند روایت، شیعه عادل یا راست‌گو باشند، صحیح می‌باشد. بنا بر این برای صحت سند کافی است اثبات کنیم که:

1. الرواة شيعة. ۱- راویان، شیعه باشند.

2. صادقون. ۲- راست‌گو باشند.

ويكفي لثبوت أن رواية الوصية شيعة أن الشيخ الطوسي روى الوصية ضمن روايات الخاصة، أي أن الشيخ الطوسي يعتبر رواها من الخاصة (الشيعة)، فقد قال الطوسي في الغيبة: (فأما ما روي من جهة الخاصة فأكثر من أن يخص، غير أنا نذكر طرفاً منها) الغيبة: ص 137، ثم بعد سرد روايات الخاصة ومنها الوصية علق قائلاً: (أما الذي يدل على صحتها فإن الشيعة يروونها على وجه التواتر خلفاً عن سلف وطريقة تصحيح ذلك موجودة في كتب الإمامية في النصوص على أمير المؤمنين (ع) والطريقة واحدة) الغيبة: ص 156 - 157.

و برای اثبات آن که راویان حدیث وصیت شیعه هستند، همین کافی است که شیخ طوسی روایت وصیت را در ضمن روایات خاصه آورده است یعنی شیخ طوسی آنان را از خاصه (شیعه) می‌داند و در کتاب الغیبة گفته است: «و اما آن چه از راویان خاصه وارد شده است بیشتر از آن است که شمارش شود و ما تعدادی از آنها را ذکر می‌کنیم.» (غیبة الشیخ الطوسی: 137). سپس بعد از نقل روایات خاصه که از جمله آنها وصیت است می‌گوید: «و اما آن چه دلالت بر صحت این احادیث می‌کند، آن است که شیعه آنها را به حد تواتر از گذشتگان به آیندگان نقل کرده‌اند و راه درست دانستن آن در کتب امامیه در نصوص امیر المؤمنین علی (ع) موجود است، و این تنها راه است.» (غیبة الطوسی: ص 156).

ويمكن مراجعة كتاب (انتصاراً للوصية) للشيخ ناظم حفظه الله في إثبات أن رواية الوصية شيعة بالتفصيل.

أما الحكم بصدق الرواة أفراداً - ونحن يكفينا الصدق - فلا نحتاج فيه غير أنه لم يثبت بدليل شرعي أن أحدهم مقدوح فيه، فالمؤمن صادق فيما يقول حتى يثبت كذبه بدليل شرعي.

و مراجعه به کتاب «پیروزی برای وصیت» نوشته شیخ ناظم حفظه الله، در اثبات این قضیه که همه راویان وصیت، شیعه هستند، امکان پذیر است. اما برای حکم به صداقت تک تک این راویان، ما اکتفا به صداقت آنان می‌کنیم. و نیازی نداریم که جز این تصور کنیم مگر آن که با دلیل شرعی اثبات گردد که یکی از آنان دروغگو است. آری مؤمن در آن چه می‌گوید راستگو است، مگر آن که با دلیل شرعی خلاف آن اثبات گردد.

فهم لا يقولون إن المؤمن كاذب حتى يثبت صدقه، ومن يقول هذا فكلامه يعني أنه يفسق أتباعه ويعتبرهم كذابين حتى يثبت كل فرد منهم صدقه بدليل؟!

پس آنان نمی‌گویند که مؤمن، دروغگو است مگر آن که با دلیل شرعی، صداقتش اثبات گردد و هر که چنین بگوید یعنی این که پیروانش را فاسق می‌شمرد و دروغگو حساب می‌کند مگر آن که با دلیل، صداقت تک تک آنان را اثبات کند؟

أما من يقول منهم: إن المؤمن مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، ويريدون أنه لا يعرف حاله الظاهري صادقاً أو كاذباً إلا بدليل شرعي. فقولهم هذا مخالف للقرآن ولنهج الرسول وسأعه من المؤمنين وتصديقه للمؤمنين دون أن يفحص عن أكثر من إيمانهم، والآية القرآنية التي تبين سيرة الرسول في هذا الأمر واضحة جلية قال تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (التوبة: 61)، أي أن المعارضين على فعل رسول الله محمد (ص) قولهم كقول هؤلاء بجهولية حال المؤمن وعدم الاعتماد على قوله حتى يثبت أنه صادق بدليل، فهم ينتقدون الرسول محمداً (ص) لسماعه

وتصديقه كلام أي مؤمن ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، أي أن محمداً (ص) يسمع لكل مؤمن ويصدقه فيما يقول ولا يقول إن المؤمن مجهول الحال أو كاذب حتى يثبت صدقه، بل عند الرسول - كما في الآية - المؤمن صادق حتى يثبت كذبه ﴿قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾: أي يصدق المؤمنين.

اما برخی از آن‌ها می‌گویند مؤمن، مجهول الحال است تا آن که صداقتش ثابت گردد و می‌خواهند بیان کنند که حال ظاهری او چه راست‌گو و چه دروغگو، مشخص نیست مگر آن‌که با دلیل شرعی مشخص گردد. پس سخن اینان، مخالف قرآن و منش رسول در شنیدن سخن مؤمنین و تأیید آن بدون تفحص درجه ایمان آن‌ها است.

و آیه قرآنی که این منش رسول (ص) را بیان می‌کند بسیار واضح است. خدای متعال فرمود: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾⁽⁸⁾ (و از آنان کسانی هستند که نبی را می‌آزارند و می‌گویند او ساده لوح است. بگو ساده‌لوحی که به خدا و مومنین، ایمان دارد، برای شما بهتر است و او رحمتی برای مومنان شماست و آنان که رسول الله را می‌آزارند، عذابی دردناک خواهند داشت).

یعنی اعتراض کنندگان بر کردار رسول الله محمد (ص)، سخنانشان مانند سخن کسانی است که می‌گویند مومن، مجهول الهویه است و نمی‌توان بر سخنش اعتماد کرد مگر پس از آن که صداقتش با دلیل اثبات گردد، پس آنان در حقیقت، روش رسول، محمد (ص) را در شنیدن سخن هر مؤمنی و تصدیق آن نقد می‌کنند:

﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. (و می‌گویند او ساده لوح است، بگو ساده لوحی که به خدا و مومنین، ایمان دارد برای شما بهتر است).

و این آیه یعنی اینکه محمد (ص) سخن هر مومنی را می‌شنید و تصدیق می‌کرد و نمی‌گفت مؤمن، مجهول الهویه یا دروغ‌گو است تا خلافتش ثابت شود بلکه نزد رسول، همان گونه که در آیه مشخص است، سخن هر مؤمنی، راست است تا آن که خلافتش ثابت گردد.

﴿قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. (بگو ساده لوحی که به خدا و مومنین ایمان دارد برای شما بهتر است).

﴿وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (و به مومنین، ایمان دارد). یعنی مؤمنین را راست‌گو می‌پندارد.

وهذا الحكم القرآني بصدق المؤمن ظاهراً وليس بجهولية حاله كما يدعون يكفيننا؛ حيث إن رواية الوصية شيعة مؤمنون، والمؤمن صادق ظاهراً كما في القرآن، وهذا فروة الوصية شيعة صادقون ظاهراً، وهذا يثبت صحة سندها لمن يلتزمون بمسألة السند وتصحيحه ويعتمدون ويعولون عليها، أما مسألة باطن المؤمن وكونه صادقاً أو كاذباً على الحقيقة فهذه مسألة لم يكلف الله بها الناس ولا يعلمها غير رب الأرباب العالم بالباطن ومن يشاء أن يعلمه.

و این حکم قرآنی مبنی بر تصدیق مؤمن است و نه مجهول الهویه بودن او آن گونه که آن ها ادعا می کنند. پس به این دلیل، صداقت راویان وصیت برای ما کافی است؛ زیرا همی راویان وصیت، مؤمن شیعه هستند. و مؤمن در ظاهر راستگو است، همان گونه که در قرآن تبیین شده است و به این ترتیب راویان وصیت، در ظاهر، شیعه‌ی راستگو هستند و این مطالب، صحت سند وصیت را برای کسی که پایبند به درستی سند است و بر درستی سند اعتماد می کند، اثبات می نماید. اما مسأله باطن مؤمن، چه راستگو و چه کذاب، مسأله‌ای است که خدا مردم را به دانستن آن مکلف نکرده است و جز رب الارباب که دانا به باطن همگان است و جز آن که خدا بخواهد تا به او یاد بدهد، کسی دیگر از آن با خبر نیست.

أعتقد ما تقدم كافيًا، ولكن للزيادة أضيف أن قولهم بأن المؤمن كاذب ظاهراً حتى يثبت صدقه أو مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، مخالف لسماحة شريعة الإسلام، ويلزم منه تعطيل المحاكم الشرعية والقضاء والإيقاعات والعقود في كثير من الأحيان؛ حيث لا تستطيع التوصل إلى شاهد على الزواج والطلاق والمرافعات إلا بشق الأنفس، هذا إن حصل تسامح في شرط ثبوت العدالة والصدق عندهم وإلا فلا تثبت عدالة أحد إلا عند الفاحص والمدقق نفسه بناءً على قولهم بأن العدالة والصدق لا تثبت إلا بالفحص والتدقيق، فالفاحص والمدقق نفسه يحتاج من يشهد له بالعدالة والصدق لتقبل شهادته عند غيره بحق شخص آخر، وهكذا فالأمر يتسلسل ويبطل، فلا يمكن أن تثبت بهذا الطريق عدالة أحد إلا من شهد له حجة من حجج الله ثبتت حجته بالدليل أو تثبت للفاحص نفسه فقط، ولا يمكن أن يفحص القاضي الشرعي عدالة كل الناس بنفسه، إذن تعطلت الشهادة عند القضاة في الإسلام.

معتقدم آن چه بیان شد، کافی است ولی برای توضیح بیشتر اضافه می کنم، سخن آن ها مبنی بر آن که مؤمن، دروغگو یا مجهول الهویه است تا آن که با دلیل صداقتش روشن گردد، مخالف روش مسامحانه مذهب اسلام است و با استناد به آن، باید همه محاکم شرعی و قضایی و قراردادهای یکطرفه و دو طرفه را در بیشتر حالات تعطیل کرد؛ زیرا جز با سختی بسیار نمی توان به شهادی بر ازدواج و طلاق و درگیری ها رسید. و این در حالی است که باید قدری از تسامح را در اثبات عدالت و صداقت شاهدان در نظر بگیریم و اگر جز این باشد، صداقت و عدالت احدی مگر به وسیله بررسی دقیق ثابت نمی شود و خود این بررسی کننده نیز بر اساس نظر این ها، عدالت و صداقتش جز با تحقیق و جستجو اثبات نمی گردد. پس جستجوگر و تحقیق کننده، خودش برای آن که عدالت و صداقتش اثبات گردد، نیازمند شهادت دیگری است تا به این وسیله شهادتش در نزد دیگری پذیرفته شود و این

امر به این ترتیب به صورت تسلسل در می آید و باطل می شود. پس به این ترتیب، عدالت احدی را نمی توان اثبات کرد، مگر آن که حجتی از حجت های خدا که حجیتش با دلیل اثبات شده است، بر عدالتش شهادت دهد و یا این که تحقیق کننده به نتیجه ای برسد که فقط برای خودش معتبر باشد و نه دیگری. ممکن نیست که قاضی شرع، عدالت هر انسانی را شخصاً اثبات کند و آنگاه شهادت دادن نزد قضات، کلاً در اسلام باطل می شود.

إذن، فتوهم بمجهولية حال المؤمن يجعل من العسير تحصيل الشهادات في المحاكم وما شابه من قضايا العقود والإيقاعات، فتوهم باطل ومخالف لسيرة الرسول محمد (ص) والأئمة (ع) وللإسلام وسياحته وللقرآن ويسر أحكامه.

وأضيف: إن قولهم بمجهولية حال المؤمن يلزم منه عدم الاعتماد على سوق المؤمنين فضلاً عن سوق المسلمين، بينما الروايات اعتبرت الاعتماد على سوق المسلمين جائزاً، وفقهاؤهم يفتون بهذا.

أي أن الروايات عن الأئمة (ع) اعتبرت المسلم صادقاً في قوله بذكاة السمك والذبائح وما شابه، فما بالك بالمؤمن !!؟

بنابراین سخن آن ها مبنی بر مجهول الهویه بودن مؤمن، قبول گواهی در محاکم و موارد مشابه، در برخوردها و عقود، را بسیار سخت می کند. آری! پس، سخن آن ها باطل و مخالف سنت رسول، محمد (ص) و ائمه (ع) و مخالف اسلام و آسان بودن آن و مخالف قرآن و آسانی احکامش است.

و اضافه می کنم که سخن آن ها مبنی بر مجهول الهویه بودن مؤمن، موجب عدم اعتماد بر بازار مؤمنین و مسلمین نیز می شود و این در حالی است که روایات بیان می کند که جایز است بر بازار مسلمین اعتماد کرد و فقهای آن ها در این مورد فتوی می دهند. یعنی روایات وارده از ائمه (ع)، حکم بر راستگویی مؤمن درباره ذبح شرعی قربانی و حلال بودن ماهی و موارد مشابه آن را می دهد. پس چرا در مورد مؤمن این گونه قضاوت می کنند؟؟

إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه.

بنابراین درست آن است که به صداقت مؤمن حکم کنیم مگر آن که دلیلی قطعی بر دروغ او بیایم.

أما من يصرون بعد هذا البيان على أن المؤمن مجهول الحال أو فاسق حتى تثبت عدالته أو صدقه فهذا شأنهم وهو عناد وتحكم بلا دليل، بل الدليل قائم على أن المؤمن صادق ويصدق في قوله. وليسمع أتباعهم قولهم وليعرفوا أنهم فسقة ونكرات مجهولو الحال وغير صادقين عند فقهاء الضلال حتى وإن أثبتوا أنهم مؤمنون؛ حيث يلزمهم فقهاء الضلال أن يثبت كل فرد منهم عدالته والتي لا يمكن ثبوتها على طريقتهم بدليل منطقي صحيح، حيث لو قالوا تثبت عدالة الشخص بشهادة عدول أو عدلين له فهو لاء العدول يحتاجون لشهادة أيضاً وهكذا يتسلسل الأمر ويبتل.

اما آنان که پس از این بیان، باز اصرار بر مجهول الهویه بودن مومن یا فسق او می‌کنند، مگر آن‌که با دلیل، عدالت و صداقتش اثبات گردد، این شأن خود آن‌هاست و عناد و اصرار بدون دلیل است بلکه دلیل اقامه گردید که مؤمن، راستگو است مگر آن‌که خلافش ثابت شود.. و به این ترتیب در نزد فقهای گمراه، پیروان آن‌ها، باید سخن آنان را بشنوند و باید آنان را به عنوان فاسق و ناشناس و دروغ‌گو بدانند و حتی اگر ایمان آن‌ها را ثابت کردند، بر اساس آن‌چه فقهای گمراه می‌گویند، باید عدالت هر کدام را هم به شهادت افراد عادل یا دو نفر عادل، اثبات کنند و این عادلان نیز برای اثبات عدالتشان باید افرادی دیگر بر آن‌ها شهادت دهند و به این ترتیب موضوع به تسلسل می‌رود و باطل می‌شود.

وفوق كل ما تقدم، فهؤلاء الذين يتبحون بعلم الرجال ليس لديهم مادة رجالية أصلاً في الجرح والتعديل تغطي عدداً معتداً به من صحابة محمد وآل محمد (ع) ليحق لهم أن يتكلموا في الجرح والتعديل، فهم أصلاً فاقدون لمادة الجرح والتعديل المعتد بها حيث هناك مئات الآلاف من صحابة الرسول والأئمة (ع) وليس لديهم في كتب رجال المتقدمين سوى ذكر عدد قليل جداً من هؤلاء، وإذا كان الحال هذا فأي رواية لا تعجب بعضهم ولا توافق أهواءهم يمكنهم ردها بسهولة بحجة أن هذا الراوي مجهول الحال أو لم يذكر في كتب رجال المتقدمين، في حين أن الأثرية لم يذكروا، وفي حين أن الحقيقة التي لا يعلمها عامة الناس: أن هؤلاء أصلاً ليس لديهم مادة توثيق معتد بها منطقياً يتحاكون لها. ومن يريد التفصيل أكثر يمكنه الرجوع إلى ما فصله شيخنا ناظم حفظه الله في هذا الأمر. والحمد لله رب العالمين).

و بالاتر از آن‌چه ذکر شد، این‌هایی که به علم رجال افتخار می‌کنند، نزدشان اصلاً حدیث معتبر رجالی دربارهی کم کردن یا کنار گذاشتن روایات، وجود ندارد که بر اساس آن، تعداد قابل توجهی از صحابه‌ی محمد و آل محمد (ع) را شامل شود که شایسته آن باشند تا دربارهی این کم کردن یا زدودن، صحبت کنند. آری! آنان اصلاً فاقد اصلی در روش زدودن یا کم کردن احادیث هستند؛ زیرا رسول الله (ص) و ائمه (ع)، صدها هزار صحابه داشته‌اند، در حالی‌که در نزد آن‌ها در کتب رجال تعداد حقیقتاً کمی از آن‌ها ذکر شده‌اند و آنگاه که این چنین است، می‌توانند هر روایتی را که مایه‌ی شگفتی آنان نشود یا با میل و هوای نفس آنان در تعارض باشد، به سادگی رد کنند با این دلیل که این راوی مجهول الحال است یا آن‌که در کتاب‌های گذشته‌ی رجال موجود نیست، در حالی‌که بیشتر راویان حدیث، اصلاً نامشان ذکر نشده است. آن‌چه عامه مردم نمی‌دانند آن است که این‌ها اصلاً هیچ وسیله‌ای مطمئن در نزدشان نیست که با آن حکم کنند و هر که تفصیل بیشتر بخواهد می‌تواند به آن‌چه شیخ ناظم در این زمینه برشمرده، مراجعه کند. و سپاس و ستایش شایسته خدا است که رب جهانیان است.

إذن، وقتك الله:

بنابراین (خدا به تو توفیق دهد):

نحن: أثبتنا مجتنباً بالدليل الشرعي والعقلي وهي منشورة في الكتب وآخرها كتاب الوصية المقدسة، ولا يوجد عندهم رد غير الكذب وغير حرفة العاجز وهي الطعن في سند الوصية المتواترة والمقرونة وفوق هذا فإنّ سندها قد صحّحه الطوسي بوصفه رجالها بأنهم خاصة، وهم وكل العلماء المتأخرين عيال على أقوال الطوسي في الرجال، وليس لهم رد قول الطوسي في الرجال بناءً على قول المتأخرين وإلا لنسف حتى الفتات الذي بين أيديهم ويسمونه علم رجال، فحقيقة قول المتأخرين في الرجال إنه والعدم سواء طالما أنه مجرد قول خالٍ من الدليل الشرعي.

ما دليمان را با حجت شرعی و عقلی اثبات کردیم و آن در کتاب‌های گوناگون منتشر شده است، و آخرین آن کتاب «وصیت مقدس» است و آنان ردی بر این کتاب‌ها جز دروغ و طعنه که کار انسان عاجز است، در سند متواتر وصیت ندارند و بالاتر از آن، این است که درستی سند وصیت را شیخ طوسی با این بیان که رجال آن خاصه هستند، تأیید کرده است و آنان و همه علمای سال‌های اخیر بر سخنان شیخ طوسی در رجال اعتماد می‌کنند و بر اساس سخن متأخرین، سخن شیخ طوسی را رد نمی‌کنند و اگر جز این کنند، ما بسیاری از مطالبی را که در نزد آنها است و آن را علم رجال می‌خوانند، به چالش می‌کشیم.

هم: عاجزون عن إعطاء دليل شرعي أو عقلي على عقيدة التقليد عندهم والتي يبنون عليها دينهم المرجعي، فلا توجد عندهم آية قرآنية محكمة الدلالة ولا رواية قطعية الصدور قطعية الدلالة، ولا يوجد عندهم دليل عقلي تام، فقاعدة وجوب الرجوع إلى العالم التي يقدمونها لا تنطبق عليهم؛ لأنهم في أحسن أحوالهم يقدمون ظناً فهم ظنون، والحقيقة إنهم في بعض الأحيان لا يقدمون غير أوهام مثل أحكام الصلاة في المناطق القريبة من القطب، بل إنّ بعض هؤلاء الذين يسمون أنفسهم مراجع لا يفهمون ما يقال لهم، ففي حين أننا نطالبهم بدليل على عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم، نجدهم يقدمون دليلهم على أنه الرجوع إلى المتخصص! وهذا القول في أحسن أحواله يعني الجواز وليس الوجوب، وحتى الجواز فيه نقاش. ومعنى تقديمهم هذا القول كدليل عقلي أنهم إما لا يفهمون ما نقول لهم، أو أنهم يقرّون بأنّ عقيدتهم بدعة وباطلة وبلا دليل وتنازلوا عن عقيدة الوجوب بعد أن بيّنا بطلانها لهم إلى عقيدة الجواز أو الاستحباب، وإذا كان الأمر كذلك فعليهم أن يعلنوا تنازلهم عن عقيدتهم الباطلة وانتقالهم من الوجوب إلى الجواز لكي ننقل نقاشنا معهم إلى هذا المقام ونناقش عقيدتهم الجديدة.

آنان از آوردن دلیل شرعی و عقلی بر عقیده‌ی تقلید و مبنای دین مرجعیت عاجزند و هیچ آیه‌ی قرآنی با دلالت محکم و روایتی با صدور قطعی و دلیل عقلی محکم ندارند.

پس قاعده‌ی واجب بودن رجوع به عالم که آنان پیش می‌کشند، در بیشتر حالات بر آنان منطبق نمی‌شود؛ زیرا آنان در بیشترین حالاتشان این را با گمان پیش می‌کشند و حقیقت آن است که اینان در بعضی وقت‌ها، جز گمان و توهم نمی‌آورند، مانند احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب. بلکه بعضی از این‌ها که خود را مرجع می‌دانند، توان درک آن چه را که در موردشان گفته می‌شود ندارند، پس ما از آنان می‌خواهیم که دلیلی بر عقیده‌شان مبنی بر

و جوب تقلید غیر معصوم بیاورند. می بینیم که آنان دلیل می آورند که این مطلب، رجوع به متخصص است! و این سخن در بهترین حالاتش یعنی جواز این کار وجود دارد نه این که این کار واجب است، البته حتی جواز این کار هم مورد مناقشه است و معنی این که این سخن را به عنوان دلیل عقلی پیش می کشند، آن است که آن چه را ما به آن ها می گوئیم نمی فهمند، و یا آن که اقرار بر باطل بودن عقیده شان و بدعتی بودن دلیل دارند و پس از آن که بطلان عقیده شان را بیان کردیم، از عقیده ی اولشان مبنی بر وجوب تقلید به مجاز بودن تقلید و مستحب بودن آن پایین می آیند و آن گاه که چنین باشد، پس عقیده شان را در پایین آمدن از عقیده ی باطل و انتقال عقیده از وجوب تقلید به مجاز بودن آن، بیان کنند تا با آنان در این مقام و با این عقیده ی جدیدشان مناقشه کنیم.

بريك كيف لعقل يخاف الآخرة أن يترك هذه الحقيقة التي يقدمها له أحمد الحسن، ويتمسك بأوهام وجهالات يقدمها من يسمون أنفسهم مراجع؟ والله، أنا أشفق على حال هؤلاء الذين يسمون أنفسهم مراجع وما هم فيه من ضعف وركة وعجز عن الدفاع عن عقيدتهم التي انهارت بفضل الله وتوفيقه لنا، وأدعوهم أن يراجعوا أنفسهم، فكلنا للموت سائرون وسنسال ويُسالون، ولا أعتقد أن المناصب والزعامة الدينية تستحق كل هذا العناء، وأن يبيعوا لأجلها آخرتهم ويختاروا طريق الضلال عن علم ويضللون الناس ويوؤوا بغضب الله ونقمته. فليتقوا الله في الناس المساكين الذين يضلونهم ويعدونهم عن الحق بالكاذب وأوهام لا حقيقة لها ولا دليل عليها مثل كذبة عقيدتهم في وجوب تقلید غير المعصوم].

سوگند به پروردگارت! چگونه عاقلی که از آخرت در هراس است، حقیقتی که احمد الحسن برایش عرضه کرده را رها می کند، و به اوهام و نادانی کسانی که خود را مرجع نامیده اند، چنگ می زند. به خدا سوگند! من دلم به حال این هایی می سوزد که خود را مرجع می خوانند، با این حال در مقام دفاع از عقیده شان این چنین عاجز و ناتوانند و امروز به فضل خدا و توفیق او نسبت به ما، این عقیده منهدم گشته است و آنان را دعوت می کنم تا به وجدان خویش مراجعه کنند. پس همه ی ما به سوی مرگ در حال حرکت هستیم و از ما و آنان سؤال خواهد شد. و معتقد نیستم که زعامت و رهبری دینی این قدر ارزشمند باشد که انسان خود را به رنج بیفکند و به خاطر آن، آخرت خود را بفروشد و راه گمراهی از علم را برگزیند و مردم را گمراه کرده و به غضب خدا و خشم او گرفتار شود. پس باید در مورد انسان های بیچاره ای که گمراهشان کرده اند و با دروغ ها و گمان های بدون حقیقت و بی دلیل، آنان را از حق دور نموده اند، از خدا بترسند و مثال آن، دروغ بودن عقیده شان بر وجوب تقلید از غیر معصوم می باشد].

المحطة الخامسة:

شيء من سيرته (ع) مع أنصاره والناس

از سیره‌ی سید احمد الحسن (ع) با انصار و مردم

أنتم كفيتموني مؤنتهم!

هذه كلمة للسيد احمد الحسن (ع)، يشهد فيها لأنصاره الذين يبتنون حقه للناس، ويلاقون في سبيل ذلك شتى صنوف الأذى من الكثير منهم، كالاستهزاء والسخرية والسب، وما شابه:

شما مرا از خواسته های آنان کفایت کردید!

در این کلام سید احمد الحسن (ع) شهادتی برای انصارش می‌باشد، کسانی که حق را برای مردم بیان می‌کنند و در راه آن از صنف‌های مختلف بسیار، با انواع دشنام‌ها و آزارها مواجه می‌شوند هم‌چون، مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتن، دشنام و مشابه آن:

[أعانكم الله على هؤلاء، والله أنا لم أواجههم، أتم كفيتموني مؤنتهم، ولكن - والله - أحياناً أجلس أبكي على ما حصل مع علي (ع)، وأمثال هؤلاء الذين يواجهونكم اليوم يتفازون فوق رأسه، يقولون له: كم شعرة بلحيتي، ومن هذه التوافه].

[خداوند شما را بر آنان یاری دهد. به خدا سوگند که هرگز با آنان مواجه نمی‌شوم که شما مرا از درخواست‌هایشان، کفایت کردید، اما_ به خدا سوگند_ برخی اوقات می‌نشینم و بر آن چه که بر علی (ع) اتفاق افتاده، می‌گریم و امثال اینان که امروز با شما مقابله می‌کنند، قبل از آن، بالای سر او می‌پریدند و بدو می‌گویند: تعداد موهای ریش من چند تاست و دیگر سخنان بیهوده].

لیکن کلّ واحد منكم أمة!

سأقل الآن كلمة للسيد أحمد الحسن (ع) لأنصاره الكرام.

أما قصتها: فهي أنّ أحد الأنصار كان قد تأخّر في إيمانه بدعوة الحق المباركة، فكتب إلى السيد أحمد الحسن (ع) يعتذر عن تأخّره في نصرته وتلبية دعوته، ويرجوه متوسلاً بأُمّه فاطمة الزهراء عليها السلام أن يدعو له ولأهل بيته، وأنهم إن كانوا من الأشقياء أن يمحو الله اسمهم من سجل الأشقياء ويكتبه في سجل السعداء ببركة محمد وآل محمد صلوات الله عليهم أجمعين.

ولما كانت إجابة السيد (ع) عامة باعتقاده، ارتأى بثّما لجميع المؤمنين عسى وأن تصادف قلباً واعياً لها، ويكون كما يريد حجة الله وخليفته.

وهذا نص كلامه (ع):

هر کدام از شما امت (قیام کننده) باشد.
قصه:- یکی از انصار در ایمان آوردن و پیوستن به دعوت مبارک، تاخیر کرده بود، و به سبب تاخیرش از نصرت و یاری حق و اجابت ایشان عذر خواهی کرده و از امام علیه السلام خواهشمندانه و متوسلانه به مادرش حضرت زهرا علیها السلام در خواست میکند که برای او و خانواده اش دعا کنند و اینکه اگر از اشقیا بودند، خداوند نام آنان را از دیوان اشقیا پاک کرده و در سعادتمندان ثبت کند.
این متن کلام سید ع میباشد:

[بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلّم تسليماً

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

أسأل الله أن يوفقكم لكلّ خير ويجنبكم كلّ شر، وما قدرى أنا العبد المسكين الراجي مغفرة ورحمة ربه لأقول إنّ هذا سعيد وذاك شقي.

از خداوند مسئلت دارم که توفیق هر خیری را به شما عطا کرده و شما را از هر شری دور بدارد. من بنده ی مسکین امیدوارم به مغفرت و رحمت خدایش، در مقامی نیستم که بگویم این سعادتمند است و دیگری شقاوتمند.

جئت لأشهد للحق ولأبين طريق الحق، جئت لأقض هيكل الباطل وأبني بحول الله وقوته وبمعوثة المؤمنين به سبحانه هيكل الحق، بل أنا علامة من علامات الطريق، فإياكم أن تنشغلوا بالعلامة، وتغفلوا عن الغاية والغرض، فغايتم الوصول وغرضكم المعرفة، بل أرجو من الله ومنكم أمها السادة الأبرار أن تكونوا أتم كذلك علامات في طريق الله، وبمنزلة الأدلة في الفلوات، هداة إلى الحق، إلى الله سبحانه ترشدون من ضلوا الطريق.

كونوا على يقين كامل أن الله سبحانه معكم دائماً، اخلصوا لله سبحانه، وكل واحد منكم ليحمل الحق وحده لا يرى معه إلا الله، وليقاتل الباطل كله باليقين، هكذا ليكن كل واحد منكم أمة.

من آمدهام تا به حق شهادت دهم و راه حق را آشکار سازم، آمدهام تا هيكل باطل را نابوده کرده و با حول و قوهی الهی و به یاری مؤمنینش، هيكل حق را بسازم. من نشانه‌ای از نشانه‌های راه می‌باشم پس برحذر باشید از این‌که به نشانه مشغول شوید و از هدف و غایت خود، غافل گردید. پس هدف و غایت شما، رسیدن به معرفت باشد. بلکه از خداوند و شما ای سروران نیکوکار، مسئلت دارم که شما خود، نشانه‌هایی در راه الهی باشید و به منزله‌ی راهنمایان در فلات‌ها، هدایتگران به سوی حق، به سوی خداوند سبحان کسانی که در راه مانده و گمراه شدند راهدایت کنید. یقین کامل داشته باشید که خداوند سبحان، همواره با شماست، برای خدا اخلاص پیشه کنید و هر کدام از شما، به تنهایی حق را بر دوش بگیرد و همراه خود کسی جز خدا را نبیند و با یقین با تمام باطل مبارزه کند، این چنین هر کدام از شما امت قیام‌گر باشد.

إِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّكِلُوا عَلَى أَحَدٍ، إِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّكِلُوا عَلَى أَحْمَدِ الْحَسَنِ الْعَبْدِ الَّذِي يَمُوتُ، بَلْ لِيَكُنْ تَوَكُّلَكُمْ عَلَى الرَّبِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَالْتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (إبراهيم: 12)، فَنَعَمَ الرَّبُّ بِكُمْ؛ لِأَنَّهُ الْكَرِيمُ الَّذِي يُعْطِي نَفْسَهُ لِلْمُتَّقِينَ الْمُوقِنِينَ الْمُخْلِصِينَ، جَاهِدُوا فِي اللَّهِ وَعَمَلُوا أَنْ تَكُونُوا كَذَلِكَ؛ لِيَسْتَيْقِظَ بِكُمْ النِّيَامُ وَيُحْيِيَ الْمَوْتَى، وَلِيَرَى بِكُمْ الْعَمِي وَيَسْمَعَ الصَّمَّ، لِيَكُنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ عَلَى يَقِينٍ كَامِلٍ أَنَّهُ لَوْ حَمَلَ الْحَقُّ وَحْدَهُ وَقَاتَلَ الْبَاطِلَ وَحْدَهُ لَانْتَصَرَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ.

برحذر باشید از این‌که بر دیگری تکیه کنید، برحذر باشید از این‌که بر احمد الحسن تکیه کنید، بنده‌ای که می‌میرد، بلکه توکل‌تان بر خدایی باشد که هرگز نمی‌میرد. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَالْتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾⁽⁹⁾ (و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند). پس چه خوب خدایی است، خدای شما؛ زیرا او کسی است که نفس خود را به متقین با یقین و مخلصان، تقدیم می‌کند. در راه خدا جهاد کنید و عمل کنید که آن‌گونه شوید؛ تا خفتگان را به وسیله‌ی شما، بیدار و نابینا را بینا و ناشنوا را شنوا سازد. هر کدام از شما بر یقین کامل باشد که اگر به تنهایی حق را به دوش گیرد و به تنهایی با باطل به جنگ برخیزد، به تنهایی به وسیله‌ی خداوند پیروز می‌گردد.

فهنيئاً لكم جهادكم مع الحق سبحانه، وهنيئاً لكم محاربتكم للباطل.

والحمد لله الذي منّ عليّ وعزّني وجمعني بكم أيها السادة الكرام البررة، إنّ فضل الله عليّ عظيم، وأملّي أنّ الكرام
أنصار الحق يتفضّلون عليّ بدعائهم.

والحمد لله الذي لم يجعلني جباراً شقيماً.

واستغفر الله لي ولكم.

پس جهادتان در رکاب حق، و جنگتان با باطل، گوارای وجودتان باد.
و حمد و سپاس خداوند که بر من منت نهاد و مرا در میان شما ای سروران بزرگوار نیکوکار، معرفی و جمع کرد.
همانا فضل خداوند بر من بزرگ است و آرزو دارم که انصار حق، بزرگواران بوسیلهی دعا بر من فضل و بخشش
کنند. و حمد و سپاس از آن خداوندی که هرگز مرا ظالم شقاوتمند قرار نداده است. و از خداوند برای خود و شما
طلب استغفار می‌کنم.

المذنب المقصر

أحمد الحسن

20 / ذي الحجة / 1428 هـ. ق .]

من يظن أنه قطع حباله مع الدنيا:

قول عن الدنيا دائماً إنها دار سراب و وهم، ولكن بالرغم من إدراكنا هذه الحقيقة، أو لا أقل سمعنا عنها من خلال النصوص الدينية الكثيرة، لا زالت الحبال موثوقة بها، ولكن قد يخطر في بال بعضنا أنه بدأ يقطع بعضاً منها.

سألت السيد أحمد الحسن (ع) عن ذلك ذات مرة، فقال:

کسی که گمان میکند، ریسمان های تعلقات خود را از دنیا بریده است:

همواره در مورد دنیا می گوئیم که ان، دنیای سراب و توهم است. اما علی رغم ادراکمان از این حقیقت یا حداقل شنیدن در مورد ان از خلال روایات دینی بسیار، هنوز هم ریسمانهای تعلق به ان ما را به خود گرفتار آورده امادر ذهنی از ما خطور میکند که باید شروع به بریدن برخی از این ریسمان ها کرد. یک بار در مورد این امر از سید احمد الحسن علیه السلام سوال نمودم امام فرمودند:

[الإنسان دائماً یبقی یجاهد نفسه وهواه والدنيا وزخرفها والشيطان حتى آخر لحظة من حياته. من يقول إنه قطع حباله مع الدنيا فهو كاذب، وقد ابتلي بأمر عظیم یقیده في الظلمة، وهو العجب. فلا بد للإنسان دائماً أن یبقی یلوم نفسه ويعتبر نفسه مقصراً وظالماً ومدنّباً، نحن نعمل ولكن لا یقیم عملنا، یوجد من یقیم أعمالنا، یوجد من یدین [.

(انسان همواره در حالی که با نفس خود در مقابل دنیا و زینت و زیور ان و با شیطان تا آخرین لحظه از حیاتش، جهاد می کند باقی می ماند و کسی که می گوید ریسمان ها متعلقات خود را از دنیا بریده، دروغ گو است. بلکه به امر بزرگ تر از ان گرفتار شده که او را در ظلمت و تاریکی پیش می برد و مایه ی عجب است، پس بر انسان واجب است که همواره نفس خود را مورد سرزنش و توبیخ قرار دهد و نفس خود را مقصر و گناهکار و ظالم بداند. ما عمل میکنیم اما برای عملمان قیمت نمی گذاریم، کسی هست که عمل ما را می سنجد و کسی هست که به ما تخفیف می دهد).

ولكن هل يعني هذا أنّ الانسان یبقی محبطاً رأسه دائماً، أو یمكنه أن ینظر علامة الرضا في وجه من یدین و یقیم الأعمال ؟

هذا ما خطر في بالي، فسألته عنه، فأجاب (ع):

اما ایا بدان معناست که انسان باید همواره خجالت زده و شرم سار و سر به زمین دوخته باشد یا ممکن است به نشانه ی رضایت و خشنودی کسی که تخفیف می دهد و اعمال را می سنجد، بنگردد؟

این تنها چیزی است که به ذهنم رسید پس از سید علیه السلام پرسیدم و در پاسخ فرمودند:

[هذا أمر يرجع لمن يُدين، فهو إن شاء بشر، وإن شاء لا؛ لعلمه بالنفوس وما يصلحها، أي ربما يخبرك أنك قد أحسنت فيصيبك العجب، فهو أعلم بما يصلحك، قال تعالى: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (يونس: 64).]

(این امری است که به حسابگر باز می گردد، پس او اگر بخواهد، تبسم می کند و یا خیر، زیرا به سبب آگاهی به نفوس و آنچه که برای آنها صلاح است، عمل میکند یعنی اگر به تو خبر دهد که کار نیکی کردی، پس عجب و غرور تو را فرا می گیرد پس او به صلاح دانایان است. خداوند میفرماید:

لهم البشرى فى الحياه الدنيا و الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو فوز العظيم. يونس ٦٤ در زندگى دنيا و در آخرت مرده براى آنان است و وعده هاى خدا را تبديلى نيست اين همان كاميابى بزرگ است).

* * *

نصيحة إلى كل من يتصدى للمناظرة من الأنصار:

هذا نص نصيحة السيد أحمد الحسن (ع) إلى كل من يتصدى للمناظرة وبيان الحق للناس من أنصاره الكرام:

نصحت به تمام انصاری که متصدی امر مناظره می شوند:
این متن نصیحت سید احمد الحسن (ع) به تمام انصار گرامی است که متصدی امر مناظره و بیان حق به مردم می شوند:

إلى وإلى كل من يتصدى للمناظرات من أنصار الإمام المهدي (ع) حفظهم الله

به... و به هر کس که متصدی مناظرات از سوی انصار امام مهدی (ع) - خداوند حفظشان کند - می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

أرجو منك أن تتوكل على الله توكلاً حقيقياً بكلِّ قلبك، ولا تعتمد على فهمك، بل أخلص لله سبحانه وتعالى حتى لا ترى نفسك بل تراه هو سبحانه، هو فقط، عندها تجعل الله ينطق على لسانك ويقول ما يريد بك ويظهر حقه من خلالك.

از تو خواهشمندم که بر خداوند با تمام قلبت توکل حقیقی کنی و به فهم خود اعتماد نکنی بلکه خود را برای خداوند متعال خالص گردان تا جایی که خودت را نبینی و تنها نظاره‌گر خداوند باشی، تنها اوست که بر زبان تو حق را جاری می‌سازد و به وسیله‌ی تو آن چه که می‌خواهد را می‌گوید و از خلال تو، حق خود را آشکار می‌کند.

إياك أن تغتر أو أن تظن بنفسك الظنون ﴿لَا تَصْعَزْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (لقمان: 18)، فمن أنت، ومن أين مبدأك، وإلى أين منتهاك؟ أنت إن ذكرت نفسك وغفلت عن ربك فأنت ظلمة ومبدأك مني ومنتهاك جثة لولا أنها تدفن لتمتى من تعيش معهم اليوم أنك لم تكن، وإن ذكرت ربك وكنت من الذاكرين في كل حال وآن فأنت نور وروح قدسية تمشح بها الملائكة وتتبرك بالدنو والاقتراب منها؛ حيث إن مبدأك ومنتهاك هو الله سبحانه وتعالى علواً كبيراً، فانظر في أمرك وتدبر حالك واختر من تريد أن تكون.

بر حذر باش از این که مغرور شوی یا در مورد خودت ظن و گمانی کنی. **لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَشْ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**.⁽¹⁰⁾ (فَخُورٍ و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد).

پس تو کیستی و مبدآت کجاست و مقصدت کجاست؟ اگر نفس خود را به یاد آری و از یاد خدا غافل شوی پس تو ظلمت و تاریکی هستی و مبدآت منی (آب جهنده) و مقصدت مُردار است که اگر دفن نمی شد کسانی که امروز با آنان زندگی می کردی، آرزو داشتند که تو هرگز نبودی و اگر پروردگارت را به یاد آوردی و در هر حال از یاد کنندگان او بودی در آن هنگام است که تو نور و روح قدسی هستی که ملائکه با آن مصافحه می دهند و از نزدیکی و همنشینی با آن تبرک می جویند. به حیث این که مبدأ و مقصدت خداوند [پاک و] منزّه و والاتر است، پس در امرت نظر کن و در حالت تدبر کن و انتخاب کن که می خواهی کدام باشی.

اللّٰهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ يَجِبُكُمْ، وَلِهَذَا فِإِنْ غَفَلْتُمْ عَنْ ذِكْرِهِ وَظَنَنْتُمْ أَنَّكُمْ قَادِرُونَ وَمَنْتَصِرُونَ بِأَنْفُسِكُمْ وَيَقْدِرْتُمْ فَإِنَّهُ لَنْ يَتْرُكَكُمْ لِلشَّيْطَانِ لَيْسَتْ حُودُ عَلَيْهِمْ، بَلْ يَذْكُرْكُمْ وَيُنَبِّئُكُمْ كَمَا ذَكَرَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَبِتَّبَهُم بِالْهَزِيمَةِ وَالْإِنكسَارِ أَمَامَ الْأَعْدَاءِ وَالْكَفَّارِ، وَهَا أَنْتُمْ تَذْكُرُونَ أَحَدٌ وَحُنَيْنًا عِنْدَمَا ظَنَّ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَى النَّصْرِ بِأَنْفُسِهِمْ وَغَفَلُوا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَذَكَرَهُمْ بِهِ سَبْحَانَهُ، عِنْدَمَا جَعَلَهُمْ يَذُوقُونَ طَعْمَ الْإِنكسَارِ وَالْهَزِيمَةِ، وَهَذَا لِأَنَّ النَّصْرَ الْحَقِيقِيَّ هُوَ الْإِنتِصَارُ عَلَى النَّفْسِ وَالْإِخْلَاصَ لِلَّهِ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَابَسَتْ مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ (التوبة: 25).

خداوند متعال شما را دوست می دارد و به همین سبب از یاد او غافل شدید و گمان کردید که (بدون او) بر همه چیز توانا بوده و با قدرت خود پیروز هستید. (با این وجود) او شما را ترک نمی کند تا طعمه شیطان شوید، بلکه شما را متذکر ساخته و هوشیارتان می کند همان گونه که کسانی قبل از شما را متذکر ساخت و آنان را نسبت به شکست خود در مقابل کفار و دشمنان شان، متذکر ساخت و اینک شما احد و حنین را به یاد می آورید، آن هنگام که مسلمانان گمان کردند که (بدون حمایت خدا) به تنهایی در جهت پیروزی قادرند و از یاد خدا غافل شدند، پس آنان را مورد رحمت قرار داد و آن زمان که طعم تلخ شکست را چشیدند، نسبت به غفلتی که کردند، متذکرشان ساخت. بدین سبب است؛ زیرا پیروزی حقیقی، پیروزی بر نفس می باشد و اخلاص تنها برای خداوند متعال است: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَابَسَتْ مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ (11) (قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و [نیز] در روز حنین آن

10 - لقمان: ۱۸.

11 - التوبة: ۲۵.

هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید).

فَإِيَّاكَ أَنْ تَفْرَحَ بِنَصْرِ حَقِّقَتَهُ، اللَّهُمَّ إِلَّا إِنْ كَانَ فِرْحَكَ لِانْتِصَارِ دِينِ اللَّهِ وَلَيْسَ لِنَفْسِكَ وَبِنَفْسِكَ، وَتَذَكَّرَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ (القصص: 76)، وَقَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (الحديد: 23).

پس بر حذر باش از این که به پیروزی که حاصل شد، شادمان شوی، اگر چنین کردی، شادیت برای پیروزی دین خدا باشد نه برای نفس خود و به نفس خود (به قدرت خودت شادمان نشو) و فرموده‌ی خداوند را متذکر باش: ﴿لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾⁽¹²⁾ (شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد). و نیز می‌فرماید: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾⁽¹³⁾ (تا بر آنچه از دست‌شما رفته‌اندوه‌گین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد).

وَاعْلَمُوا سَدَدَكُمْ اللَّهُ، أَنْ مِنْ أَرَادَ شَيْئًا أَعَدَّ لَهُ عِدَّتَهُ، فَكُونُوا جَمِيعًا كَالْبَنِيَانِ الْمَرْصُوعِ وَأَعِدُوا الْعِدَّةَ، وَهَيِّتُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ الْجَادِّ وَالْإِخْلَاصِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَعَلَيْكُمْ بِالطَّهَارَةِ وَالصَّلَاةِ وَالِدُعَاءِ وَفَقِّمُوا اللَّهَ وَسَدِّدُوا نَصْرًا عَزِيزًا، عَلَى الْأَقْلِ اغْتَسَلُوا قَبْلَ كُلِّ مَنَاظَرَةٍ وَمَنَاظَرَةَ غَسَلِ التَّوْبَةِ لَتَبْرَزُوا وَقَدْ خَرَجْتُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَصَلُّوا بَعْدَ كُلِّ مَنَاظَرَةٍ رَكْعَتِي شُكْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِيَرْحَمَكُمُ اللَّهُ وَيَزِيدَكُمُ مِنْ فَضْلِهِ ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (إبراهيم: 7). وَيَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ أَنْ تَكُونُوا عِبَادًا شَاكِرِينَ قَدْ مَدَحَكُمْ اللَّهُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى ﴿وَأَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾ (سبأ: 13).

خداوند تسدیدتان کند. و بدانید هر کس، چیزی بخواهد، زمینه را برای خود مهیا سازد، پس همگی هم‌چون بنیان محکم در پشت یکدیگر باشید. و عدد را آماده کنید و خودتان را به وسیله‌ی علم و عمل مداوم و اخلاص برای خداوند متعال، مهیاء کنید و شما را به طهارت و پاکیزگی و نماز و دعا سفارش می‌کنم. خداوند خیرتان دهد و تسدیدتان نماید و با پیروزی و عزت‌مندی، پیروزتان گرداند. حد اقل قبل از هر مناظره، غسل کنید. و اندکی تنزل کرده و غسل توبه کنید تا آشکار کنید که از گناهانتان خارج شدید و بعد از پایان هر مناظره، دو رکعت نماز شکر برای خداوند سبحان بخوانید تا شما را مرحمت فرماید و از فضل خود، فزونی‌تان دهد. ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ

12 - القصص: ۷۶.

13 - الحديد: ۲۳.

لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿١٤﴾ (و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً شکرگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود). و چه نعمتی از این بهتر که بنده‌ای شاکر و سپاس‌گزار باشید که خداوند در عالم بالا او را مدح می‌کند. ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ (١٥) (ای خاندان داوود شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاس‌گزارند).

المذنب المقصر

أحمد الحسن

رمضان المبارك 1431 هـ ق .]

* * *

14 - ابراهیم: ۷.

15 - سبا: ۱۳.

رثاؤه لأنصاره الشهداء:

كان السيد أحمد الحسن (ع) قد رثى أنصاره الشهداء ممن قتل ظلماً وجوراً في عام 2008، والذين كانت لدمائهم الزكية أبلغ الأثر في انتشار دعوة الحق وبلوغها أقصى نقاط المعمورة، وهذا نص بيانه فيهم، أعلى الله مقامهم:

سيد (ع) در رثای انصار شهیدش:

سيد احمد الحسن (ع) در رثای شهیدان انصار، کسانی که به سبب ظلم و ستم در سال 2008 به شهادت رسیدند، کسانی که خون پاکشان سهم بزرگی در انتشار دعوت حق و ابلاغ آن به اقصاء نقاط زمین، داشت، مرثیه می گوید و این متن بیان ایشان در مورد شهیدان است، خداوند مقامشان را رفیع گرداند.

[بسم الله الرحمن الرحيم]

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الائمة والمهدين وسلم تسليماً

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: 23). (از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و هرگز عقیده خود را تغییر ندادند).

السلام على الشهداء السعداء.

سلام بر شهیدان خوشبخت.

السلام على أحبباء الله وأحبباء رسوله.

سلام بر دوستداران خدا و رسولش.

السلام على من صدقوا ما عاهدوا الله عليه.

سلام بر کسانی که صداقت پیشه کردند نسبت به آن چیزی که با خدا عهد بستند.

السلام على من شهدوا أن لا إله الا الله بدمائهم الطاهرة المقدسة.

سلام بر کسانی که با خون پاک خویش، شهادت دادند: هیچ خدایی جز الله نیست.

أشهد أُنتم في عليين، مع خيرة الله من خلقه، أحياء ترزقون.

شهادت می‌دهم که شما در همان جایگاه علیین همراه برگزیدگان خلق خداوند، زنده‌اید و در نعمت و فراخ هستید.

أشهد أُنتم الأمة الوسط والشهداء على الناس ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾.

شهادت می‌دهم که شما امت میانه و گواه بر مردم هستید. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...).

أشهد أُنتم الشفعاء المشفعون.

شهادت می‌دهم که شما شفیعیانِ شفاعت شده، هستید.

وأشهد أن دماءكم الطاهرة التي سالت سرّاً من أسرار الله، وآية من آيات هذا العالم، تعرفها الملائكة، ومفتاح دولة العدل الإلهي، فسلامٌ عليكم يوم ولدتم ويوم استشهدتم ويوم تبعثون.

شهادت می‌دهم که خون پاک شما که جاری گشت، سرّی از اسرار الهی و آیتی بزرگ از آیات این عالم است که ملائکه می‌دانند و کلید دولت عدل الهی می‌باشد. سلام خداوند بر شما باد، آن هنگام که متولد شدید و آن هنگام که به شهادت رسیدید و آن هنگام که برانگیخته خواهید شد.

أما حزني عليكم فلا ينقطع لا والله أبدأ بعد يومكم هذا حتى انتقل إلى جواركم، وأما عبرتي ودمعي فسيظل جارياً عليكم ما دمت حياً، لقد والله تركتم في قلب أحمد الحسن ألماً وجرحاً عميقاً لن يشفى حتى ألقاكم في داركم الكريمة التي انتقلتم لها، فسلام عليكم يا أحبّاء أحمد الحسن وروحه وقلبه .

اما حزن و اندوه من بر شما، به خدا قسم بعد از این روز، هرگز پایان نمی‌یابد تا آن هنگام که در جوار شما قرار گیرم و بغض و اشک‌هایم تا آن زمان که زنده‌ام، بر شما جاری خواهد بود. به خداوند سوگند! درد و جراحتی بر قلب احمد الحسن کاشتید که هرگز التیام نمی‌یابد مگر با ورودم به آن منزلگاه‌های کریمه‌ای که در آن‌ها سکنی گزیده‌اند.

السلام على الجرحى والأسرى المظلومين، إن شاء الله سيكون شفاء جروحكم وفكّ أسركم عاجلاً وآية ورحمة بالمؤمنين من رب العالمين، وثمة على الكافرين عبید أمریکا وعبید السفیانی والدجال لعنهم الله وأخزاهم في الدنيا والآخرة .

سلام بر شما ای عزیزان و روح و قلب احمد الحسن. سلام بر شما ای اسیران و مجروحان مظلوم!! إن شاء الله جزا و شفای دردها و فرجتان نزدیک است، که آن آیت و نشانه و رحمتی از جانب خداوند برای مومنان و عذاب و خفت و خواری است برای کافران، آن بردگان آمریکا و بردگان سفیانی و دجال (خداوند آن را لعنت کند و در دنیا و آخرت خوار گرداند).

السلام على عوائل المؤمنين التي فقدت أحباءها، وخصوصاً الأمهات الثواكل، أرجو أن تسامحن أحمد الحسن، فوالله أهون عليّ أن يقتلني هؤلاء الطواغيت عبيد الأعداء أمريكا ألف قتلة من أن يمس أحد من الأنصار الأطهار بأذى، ولا أقول إلا أننا لم نخلق للدنيا لنطلب الخلود أو طول البقاء فيها، وخير الناس من عرف المال وتزود للترحال، ولا أعرف من تزود خيراً من هؤلاء الأطهار، فهم والله عباد متقون، وعلماء عارفون، وقد ختم الله لهم بالخير كله وهو الشهادة الحقيقية التي لا ينالها إلا نبي أو وصي أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

سلام بر خانواده‌های مومنی که عزیزان خود را از دست دادند و به خصوص مادران شیردل! از شما می‌خواهم که احمد الحسن را عفو کنید. به خدا قسم که برای من آسان است که طاغوتیان و بردگان دجال یک چشم آمریکا، هزار بار مرا به قتل برسانند تا این که آزار و اذیتی به یکی از انصار اطهار برسد چیزی نمی‌گویم جز این که ما در دنیا آفریده نشده‌ایم که طالب جاودانگی و طول عمر در آن باشیم بلکه بهترین مردم کسی است که هدف خود را بشناسد و روحیه‌ی ارتحال در او شعله ور گردد و کسانی با چنین روحیه‌ی هرگز ندیده‌ام جز انصار اطهار!! به خداوند قسم که آنان بندگان متقی و علمای عارف هستند که خداوند تمام خیر را خاتمه‌ی عملشان قرارداد و آن شهادت حقیقی است که هرگز کسی به آن نایل نمی‌آید، مگر نبی یا وصی یا مؤمنی که خداوند قلب او را با ایمان امتحان کرده است.

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (الزمر: 69). (و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند).

فسلام الله عليهم ما دامت السماوات والأرض. سلام بر آنان، تا آن هنگام که آسمان‌ها و زمین پابرجاست.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وسيعلم الذين ظلموا آل محمد أيّ منقلب ينقلبون والعاقبة للمتقين.

أحمد الحسن

محرم الحرام / 1429 هـ . ق .]

أنصاره المغيبون في السجون لا يغيبون عن بآله!

لا زال العشرات من أنصار الإمام المهدي (ع) مغيبين في قعر السجون وظلم المطامير، ومنذ سنين، وإذا كان إخوتهم الأنصار مهدأ لهم بال ويطيب لهم عيش، فليس إلى قلب السيد أحمد الحسن (ع) سبيل من ذلك أبداً.

وهذا بعض ذكره لهم عند ربّه الكريم في شهر رجب الأصبّ:

انصار سيد (ع) که در زندانها، نمان هستند از خاطرش غایب نمی شوند! تاکنون دهها تن از انصار امام مهدی (ع) سالهاست که در قعر زندانها و تاریکخانههای ظالمان هستند و اگر برادران انصار که گاهی از آنان و معاشرت با آنان یاد می کنند، هرگز به قلب سید احمد الحسن (ع) راهی ندارد. (بلکه هرگز لحظه‌ای از یاد آنان غافل نیست) و این فرموده های سید (ع) به انصار، برای ذکر یاران به بند کشیده، در ماه رجب که نزد خداوند کریم، یادشان می کند، آمده است:

[السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

إن شاء الله تكونون بخیر وعافیه.

إذا ممکن أن توصلوا خبراً للأنصار أن یصوموا أيام: (13 و 14 و 15)، و یعملوا عمل أم داود لفرج أسرى الأنصار وفقم الله.]

[السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

إن شاء الله در خیر و عافیت باشید.

اگر ممکن است به انصار خبر دهید که ایام: (13، 14، 15) ماه را روزه بگیرند و اعمال أم داود را برای فرج انصار اسیر انجام دهند. خداوند توفیقتان دهد.]

دور المرأة في نصره الحق:

سألت إحدى الأخوات المؤمنات عن تكليف النساء في نصره الحق في هذا الوقت (وقت السؤال كان منذ سنين)، وما حدود التقية، وكيفية التعامل مع الذين يظهرون لنا العداء.

ولأن في الجواب دروساً وعبراً يمكن أن ينتفع بها الجميع، وخصوصاً الأخوات المؤمنات، أنقل جواب السيد أحمد الحسن (ع) على السؤال:

نقش زن در یاری حق:

یکی از خواهران مؤمن در مورد تکلیف زنان در نصرت و یاری حق در این زمان می پرسد (این سؤال سالها پیش پرسیده شده) حدود تقیه چیست و کیفیت ارتباط ما با کسانی که اظهار دشمنی می کنند، چگونه است؟ و از آن جا که در پاسخ، درس و عبرتی موجود است تا همه و بویژه خواهران مؤمن از آن بهره مند شوند، پاسخ سید احمد الحسن (ع) را نقل می کنم:

[بسم الله الرحمن الرحيم]

والحمد لله رب العالمين وصلّى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

المرأة المؤمنة كالرجل المؤمن، فهي تصلي وتصوم وتعمل فيما يرضي ربه سبحانه تماماً كالمؤمن إلا في بعض التفاصيل والخصوصيات، فهي مكلفة بمعرفة دينها وتبليغ الناس وتعريفهم بالحق في حدود وسعها **لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ** (البقرة: 286).

زن مؤمن مانند مرد مؤمن است، پس او نیز نماز می خواند و روزه می گیرد و از خیرات آن چه که مورد خشنودی خداوند سبحان است، انجام می دهد به طور کامل مانند مؤمن است جز این که در بعضی خصوصیات و جزئیات، متفاوت است. پس او نیز به معرفت و شناخت دینش و تبلیغ مردم و شناساندن حق به آنان در حد توانایش، مکلف می باشد: **(لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)**. (البقرة: 286). (خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند).

فلا تقصروا في تبليغ الناس وقول الحق سواء كان التبليغ وجهاً لوجه أم من خلال وسائل الإعلام المتاحة لكم كالاترنترنت، وكما يفعل كثير من إخوانكم الأنصار بنشر المقالات في الصحف التي تنشر على الانترنت ويطالعها الناس في معظم دول العالم، والتي كان لها أثر كبير وكانت سبباً في إيمان بعض الناس ومن دول مختلفة.

پس در تبلیغ مردم و گفتن حق به آن ها چه به طور مستقیم و چه از خلال وسایل ارتباطی موجود در دسترس همانند اینترنت، کوتاهی نکنید همان گونه که بسیاری از برادران انصاری شما به نشر مقالاتی در روزنامه های منتشر

شده در اینترنت اقدام می‌کنند و مردم بزرگ‌ترین دولت‌های جهان، به مطالعه آن‌ها می‌پردازند و نقش بسیاری در ایمان برخی از آنان در دولت‌های مختلف داشته است.

أيضاً بإمكان النساء المؤمنات تنظيم أنفسهن للعمل بما يسهن للعمل بإقامة مجالس العزاء بمناسبات مصائب آل محمد (ع) وتعريف الناس بالحق وبين الباطل وفضح أهل الباطل، لقد كان دور زينب عليها السلام بعد واقعة كربلاء دوراً عظيماً في بيان الحق وفضح الباطل، أسأل الله أن يوفقن للوقوف بوجه طغاة هذا الزمان كما وقفت زينب عليها السلام لفضح أهل الباطل وتعريتهم وبين جرائمهم وطغيانهم ومجودهم.

همچنین از دیگر امکاناتی که برای زنان مؤمن موجود است این می‌باشد که خود را برای عمل در حد توان خود، همیا سازند، و به برپایی مجالس عزاداری به مناسبات مصائب اهل بیت (ع) اقدام کنند و از خلال آن‌ها به شناساندن حق به مردم و بیان باطل و رسوایی اهل باطل عمل کنند. به راستی که زینب کبری (س) بعد از واقعه کربلاء، نقش بزرگی در بیان حق و رسوایی باطل داشت. از خداوند مسئلت می‌دارم که به شما توفیق ایستادگی در مقابل طاغوتیان این زمان را عطا کند، همان‌گونه که زینب (س) در برابر رسوایی اهل باطل و عریان ساختن حقیقت آنان و بیان جرایمی که مرتکب شدند و طغیان و انکاری که کردند، قیام کرد.

أما التقية، فهي أن يحافظ المؤمن على حياته لينصر الحق، وليس أن يحافظ على حياته فقط لأجل الحفاظ عليها، فحذلان الحق ليس من التقية في شيء، وأسأل الله أن يفتح لك الأسباب ويبسر الأمور لتتصرن الحق ويظهر على أيدى من وبالسنتكن الحق، ويجعلكن تسرن على خطى الصالحات فاطمة عليها السلام وزينب عليها السلام وخديجة عليها السلام ومريم عليها السلام والمرأة المؤمنة الصالحة امرأة فرعون التي اختارت بيتاً عند الله على زخرف الدنيا ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (التحریم: 11)، ووقفت تقارع الطاغوت وتدافع عن الحق حتى ذهبت إلى رحما راضية مرضية مجاهدة وشجاعة قد ذكرها الله في أفضل كتاب أنزله وهو القرآن، إن هذا لهو الفضل العظيم ﴿وَمِثْلَ هَذَا قَلِيْعَمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ (الصفات: 61).

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .]

و اما تقیه، عبارتند از: حفاظت مؤمن از جان خود برای نصرت و یاری حق است نه فقط برای بقایش جهت زندگی و ادامه حیات. پس مخدول ساختن حق به معنای تقیه در چیزی نیست و از خداوند مسئلت می‌دارم که اسباب را برای شما بگشاید و امور را حرکت دهد تا حق را یاری کنید، و حق را بر دستان و زبان شما، آشکار کند و شما را از تابعان خط مشی زنان صالح هم‌چون فاطمه (س) و زینب (س) و خدیجه و مریم و زن مؤمن نیکوکار فرعون که خانه‌ای نزد خداوند را بر زیور دنیا، اختیار کرد، قرار دهد: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ

فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾ (و برای کسانی که ایمان آورده‌اند خدا همسر فرعون را مثل آورده آنگاه که گفت پروردگارا پیش خود در بهشت خان‌های برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان). و در برابر طاغوت ایستاد و از حق دفاع کرد تا این‌که به سوی خداوند، راضی و خشنود، مجاهد و شجاع، شتافت و خداوند او را در قرآن، برترین کتابی که نازل کرده، یاد می‌کند و این همان فضل بزرگ است. ﴿لِيُثَلِّمَ هَذَا فَلْيَعْمَلَ الْعَامِلُونَ﴾ (برای چنین [پاداشی] باید کوشندگان بکوشند). و علیکم السلام و رحمة الله و بركاته. [الصفات: ٦١].

نتیجه الفرقة قتل حجة الله !!

نافذة من نوافذ إيصال الحق للناس كانت مفتوحة، فذب الخلاف بين العاملين فيها من المؤمنين، ما أدى إلى فتح نافذة أخرى مع بقاء الأولى، ثم التفت بعضهم إلى أن فعلهم الذي أقدموا عليه ربما لا يكون مقبولاً عند خليفة الله.

فأبدى بعضهم استعداداه لغلاق النافذة الجديدة، إن كان مراد السيد (ع) ذلك.

فكان جوابه (ع):

نتیجه‌ی تفرقه قتل حجت خدا است!

روزنه‌ای از روزنه‌های حق رسانی به مردم گشوده بود، پس میان مؤمنین عامل در آن اختلاف ایجاد شد، در مورد این‌که افتتاح یک دریچه‌ی جدید به همراه باز ماندن اولی میسر است سپس برخی از آنان ملتفت شدند کاری که انجام دادند شاید مورد قبول خلیفه‌ی خدا نباشد. و اگر مقصود سید (ع) نیز هم اینطور باشد، تصمیم برخی از آنان برای بستن دریچه‌ی جدید، آشکار می‌شود. پس سید (ع) در پاسخ فرمودند:

[لماذا يغلقوه ؟ هو عمل جيد، وبارك الله بهم ويعملهم، أسأل الله أن يوقفهم ويرزقهم خير الآخرة والدنيا.

وأما الخلافات فقد قلت مراراً: إن إصلاح ذات بينكم من أفضل الأعمال، ويرضي الله ورسوله، ولكن ماذا يبدي ؟ وهل جيش علي (ع) سمعوا منه لسمع الجميع مني اليوم !

المهم أن يعملوا وينجوا بأنفسهم، بالنسبة لحجج الله هذا ما مهمهم، وهو أن ينجو الناس بأنفسهم ويتجنبوا جهنم، فهم يحاولون إصلاح ذات بين المؤمنين ولكن لا ينقروا أحداً عن الحق ولو بكلمة تؤذيه، وحتى لو كانت نتيجة الفرقة هي قتل حجة الله كما حصل مع علي (ع) .

[چرا آن را ببندند؟ عمل خوبی است و خداوند آنان و عملشان را مبارک گرداند، از خداوند می‌خواهم که آنان را توفیق داده و آخرت و دنیا را روزیشان گرداند. و اما در مورد اختلافات بارها گفتم: اصلاح میان خود برترین اعمال می‌باشد و خداوند و رسولش را خشنود می‌سازد اما چه کم؟ و آیا لشکر علی ع از او شنیدند، تا امروز همه از من بشنوند؟! مهم این است که عمل کنند و خود را نجات دهند، به نسبت برای حجج الهی همین امر اهمیت دارد، این که خودشان مردم را نجات دهند و از جهنم دوری گیرند، پس آنان برای اصلاح میان مؤمنین تلاش می‌کنند اما هیچ کس را از حق ولو با یک کلمه که سبب آزارشان شود، فراری نمی‌دهند ولو نتیجه‌ی تفرقه، سبب قتل حجت خدا شود. همان‌گونه که در مورد علی ع اتفاق افتاد].

إِنَّ هَذَا الْمَقْطَعِ مِنْ كَلَامِهِ، عَلَيْنَا أَنْ نَتَأَمَّلَهُ مَرَارًا، وَأَعْتَقِدُ أَنَّهُ لَيْسَ بِحَاجَةٍ إِلَى تَعْلِيقٍ، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْفَظَ آلَ مُحَمَّدٍ (ع) بِحِفْظِهِ، وَيُوَحِّدَ كَلِمَةَ الْمُؤْمِنِينَ دَائِمًا وَأَبَدًا.

وَعَنِ الْإِصْلَاحِ وَالسَّعْيِ لِإِقْطَادِ النَّاسِ بِمَا فِيهِمُ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ الْفِتَنِ، تَقْرَأُ قَوْلَهُ (ع) التَّالِي:

بر ماست که بارها در این مقطع از کلام سید (ع) تدبر کنیم و گمان می‌کنم نیازی به شرح و توضیح ندارد، از خداوند می‌خواهم که آل محمد (ع) را با حفاظت خویش، محفوظ بدارد و کلمه مؤمنین را همواره متحد و یکپارچه سازد. و در مورد اصلاح و تلاش برای بیداری و هوشیاری مردم با آن چه که مؤمنان در توان دارند، کلام سید (ع) را می‌خوانیم که فرمودند:

[الشيطان عموماً يحاول إضلال من يستطيع، ولكن نحن نحاول قدر الإمكان الإصلاح.

أَسْأَلُوا أَخْوَتَكُمْ كَمْ حَاقِلَتْ مَعِ حَيْدَرِ مَشْتَتٍ وَأَتْبَاعِهِ بِكُلِّ وَسِيلَةٍ لِأَهْدِهِمْ إِلَى الْحَقِّ ؟

عموماً، نحن دائماً نحاول قدر الإمكان الخروج بأقل خسارة في الفتن، وأن لا نعطي للشيطان أي غنيمة إن أمكن .]

[سعی و تلاش شیطان عموماً در گمراهی کسانی است که می‌تواند آنان را گمراه کند، اما ما در حد توان اصلاح را پیش می‌گیریم، از برادرانتان بپرسید که چقدر برای هدایت حیدر مشتت و پیروانش به سوی حق، از هر وسیله‌ای استفاده کردم. عموماً ما همواره در تلاش هستیم که از فتنه‌ها با کمترین خسارت‌ها، خارج شویم و این که هیچ فرصتی به شیطان، جهت تمکین ندهیم].

إلى من لا يتحمل من مؤمن ازواج!

كان أحد الإخوة المؤمنين يتواجد في أحد ساحات العمل في دعوة الحق، فافتقده السيد أحمد الحسن (ع) يوماً وسأل عنه، فأجبتُه بأنَّ أخبرني بسبب انصرافه.

وكان سبب انصرافه أنَّ أحد الإخوة المؤمنين نصحه، وربما كانت نصيحته ثقيلة عليه نوعاً ما، فعزم بعدها على عدم الحضور والتواجد.

فلما عرف (ع) بذلك، قال:

موعظه به کسی که از نصیحت برادر مؤمنش می رنجد!

یکی از برادران مؤمن همواره در میدان عمل در دعوت حق، تعامل داشت. روزی سید احمد الحسن (ع) او را به خاطر آورد و در موردش سؤال کرد پس به ایشان عرض کردم که آن مومن مرا از سبب انصرافش خبر داد. و دلیل انصرافش این بوده که یکی از برادران مؤمن او را نصیحت کرده بود و احتمالاً این نصیحت بر او گران آمده، پس از ادامه و حضور در امور، منصرف شد. وقتی سید (ع) چنین شنیدند، فرمودند:

[أرجو أن تخبره أن يتواجد، ويتحمل إخوته، ويقبل منهم النصيحة، ولا يكن من المتكبرين. الحسين (ع) قِيلَ أن تدوس حيوانات على صدره، وأتم لا تتحملون إزجاجاً من مؤمن، من تواضع لله رفعه الله.

قل له أن يستعبد من الشيطان، ويتواجد للعمل، ويتحمل إزجاج من يزججه من المؤمنين، أو نصيحة من ينصحه [.

[خواهشمندم او را باخبر کنید تا در ساحت عمل، حضور داشته باشد و برادرانش را تحمل کرده و نصایح آنان را بپذیرد و از متکبران نباشد. حسین (ع) قبول کرد که حیوانات سینه‌ی او را لِه کنند و شما تحمل رنجش از مؤمن را ندارید! کسی که برای خداوند متواضع باشد، خداوند مقام او را بالا می‌برد. به او بگو که از شیطان به خدا پناه ببرد و فعالیت خود را ادامه دهد و از نصیحت مؤمنین نرنجد].

کیفیتة التعامل مع المشكوك بهم:

يعاني بعض الإخوة الأنصار من مشكلة، ملخصها: إنّ بعض من يدعي الإيمان بدعوة الحق قد تصدر منه بعض التصرفات التي تجعله مثار شك وريب، خصوصاً وأنّ المؤمنين بالدعوة اليمانية الحقّة قد لاقوا من الناس ما لاقوا، ما يعطيهم - ربما - العذر بشكّهم.

سألته ذات يوم عن كيفية التعامل مع مثل هذه الجماعات التي لا يُميّز الصادق منها من المغرض، وبعضهم ربما ساهم باعتقال الإخوة المؤمنين والتحقيق معهم.

فأجاب (ع) قائلاً:

چگونگی تعامل با اشخاص مشکوک:

بعضی از انصار از مسئله‌ای رنج می‌برند و آن به اختصار: بعضی از مدعیان ایمان به دعوت حق، گاهی اوقات از آن‌ها رفتارهایی سر می‌زند که توسط انصار دیگر انگشت نما می‌شوند و درب شک به آنان باز می‌شود، به ویژه این که مؤمنان به دعوت مبارک یمانی (ع) رنج‌های بسیاری از مردم دیدند، که -ممکن است- بهانه‌ای برای این شکشان باشد. از ایشان در مورد چگونگی رفتار و معامله با این نوع جماعت که نمی‌توان راستگو از مغرض را تمییز کرد، و شاید بعضی از آن‌ها در دستگیری و تحقیق با بعضی از مؤمنین سهم داشتند، به این صورت فرمودند:

[دائماً أقول للأنصار: إنّ كلّ من يقول إنّی مؤمن تعاملوا معه علی أنه مؤمن، وله علیکم حقوق المؤمن، ولكن فی نفس الوقت كونوا حذرين].

[همیشه به انصار می‌گویم: هر کس که بگوید من مؤمن هستم با او بر اساس این که او مؤمن است رفتار کنید، و بر کردن شما حقوق مؤمن را دارد، اما در عین حال بر حذر باشید و احتیاط به عمل آورید].

لا يوفق لمجلس الحسين (ع) كل أحد !!

يحثُّ السيد أحمد الحسن (ع) أنصاره على إقامة مجالس العزاء بمناسبة شهادة سيد الشهداء وأهل بيته وصحبه الطاهرين (ص)، فأحيى بعض الأنصار في أحد الأماكن أيام عاشوراء الأئمة، ولكنهم - وبحضور أطفالهم - لم يبلغ عددهم خمسة عشر شخصاً.

فاشتكى أحدهم قلة الحاضرين في مجلس الحسين (ع)، في حين أنَّ مجالس الصادين عن دعوة الحق لا يكاد يحصى عدد الحاضرين فيها.

فأجابه (ع) قائلاً:

هر کسی توفیق حضور در مجلس حسین (ع) را ندارد! سید احمد الحسن (ع) انصار خویش را به برپایی مجالس تعزیه به مناسب شهادت سید الشهداء و اهل بیت و اصحاب ایشان (ع) سفارش بسیار می کردند. پس برخی از انصار در یکی از اماکن، روزهای عاشوراء را با برپایی مراسم سوگواری احیا کردند اما تعداد آنان - و به همراه کودکانشان - بیشتر از پانزده نفر نمی رسید. پس یکی از انصار از اندکی تعداد خود در مجلس حسین (ع) و فزونی حاضران در مجالس مخالفان دعوت که قابل شمارش نیستند، گله و شکایت می کرد. پس سید (ع) در پاسخ فرمودند:

[وهل كان مع الحسين الآلاف ليحضر مجلسه الحقيقي الآلاف ؟]

هذا أمر عظيم لا يوفق له أي أحد، ومن يوفق له فمن قال إنه يثبت عليه !!

قبل سنوات هددناهم بسُلطان مبین فی حال فضّلوا ما فی أیدهم علی الحق حکاماً وعلماً دین، وربما کثیر منهم ضحکوا أن یطالبهم من لیس بیده شیء أن یتنازلوا عمّا فی أیدهم بکرامتهم، ولكن الحکام الیوم تنازلوا وهم أذلة خاسئین وخسروا الدنیا والآخرة ولس فقط الدنیا، وإن شاء الله یوم هؤلاء الضالین قریب وسترون یومهم الذی یوعدون.

كما فی یوم انسحب من أولئك کل من کان یحیط بهم من سفراء ووزراء ... الخ، ستجدون هؤلاء فی یوم أذلة خاسئین مهینهم من کانوا یعدونه لحرب آل محمد.

[آیا به همراه حسین هزاران نفر حاضر شدند تا در مجلس حقیقی او حضور یابند!!؟ این امر بزرگی است و هر کسی توفیق حضور در آن را نمی یابد و کسی که بدان توفیق یابد چه کسی گوید که بر آن ثابت قدم می ماند؟! چند سال قبل، آن ها را، چه حاکمان و چه علمای دین، در صورت ترجیح آن چه در دست دارند بر حق به سلطانی

آشکار تهدید کردیم و شاید خیلی از آنها به این خندیدند که کسی که چیزی در دست ندارد آنها را به تنازل و پایین آمدن با کرامتشان از آنچه در دست دارند، مطالبه کند ولی امروز حکام در حالی که ذلیل و رانده شده هستند پایین آمدند و دنیا و آخرت را از دست دادند و نه فقط دنیا، و ان شاء الله روز این گمراهان (علمای دین) نزدیک است و خواهید دید روزی را که وعده داده می‌شوند همان‌گونه که امروز همه‌ی آن کسانی که آنها احاطه کرده‌اند، از سفر و وزرا گرفته الح، اینان را روزی خواهید یافت که ذلیل و رانده شده هستند و کسی را که او را برای جنگ با آل محمد (ع) آماده می‌کردند، به آنها اهانت می‌کند.

قبل سنة تقريباً رأيت رؤيا ب..... كأنه مؤمن بالدعوة.

ربما سيهدم الجدار المحيط بمهؤلاء الضالين من حيث لا يعلمون، وإذا ما هدم ستهدي الناس إن شاء الله [.

تقریباً یک سال پیش رؤیایی در مورد... دیدم که گویا به دعوت ایمان آورده است. و چه بسا او دیوار احاطه کننده‌ای که این گمراهان بنا کرده‌اند، را نابود خواهد کرد به حیث این‌که ندانند و هنگامی که منهدم شود، مردم نیز هدایت خواهند شد، إن شاء الله [.

أهمية الدراسة في الحوزة المهدوية:

ربما تشغل أمور الدعوة الأخرى أو شؤون الحياة المختلفة بعضنا عن حضور الدرس في الحوزة المهدوية المباركة، سواء الميدانية منها أو الانترنتية، وكنت في الحقيقة في حيرة من أمري بين حضور درس الحوزة أو الانشغال بأمر العمل الأخرى.

فكان رأيه (ع) التالي:

اهمیت علم آموزی در حوزه‌ی مهدویت:

احتمالاً کارهای دیگر دعوت یا کارهای مختلف معیشتی، برخی از ما را از حضور در دروس حوزه‌ی مبارک مهدوی چه از جلسات میدانی یا چه اینترنتی، مشغول می‌دارد. در حقیقت من نسبت به امرم در مورد حضور در دروس حوزه‌ها و مشغول شدن به امور دیگر، حیران بودم پس نظر سید (ع) این‌گونه بود:

[الدرس مهم جداً وفقك الله، أن تهيئوا المؤمنين أمر مهم جداً، أما العمل الميداني فبالممكن. ويمكنك بعض الأحيان أن تترك محاضرة أو تجمع محاضرتين في يوم واحد مثلاً إذا كان عندك عمل، يعني يمكنك ترتيب وضعك والجمع إن شاء الله.

لو كان بيدي لشاركتكم في التدريس في الحوزة وفقك الله، فهو أمر مهم جداً، وإن شاء الله ثوابه عظيم؛ لأنه عبارة عن تحصيل عقائدي لدولة الحق إن شاء الله.]

[خداوند توفیقت دهد. دروس حوزہ خیلی مهم هستند، مؤمنان را برای این امر خیلی مهم، آماده کنید. اما عمل میدانی ممکن است و بعضی اوقات این امکان را داری مثلاً اگر کاری داری می‌توانی، محاضره را ترک کنی یا دو محاضره را در یک روز جمع بندی. یعنی ترتیب و تنظیم وضعت، امری میسر است إن شاء الله. اگر به دست من بود در تدریس، با شما، مشارکت می‌کردم خدا خیرت دهد، علم آموزی در آن، امر بسیار مهم است و إن شاء الله ثوابش بزرگ است؛ زیرا آن عبارت از استحکام عقایدی برای دولت حق است، إن شاء الله.]

* * *

تأویل رؤیا:

رأى أحد الأنصار رؤيا، ملخصها: كأنّ كبير قوم في بلد ما أنزعت عمامته البيضاء وجرد منها وألبست لأحد الأنصار، ولما وضعت على رأسه قام بتعديلها وترتيبها من خلال نظره بالمرآة، وأمّه تنظر إليه، وكان فيها وسخ قليل في الأطراف التي لامست الجبهة، انتهت.

فقصّها على السيد أحمد الحسن (ع)، فقال في تأويلها:

تأویل رؤیا:

یکی از انصار رؤیایی دیده و به اختصار این‌گونه است: بزرگ قومی در شهر خود، عمامه‌ی سفیدی داشت که اندکی چرک بر آن نشسته بود و بر سر یکی از انصار پوشانده شد و هنگامی که بر سرش قرار گرفت او شروع به مرتب کردن آن از خلال آئینه برآمد و مادرش نظاره‌گر او بود و بر آن طرفی از عمامه که با پیشانی تماس داشت، چرک داشت. رؤیا به پایان می‌رسد.

سید (ع) در تأویل آن فرمودند:

[العمامة في الرؤيا ترمز لأُمور؛ منها: العلم الذي يملكه الشخص والمعرفة، وأيضاً: ترمز للملك والحكم الديني، فالعمائم تيجان العرب، أي تيجان ملوكهم. والرجل لا أظن أن عنده الكثير من العلم، فعمامته ترمز لملكه الديني، وإن شاء الله يكون خيراً.

وكونها بيضاء؛ لأنه حكم باسم رسول الله وباسم الدين وباسم الله. البياض يرمز للعدل والوسخ يرمز للظلم، فالشريعة بقدر ما مسّوها كانت ظالمة، أي أنّها بيضاء نقية في الأصل ولكنهم يشوبونها بالظلم من مسّهم لها بالتشريع الباطل والتنفيذ الباطل.

هذا ملخص معنى الرؤيا، وأسأل الله لك العافية في الدين والدنيا.]

[عمامه در عالم ملکوت به اموری اشاره می کند از جمله: علم و معرفتی که شخص دارا می باشد و همچنین به مُلک و حکومت دنیوی اشاره دارد، عمامه ها، تاج اشخاص عرب هستند. تاج ها یعنی دارایی و حکومتشان است و گمان نمی کنم (آن) مرد چیز زیادی از علم داشته باشد پس عمامه ی او به ملک دنیویش اشاره می کند و ان شاء الله خیر است.

و سفیدی عمامه بدین معناست که: به اسم رسول الله ص و به اسم دین و به اسم خدا حکومت کرده و سفیدی به عدالت اشاره داشته و چرک به ظلم و ستم. پس شریعت به اندازه ی دستکاری که در آن کرده اند، ستم گون است یعنی در اصل سفید و پاکیزه است اما آنان با تشریع و تنفیذ باطل، ظلم و ستم کرده و آن را چرکین می کنند. و این خلاصه تعبیر رؤیای توست و از خداوند برای تو عافیت در دین و دنیا را مسئلت می دارم.]

رفتاً بسيدكم !!

بعث بعض الإخوة المسؤولين عن رفع الأسئلة إلى السيد أحمد الحسن (ع) سؤالاً، وكان السؤال فيه أمور شخصية تعود لأحد الأنصار، فنقل لي جواب السيد (ع) له، وأنا بدوري أ نقله هنا لكل المؤمنين، عسى وأن يكون ذلك لنا عظة وعبرة.

از باب دوستی با امامتان!

بعضی از برادران مسئول ارسال سؤالات به سید احمد الحسن (ع) سؤالی ارسال کردند و در آن سؤال، امور شخصی مطرح شده بود که در خصوص یکی از انصار می باشد، پس پاسخ سید (ع) را برایم نقل کرد و من آن را برای مؤمنان نقل می کنم، امید است که مایهی عبرت و موعظه‌ای برای ما باشد.

[هذا أمر راجع له وفقك الله، أرجو أن تكون الأسئلة ضمن الحدود: فقهية، عقائدية، قرآنية. أما الأمور الخاصة فهذه أمور كل شخص يمكنه أن يقرر لنفسه ما يناسبه، فأرجوا منكم قبل أن تقبلوا نقل سؤال أن تتفكروا، جزاكم الله خيراً].

[«این امر به خودش مربوط است، خداوند تو را توفیق دهد، خواهشمندم سؤالات در ضمن حدود: فقهی، عقایدی، قرآنی باشند. اما امور شخصی، از اموری هستند که هر کس می تواند، آن چه که برای خود مناسب ببیند را مقرر بدارد. پس خواهشمندم قبل از این که سؤال را نقل کنید، اندکی در مورد آن فکر کنید. خداوند به شما جزای خیر دهد»].

اهتمامه بمداية الناس ومحبة لهم:

يوصي السيد أحمد الحسن (ع) أنصاره دائماً بتبليغ الناس والتعامل معهم برحمة ودعوتهم بحكمة إلى الحق والطريق المستقيم، والسعي لهدايتهم بأي صورة ممكنة وبكل وسيلة متاحة.

قال (ع) عن تبليغ الناس، وإيصال الحق لهم:

اهتمام و محبت ايشان (ع) نسبت به مردم: سيد احمد الحسن (ع) همواره انصار خویش را به ابلاغ مردم و تعامل و دوستی محبت آمیز با آنان و دعوتشان بسوی حق و راه مستقیم با پند و اندرز نیکو و سعی برای هدایتشان از هر طریق ممکن و با هر وسیله و ابزار، سفارش می‌کنند. سید (ع) در مورد تبليغ مردم و رساندن حق به آنان، فرمودند:

[التبليغ يجب أن يستمر وبشكل جيد وفقم الله، ولا داعي للتكأ، ولكن أيضاً لا تنسوا الحذر، الحذر الذي يجعل العمل يدوم ويحببكم شرّ شياطين الإنس والجن أخزاهم الله].

[شيوه‌ی تبليغ باید مستمر و به بهترين شكل ممكن انجام گیرد، خدا توفیق‌تان بدارد و جايی برای تلكه کردن نیست اما از هوشیاری و برحذر بودن، غافل نشوید، هوشیاری و برحذر بودن است که عمل را با دوام نگه داشته و شما را از شر جن و انس که خدا رسوایشان کند، محفوظ می‌دارد].

وكان (ع) بنفسه يبلغ الناس بنفسه، يقول:

سید (ع) خود به تبليغ مردم می‌پرداختند و می‌فرمودند:

[بالنسبة للتبليغ قلت لكم مراراً أن تبلغوا ولكن بحذر، والحذر لا يعني ترك التبليغ، لقد كنت أوزع بعض البيانات بيدي على الناس في الزيارات، ولكن لا بد أن تحذروا ليستمر العمل، يعني لا يكون عملاً بصورة متهورة، وأيضاً لا تتركوا العمل بحجة الحذر فليكن عملكم منظماً وبحساب].

[به نسبت برای تبليغ، بارها به شما گفتم که تبليغ کنید اما برحذر باشید و برحذر بودن به معنای ترك ابلاغ مردم نیست. در زیارت‌ها، بعضی از بیانیه‌ها را با دست خود در میان مردم توزیع می‌کردم، اما باید برحذر باشید تا عمل (به صورت نامحسوس) دوام یابد، یعنی عملی نباشد که باعث ایجاد هیاهو شود و همچنین عمل را به حجیت برحذر بودن ترك نکنید، بلکه عملتان باید منظم و با حساب باشد].

وقال أيضاً: و همچنين فرمودند:

[نسأل الله أن مهدي الناس ويصلح حالهم، لا تتركوا تبليغ الناس بالحق وبنفس الوقت ليكن التبليغ بترتيب وفقكم الله، والذي يشاء الله له الهداية مهدي إن شاء الله].

[از خداوند مسئلت می‌داریم که مردم را هدایت و حالشان را اصلاح کند، ابلاغ مردم را نسبت به حق، ترک نکنید و در همان حال تبليغ باید مرتب و منظم باشد، خدا توفیق‌تان دهد و کسی که خداوند برای او هدایت را خواسته، إن شاء الله هدایت می‌شود].

بل كان (ع) مهتم حتى بكيفية تقديم المادة العلمية لهم، المتكفلة طرح أدلة الدعوة المباركة، من أجل مساعدتهم في قبول الحق.

في يوم قال لأحد الأنصار:

بلکه سید (ع) به کیفیت پخش ماده و خواص علمی به متکفلین در طرح ادله دعوت مبارک، اهتمام می‌ورزیدند تا در قبول حق و پذیرش آن از سوی مردم، یاریشان کند. روزی از روزها به یکی از انصار فرمودند:

[طلبت من إخوانكم أن يوزعوا كراساً في الزيارة الشعبانية، فقال أحدهم: إنهم رتبوا منشوراً فيه بيان اليماني وبعض أدلة الدعوة، ومن خلال هذا الكلام يتضح أنه منشور مشتمت؛ لأن بيان اليماني لا ينفع في التبليغ المختصر، فلا ينفع أن يكون في كراس للتبليغ، أرجو إذا كان لديك كراس للتبليغ تعطيه لهم أو تجمع لهم كراساً مختصراً للتبليغ وفقك الله، تطرح الدعوة فيه مع بعض الروايات، ويكون صغيراً بحيث لا يكون مكلفاً ومختصراً أي شخص يمكنه أن يقرأه، إضافة إلى ذلك تضع فيه عناوين الانترنت ومكاتب الصحيفة ... الخ].

[از برادرانتان خواستم تا بروشوری در زیارت شعبانیه، توزیع کنند، پس یکی از آنان گفت که در خصوص بیان یمانی و برخی ادله دعوت، منشوری ترتیب داده‌اند و از خلال این کلام آشکار می‌شود که آن منشور نامرتبی است؛ زیرا بیان یمانی در تبليغ مختصر، فایده‌ای ندارد و وجود آن در بروشور تبليغ، سودی ندارد. از تو می‌خواهم اگر موضوعاتی برای تبليغ داری به آنان بدهی یا موضوعات مختصری را برای تبليغ گردآوری کنی، خداوند تو را توفیق دهد که در آن، دعوت را با برخی از روایات، مطرح کنی و این که کوچک و مختصر باشد و زیاد تکلف نداشته باشد و خلاصه باشد تا هر شخصی بتواند آن را بخواند و علاوه بر آن، آدرس سایت‌های اینترنتی و دفتر روزنامه را درج کنی... الخ].

وذاذ يوم طلب (ع) أن تُعمل بحوث مقارنة، عساها تسهم في تعريف الناس بالحق، قال:

و در آن روز، سید (ع) خواستند که بحث‌های مقارنی انجام گیرد تا در تعریف حق به مردم، نیز مُیسر گردد. ایشان (ع) فرمودند:

[أسأل الله أن يوفقكم ويسدد خطاكم، فقط لو توفر لديك وقت أن تعمل سلسلة محاضرات في بيان العلوم التي جاءت في كتب "النبوة الخاتمة" و"التوحيد" و"المتشاهات" وغيرها. وهذه المحاضرات تسجل لكي تنشر في العراق مثلاً وفقك الله ليعرف الناس الحق والعلم والفرق بين الحق والباطل، يعني تكون سلسلة مدروسة لكي يتم نشرها في العراق إن شاء الله، توكل على الله وسيرى الله عملكم وإخلاصكم ويسدد خطاكم].

[از خداوند مسئلت می‌دارم که شما را توفیق داده و خطایتان را تسدید کند، اگر وقت داشته باشی، بر انجام یک درس سلسله‌واری در بیان علومی که در کتب "نبوت خاتمه" و "توحید" و "متشاهات" و... آمده، کار کنی. و این دروس، ضبط شوند تا مثلاً در عراق منتشر شوند، خداوند توفیق‌تان بدارد تا مردم حق و علم و فرق میان حق و باطل را بشناسند. یعنی باید یک سلسله‌ی آموزشی باشد تا نشر آن در عراق به اتمام برسد، إن شاء الله بر خداوند توکل کنی و خداوند عمل و اخلاص‌تان را خواهد دید و خطایتان را تسدید می‌کند].

وكان يوصي كثيراً بالناس المخدوعين والمغرر بهم من قبل بعض قطاع الطرق، يقول (ع):

سید(ع) همواره به بسیاری از مردم فریب خورده و مغرور گشته از سوی برخی راه بریدگان، سفارش می‌کنند و می‌فرمایند:

[الناس بسطاء وفقم الله، هؤلاء الذين تريدون مخاطبتهم لا يكادون يعرفون شيئاً عن الدعوة والأدلة، فبعض الجهلة يستهزأ بالرؤيا وهم يضحكون معه، وهم لا يعرفون أنهم يضحكون من إبراهيم ويعقوب ويوسف وغيرهم من أنبياء الله].

[خداوند توفیق‌تان بدارد، مردم ساده دل هستند و کسانی که شما آنان را مورد خطاب قرار می‌دهید، نزدیک است هیچ چیزی در مورد دعوت و ادله‌ی آن نمی‌دانند. پس برخی از جاهلان رؤیا را مورد استهزاء قرار داده و با هم می‌خندند و نمی‌دانند که بر ابراهیم و یعقوب و یوسف و دیگر پیامبران الهی، و حاملان وحی او، می‌خندند].

وعن تبليغ طلبة العلم بالخصوص، قال (ع):

و در مورد ابلاغ طلاب حوزه علمیه به خصوص فرمودند:

[عموماً وفقم الله، أتم أيضاً حاولوا تبليغ طلبة العلم، ربما يصلح الله حال بعضهم، حسب ما قال لي أحد إخوتكم: إنَّ في حوزة النجف عدداً لا بأس به آمنوا الآن.

رأيت رؤيا قبل أيام:

كنت أرى شيخاً أعرفه، وهو ذو علم ومعروف في الحوزة، كان جالساً يعطي درساً لمجموعة شيوخ في مسجد في الحوزة في النجف، وأحد الشيوخ كأنه طرح الدعوة في الدرس، وكان هذا الشيخ الذي طرح الدعوة آمن بالدعوة وخرج من الدرس، فرأيت الاستاذ كأنه مؤمن أو متعاطف بقوة مع الدعوة، ولكنه حذر من ردة فعل الحوزة أو شيء من هذا القبيل، كأن الاستاذ طأطأ رأسه ولم يقل شيئاً، ولكن كأنه في داخله مؤمناً أو يميل للإيمان. انتهت الرؤيا.

ربما بعض المعتمدين مهتدون، فلا تتركوا تبليغهم وإيصال الحق لهم لعلهم مهتدون [.

[خداوند خیرتان دهد. همچنین شما در تبلیغ طلاب علم، تلاش کنید، چه بسا خداوند حال برخی از آنان را بر حسب آن چه که یکی از برادرانتان گفته، اصلاح کند که گوید: اکنون در حوزه‌ی نجف تعدادی اشخاص ایمان آوردند. چند روز پیش، رؤیایی دیدم:

شیخی را دیدم که او را می‌شناسم که او شخص عالم و معروف در حوزه است، نشسته و مشغول درس دادن به مجموعه‌ای از شیوخ در مسجد حوزه‌ی نجف بود و یکی از شیوخ دعوت را در میان درس، مطرح کرد و این شیخی که دعوت را مطرح کرد، به دعوت ایمان آورده و از درس خارج شد، پس استاد گویا ایمان آورد یا شدیداً به دعوت تمایل یافته اما از رد آن یا دیگر افعال از جانب حوزه، برحذر شد، استاد سر خود را (به نشانه‌ی تأیید) تکان می‌داد ولی هرگز چیزی نگفت. اما گویا او ایمان آورده یا به ایمان آوردن، تمایل داشته، رؤیا به پایان می‌رسد.

شاید برخی از معتمدين، هدایت شوند. پس در تبليغ و رساندن حق به آنان، کوتاهی نکنید، باشد که هدایت شوند].

ثم إنَّ من علامات الصلاح أحياناً، أنك تصادف إنساناً تبين له الحق، فيجيبك أنه من يكون ليتوفق لنصرة آل محمد !! فلا يظن بنفسه خيراً، ومثل هؤلاء كثير وفقهم الله لنصرة خلفائه في أرضه.

لمثل هؤلاء كان يعلمنا السيد أحمد الحسن (ع) أن نتعامل معهم بالطريقة التي يوضحها بقوله:

سپس از نشانه‌های اصلاحی، احياناً به طور اتفاقی با انسانی رو به رو می‌شوی که حق را برای او بیان می‌کنی، پس تو را اجابت می‌کند که او در نصرت و یاری آل محمد با تو اتفاق نظر دارد!! در حالی که گمان نمی‌برد خیری در او باشد. و امثال این شخص بسیار است که خداوند آنان را در نصرت و یاری خلفایش در زمین، توفیق داده. در این باب سید (ع) به ما آموختند که در طریق تعامل با آنان از خلال کلامش (ع) عمل کنیم:

[هؤلاء أناس بسطاء، يتنوا لهم كيف أنّ هناك أناساً أصبحوا من أولياء الله كوهب وهو لم يُسلم إلا فترة قصيرة، هؤلاء بحاجة إلى أن يفهموا أنّ هناك أناساً أصبحوا أولياء الله ومن المقرّبين بمجرد أن التحقوا بخلفاء الله، بينما فشل في الالتحاق بخلفاء الله علماء الدين، كما حصل مع عيسى (ع). فهناك زناة وجنود طاغوت لا يعرفون الدين التحقوا بعيسى وأصبحوا من أولياء الله، بينما فشل علماء اليهود وكبار المتدينين ولم ينصروا عيسى (ع)، بيان هذه الأمور لهم تنفعهم أيضاً].

[این مردم، ساده دل هستند. برایشان بیان کنید که اشخاصی بودند همچون وهب نصرانی که ایمان نیاورد مگر در یک مدت کوتاه، و از اولیای خدا شد. آنان نیاز دارند بدانند، اشخاصی در طول تاریخ بودند که به مجرد پیوستن به خلفای الهی، به اولیاء الهی و مقرّبین تبدیل شدند، در حالی که علمای دین در پیوستن و تصدیق خلفای الهی شکست خوردند، همان گونه که در مورد عیسی اتفاق افتاد. پس زناکاران و لشکریان طاغوتی بودند که دین را نمی شناختند اما به عیسی (ع) ملحق شدند و از اولیای الهی شدند در حالی که علمای یهود و بزرگان متدین، عیسی را تکذیب کرده و هرگز او را یاری نکردند، بیان این امور نیز بسیار سودمند و مفید است].

وكان (ع) يعلم أنصاره كيفية الاحتجاج الصحيح، وغايته من ذلك السعي لهداية الخلق، فكان يقول:

و سید (ع) به انصار خویش، کیفیت احتجاج صحیح را می آموزند و این که هدف از آن، تلاش برای هدایت مردم است. پس فرمودند:

[أنت تعطيه الدليل الثابت من القرآن والسنة الثابتة، وهو ينتقل إلى الإشكال على الدليل، يعني لا يوجد عنده دليل نقض، بل فقط إشكال، والانتقال إلى الإشكال على الدليل دون إيراد دليل نقض يعني أنّ الدليل ألزمه الحجة وتعذر عليه ردّه فانتقل إلى الاشكال عليه فقط. والإشكالات تُرد ولكنها لا تنته، تماماً كإشكالات المسيحيين اليوم على القرآن وعلى محمد (ص)، وإشكالات السنة على الأئمة (ع) ... الخ].

[تو به او دلیل ثابت از قرآن و سنت ثابت می دهی و او به سوی طرح اشکالی بر دلیل منتقل می شود، یعنی نزد او، دلیل نقضی یافت نمی شود بلکه فقط یک اشکال است و منتقل شدن به طرح اشکال بر دلیل، بدون ذکر دلیل نقض کننده یعنی این که دلیل او را مستلزم به حجت کرده و بر آن عذری آورده و ردش می کند پس فقط به طرح اشکال بر آن می پردازد و اشکالات پاسخ داده می شوند اما پایانی برای آنها نیست، درست مثل اشکالات مسیحیان امروز که بر قرآن و محمد ص و نیز مانند اشکالاتی که اهل سنت بر ائمه (ع) مطرح می کنند].

ومع هذا، كان (ع) يعلمنا إجابة إشكالاتهم ويوصينا بذلك أيضاً، رحمة بهم ولكي لا تبقى لهم أي حجة وعذر أبداً. وبالنسبة لأنصاره:

فقد كان رؤوفاً بهم جميعاً، رحياً بالمساكين، عطوفاً باليتامى.

وكان يوصي بالاهتمام كثيراً بمن يذنب ويتوب من المؤمنين، فكان يقول عن أحد الإخوة الذي حاله ما وصفت:

و با این وجود، سید (ع) نحوه‌ی پاسخ‌گویی به اشکالاتشان را به ما می‌آموختند و از روی رحمت و عطوفت بدان سفارش می‌کردند تا دیگر هیچ حجت و عذری باقی نماند.

و به نسبت برای انصار خویش:

نسبت به همه‌ی آنان رئوف و با مسکینان مهربان است و با ایتام مهربانی می‌کرد و همواره به اهتمام بسیار، در مورد کسی از مؤمنان که گناه و سپس توبه می‌کند، سفارش می‌کرد و در مورد یکی از برادرانی که این امر بر او رخ داده، فرمودند:

[إذا أبدى ندمه فاحتضنوه واهتموا به كثيراً وفقم الله، فالتائب يحبّه الله، فأحبّوه وفقم الله واهتموا به كثيراً، لعلّ الله يرحمه برحمته].

[اگر ندامت و پشیمانی خود را ابراز کرد پس او را به آغوش بکشید و نسبت به او اهتمام بسیاری ورزید، خداوند توفیقتان دهد. پس خداوند، توبه کار را دوست می‌دارد پس شما نیز او را دوست بدارید. خداوند توفیقتان دهد، نسبت به او اهتمام بسیاری بورزید امید است خداوند او را به رحمت خویش مورد رحمت قرار دهد].

وكان من سيرته أنه يتابع أنصاره في كل مكان، ويسأل عنهم كثيراً، بل إذا ما تنهى لسمعه أنّ هناك أنصاراً من لغات شتى قد آمنوا بالحق، كان يقول:

و از سیره‌ی ایشان این بوده که انصار خود را در هر مکان که باشند، حمایت کرده و در مورد آنان بسیار پرس و جو می‌کند بلکه هنگامی که خبر ایمان آوردن انصاری از زبان‌های گوناگون به سمع مبارکشان رسید، فرمودند:

[الذين يؤمنون بالحق اعملوا على تعلیمهم و تثقیفهم و تقویة عقیدتهم و توفير الكتب الاستدلالية وبلغتهم].

[کسانی که به حق ایمان می‌آورند، برای تعلیم و تثقیف و تقویت عقیده‌شان و تقدیم کتب استدلالی و با زبان‌های خودشان عمل کنید].

سیره مع المال:

يقول أحد الإخوة المكلفين بإدارة بيت المال في أحد الأماكن، كانت تصل إلى بيت المال أموال، منها حقوق واجبة، ومنها تبرعات لدعم دعوة الحق، ومنها ما هو بعنوان هدايا للسيد أحمد الحسن (ع) من قبل بعض الأنصار.

يقول: فوالله ما رأيته يوماً أخذ شيئاً منها، أو حتى مسك شيئاً منها بيده. وكنت لما أسأله عن الموجود تحت يدي منها، وعن إذا كان هو (ع) ينتقصه شيء، فكان يقول:

سیرتش در مال:

یکی از برادرانی که مکلف به اداره‌ی بیت المال در یکی از اماکن بوده می‌گوید، اموالی که به بیت المال می‌رسیدند، از جمله حقوق واجب و برخی هم کمک‌هایی برای پیشبرد دعوت و برخی دیگر که به عنوان هدایا از سوی برخی انصار به سید احمد الحسن (ع) تقدیم می‌شدند.

می‌گوید: به خدا سوگند هرگز ندیدم که سید (ع) چیزی بردارند یا دست به آن‌ها بزنند و هنگامی که در مورد آن‌چه که زیر دستم موجود است و اگر ایشان (ع) چیزی کم داشتند، سؤال می‌کردم. ایشان (ع) می‌فرمودند:

[لست بحاجة شيء غير دعائكم وفقك الله، ولا داعي أن تُبقي شيئاً وفقك الله، أي شيء تصرف به وأعطه للأنصار المحتاجين، أو لدعم الدعوة إن شاء الله، أسأل الله أن يفتح لكم وبكم بفضله ومنه].

[محتاج چیزی جز دعای شما نیستم، خداوند توفیقت دهد. چیزی را باقی نگذار خداوند توفیقت دهد. هرچیزی را خرج کنید و به انصار نیازمند بدهید یا برای پیشبرد دعوت، خرج کنید إن شاء الله. از خداوند مسئلت می‌دارم که برای شما و به واسطه‌ی شما با فضل و رحمت خویش، گشایش قرار دهد].

ومن سيرته (ع) أنه كان قد خصص لعوائل الأيتام والأرامل والفقراء والمحتاجين عطاءً من بيت المال، رغم قلة الإمكانيات والموارد، التي منعت الدعوة الإلهية حتى من فتح نافذة إعلامية كبيرة كقناة تلفزيونية مثلاً يستطيع الأنصار من خلالها إيصال الحق إلى الناس، وقلة ذات اليد هذه تدعو المسؤولين عن بيت المال أحياناً إلى أن يقتطعوا من رواتب هؤلاء المستضعفين رغم بساطة الراتب أصلاً، وكان يقول (ع):

و از سیره‌ی ایشان (ع) این است که قسمتی از بیت المال علی رغم کمبود امکانات و مواردی که باعث ممنوعیت دعوت الهی شده حتی دریغ از افتتاح یک شبکه‌ی بزرگ مثل شبکه‌ی تلویزیونی که انصار بتوانند از خلال آن، حق را به مردم بشناسانند، را به خانواده‌های یتام و زنان بیوه و فقیران و نیازمندان اختصاص داده و اندکی دستان

اینان، که مسؤولین را در مورد بیت المال دعوت می‌کند که نسبت به حقوق این مستضعفان برغم حقوق ساده و بیش پا افتاده‌اشان توجه کنند. سید(ع) می‌فرمودند:

[**وقفکم الله، اتم رتبوا أمورکم بحسب ما يتوفر من المال، إن شاء الله يوسع الله علیکم، ولكن لو كان هناك شیخ في المال فقللوا الرواتب لیکفیکم ما عندکم، وهكذا سیروا الأمور.**]

[خداوند توفیقتان دهد، شما امورتان را در مورد آن‌چه از وفور مال است، مرتب و تنظیم کنید، إن شاء الله خداوند (روزی) شما را وسیع‌تر گرداند. اما اگر اصرافی (بذل و بخشش) در مال بوده، پس آن را اندک کنید تا آن‌چه که از سرمایه در دست دارید، کفایتان کند و این‌چنین امور را حرکت دهید].

ماتت وصی تبرکی علی الأولاد !

كنت مسافراً إلى إحدى المدن للقاء بعض الأنصار برفقة أحد المؤمنين، وسمعت بخبر وفاة والدة السيد أحمد الحسن (ع) (رحمها الله)، ثم بعد مدة قمت بتعزيتته قائلاً:

(إنا لله وإنا إليه راجعون، وسيعلم الذين ظلموا آل محمد حقهم أي منقلب بنقلوب.

عظم الله لكم الأجر بشهادة الطاهرة المظلومة وانتقالها إلى جوار رحمة رها محتسبة مقهورة. أحسن الله لكم العزاء، ولا حول ولا قوة إلا بالله.]

فأجاب (ع):

در حالی‌که بر فرزندان گریه می‌کرد، درگذشت:

برای دیدار برخی از انصار به همراه یکی از مؤمنین، به سوی یکی از شهرها سفر کردم و خبر وفات مادر سید احمد الحسن (ع) را شنیدم سپس بعد از مدتی برای عرض تسلیت به سوی ایشان (ع) برخاستم و عرض کردم: انا لله و انا إليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا آل محمد حقهم أي منقلب ينقلبون. خداوند اجرتان را در شهادت بانوی طاهره مظلومه و شتافتنش به جوار رحمت او، در حالی‌که محتسب و مقهور بوده، بزرگ بدارد. أحسن الله لكم العزاء و لا حول و لا قوة إلا بالله.

سید (ع) پاسخ فرمودند:

[عظم الله أجوركم وتقبل الله أعمالكم، جزاكم الله خير جزاء المحسنين.

قبل أيام من وفاتها رأيت رؤيا أفزعني وأيقظتني، أولتها بوفاتها.

وقبل أسبوعين من وفاتها رأيت العلوية رؤيا: أن هناك تابوت وكنت أنا وولدي والعلوية نصلي عليه من ثلاثة أركان، وكان فيه شيء عظيم ومهم.

[خداوند اجرتان را بزرگ شمارد و اعمالتان را مقبول بدارد، و خداوند جزا و پاداش نیکوکاران را به شما عطا فرماید. چند روز پیش از وفاتشان، رؤیایی دیدم که مرا دچار فزع کرده و بیدار شدم، که این رؤیا را به وفات مادرم تأویل کرده بودم. و دو هفته قبل از وفاتشان، سیده رؤیایی دیدند: تابوتی در میان بود و من و پسر و همسر بر هر سه رکن آن نماز می خواندیم و در آن چیز بزرگ و مهمی بود.

العلوية أيضاً رأيت رؤيا قبل يومين من وفاة الوالدة: أنها كانت متوفية ومسجاة وكنا أنا والعلوية بقرحها وحملناها.

همچنین سیده دو روز قبل از وفات مادر، رؤیایی دید که: مادر وفات یافته و روی زمین دراز کشیده و من و همسر نزدیک او بودیم و پیکرش را حمل کردیم.

عام 2006 عندما خرجنا من البيت الذي كانت فيه الوالدة (رحمها الله)، ولم نتمكن من العودة بسبب شدة طلب الظالمين، رأيت رؤيا وأنا في النجف في البيت الأخير الذي هم عليه الظالمون واضطرونا للخروج،

رأيت رؤيا: إني كنت أقف في مكان ما، ورأيت أنه حدث انفجار كبير كأنه نووي بحيث مات خلق كثير جداً، يعني ربما مات نصف الناس أو بعض الأماكن خليت من البشر. وبعد هذا وقفت وكنت ألبس ملابس عسكرية، وأحمل راية كبيرة ومهمة جداً، وكنت أسير شمالاً رغم أنني كنت في منتصف العراق، وكنت أتجه إلى بيت والدي (رحمه الله) الذي كنت أعيش فيه مع والدي (رحمها الله)، وعندما اقتربت للبيت من بعيد رأيت الأرض كلها خضراء وجميلة جداً، ورأيت أبناء أخي الأكبر، ثم رأيت ابنة أخي فقالت لي من بعيد: كلنا بخير فقط عمّة زينب ماتت !

سال 2006 وقتی از خانه‌ای که به همراه مادرم در آن زندگی می‌کردم، خارج شدیم و به سبب طلب شدید ظالمان نمی‌توانستیم دیگر به آن جا بازگردیم، رؤیایی دیدم و گویا در نجف و در آخرین خانه‌ام که ظالمان بدان هجوم برده و مجبور به ترک آن شدیم، بودم. رؤیایی دیدم: در مکانی ایستاده بودم و دیدم که انفجار عظیمی اتفاق افتاد، به قدری شدت داشت که بیشتر مردم کشته شدند، چه بسا نصف مردم یا بعضی از اماکن خالی از بشر شد و بعد از آن ایستادم و لباس رزمی به تن کردم و درفش بزرگ و خیلی مهم را حمل کردم و داشتم به سوی شمال حرکت می‌کردم به رغم این‌که در میان عراق بودم و به سوی خانه‌ی پدرم (ره) که با او به همراه مادرم زندگی می‌کردم، رفتم

و هنگامی که از دور به خانه نزدیک می‌شدم، دیدم که زمین آن خیلی سرسبز و زیبا شده. و فرزندان برادر بزرگم را دیدم، سپس دختر برادرم را دیدم که از دور به من گفت: حال ما خوب است اما عمه زینب درگذشت.

بعدها رأيت أختي أيضاً من بعيد، فخطبتي وقالت: ماتت وهي تبكي على الأولاد، كانت تمني أن تراهم ولو لحظة !

أنا عندما سمعت، لم أتمكن من السير، فانحنيت على الأرض وجلست أبكي وقلت: فإذا بقي، وكنت أسمع دويماً عظيماً في السموات السبع كأن الملائكة كانت تبكي، وانتهت الرؤيا.

بعد از آن، خواهرم را از دور دیدم که مرا خطاب کرد و گفت: او درگذشت در حالی که بر فرزندان (من) گریه می‌کرد و آرزو داشت آنان را ببیند ولو یک لحظه. هنگامی که این کلام را شنیدم دیگر توان از پاهایم رپوده شد و نمی‌توانستم راه بروم پس بر زمین خم شده و نشستم و گریه کردم و گفتم: پس دیگر چه مانده. و صدای کوبنده‌ای از هفت آسمان‌ها شنیدم، گویا ملائکه نیز گریه می‌کردند. و رؤیا به پایان می‌رسد.

هذه الرؤيا قديمة وقصتها لعدد من الأنصار سابقاً.

فقط متألم آنها لم تر الأطفال، مع آنها ربهم، وأشعر بالألم أني أيضاً أبعدهم عنها، ولكن لو أبقيتهم بقربها لقتلوهم .]

این رؤیای گذشته بود و قبلاً برای چند تن از انصار تعریف کرده بودم. فقط از این بابت ناراحتم که او بچه‌ها را ندید، در حالی که آنان را بزرگ کرده بود و احساس درد می‌کنم؛ زیرا من آنان را از او دور کردم اما اگر نزد او می‌ماندند، حتماً آنان را می‌کشتند.]

مل أحمد الحسن طالب دنيا!

هذا مقطع مما بينه السيد أحمد الحسن (ع) لسائل وقع اسمه باسم فراس الوادي:

آيا احمد الحسن طالب دنياست!

این بیان مقطعی از فرموده‌ی سید احمد الحسن (ع) در پاسخ به شخص سؤال کننده‌ای به نام فراس الوادی می‌باشد:

[..... أما قولك وقتك الله: (واما ان كنت ممن يطلبون الدنيا بمرث الآخرة فلا ربح تجارتك وما كنت منتصراً).

نعم، صدقت لو كنت أنا ممن يطلبون الدنيا، ولكن كيف أطلب الدنيا مثلاً ؟

ولا أظن أن من يطلب الجاه يسلك سبيلاً كالذي سلكته، فأنا قبل الدعوة منعزل، والآن أكثر انعزلاً ومشرّد في أرض الله أنا وعيالي كما فعل الطواغيت بآبائي الأئمة (ع)، ولي هم أسوة حسنة، فالحق لا يقي لصاحبه خليلاً غير الله سبحانه.

[.....خدا به تو توفیق دهد: «و اما اگر از کسانی هستی که در طلب دنیا به ازای فروختن آخرت هستند، هستی پس تجارت سودی ندهد، و یاری کننده‌ای نیابی.»

آری! راست گفתי اگر من از کسانی باشم که طالب دنیا هستند ولی من چگونه طالب دنیا باشم؟! در حالی که گمان نمی‌برم، هیچ فرد جاه طلبی بر مسیری برود که من رفته‌ام. من قبل از دعوت، گوشه‌گیر از مردم بودم و اکنون بیشتر از مردم کناره گرفته‌ام و من و خانواده‌ام در زمین خدا آواره‌ایم همان گونه که طاغوتیان با پدراتم، ائمه (ع) چنین کردند و برایم در منش آنان الگویی است. آری! حق برای صاحبش، دوستی جز خدای سبحان باقی نمی‌گذارد.

ومن أحبّ الناس إلى قلبي أُمِّي التي لم أفارقها يوماً قبل هذه الدعوة، اضطرت أن أفارقها حتى ماتت وأنا بعيد عنها ولم أودعها، فهل من يطلب الدنيا يذهب إلى هكذا طريق صعب ومحش ويتجرع الألم والغصص؟!!

و از محبوب‌ترین مردم در قلبم، مادرم بود که تا قبل از دعوت، روزی هم او را رها نکرده بودم ولی ناچار شدم از او دور شوم تا آن که از دنیا رفت، در حالی که من از او دور بودم و با او نتوانستم وداع کنم و آیا آن کس که در طلب دنیا است، بر این راه سخت و ترسناک، قدم می‌نهد و دردها و غصه‌ها را جرعه جرعه می‌نوشد؟

ولا أظن أنّ من يطلب المال يضع بيت مال للمؤمنين في كل بلد، ومنظومة حسابات ومواضع صرف معروفة بحيث كل مبلغ يدخل لبيت المال يسجل وكل مبلغ يخرج يسجل، والوكلاء المأذونون لقبض الخمس معروفون مثل سيد حسن الحماي وشيخ صادق المحمدي، وهم لا يرسلونه لي ولا هم يأخذونه لأنفسهم، بل يُسلم بيت المال وبيت المال يوزعه على الفقراء والمساكين والأيتام والأرامل وطلبة العلم وغيرهم وحتى من غير المؤمنين بالدعوة،

و گمان نمی‌کنم آن کس که در طلب مال باشد، بیت المال را در هر شهری برای مؤمنین بسازد که گردش حساب‌ها و محل هزینه‌های آن مشخص باشد طوری که هر مبلغی که به بیت المال وارد شود، ثبت شده و هر مبلغی که از آن خارج می‌شود، نیز ثبت گردد و آنان که برای دریافت خمس وکیل هستند، شناخته شده می‌باشند. مانند سید حسن حمامی و شیخ صادق محمدی و آنان این مال را به من نمی‌دهند و خودشان هم از آن مصرف نمی‌کنند بلکه این مال به بیت المال می‌رود و بیت المال آن را به فقیران و مسکینان و یتیمان و زنان بیوه و بی‌سرپرست و طلاب علم و غیر از آنان حتی از کسانی که مؤمن به دعوت نیستند، می‌رساند.

ولا أملك أي أموال شخصية فائضة عن حاجة المعيشة اليومية وأجار السكن الذي استر به عائلتي. نعم، كل ما ملكته هو قطعة أرض زراعية صغيرة اشتريتها في أطراف النجف لأسكن فيها، وبنيت فيها بيتاً صغيراً جداً مواساة للفقراء، وقلت ما دمت أنا أعيش في العراق فأعيش كما يعيش الفقراء فيه، وربما تدور الأيام وترون هذا البيت في يوم من الأيام.

و هیچ اموال شخصی ای ندارم که از آن سودی به من برسد، تا با آن معیشت روزانه‌ی خود را بگردانم و منزلی را که با آن خانواده‌ام را پنهان کرده‌ام، به اجاره گرفته‌ام. آری همه‌ی آن چه مالک آن هستم زمین کوچک زراعی در اطراف نجف است که آن را خریداری کردم تا در آن زندگی کنم و خانه‌ای بسیار کوچک در آن ساختم تا به داد فقرا برسم و گفتم تا آن هنگام که در عراق زندگی کنم مانند، فقیران آن خواهم زیست و شاید روزها بگذرد و روزی از روزها، شما این خانه را ببینید.

والمال الذي اشتريتها به جزء منه أهدها لي اخي الأكبر مني حفظه الله، والجزء الثاني اقترضته من أحد أصحابي وهو أيضاً من المؤمنين بدعوة الحق، وهو الشيخ أبو محمد الزیادي حفظه الله، وسدده من وارد الأرض بعد زراعتها، وعندما سلم لي المال الشيخ أبو محمد بحضور بعض الأنصار كان مختوماً على الأوراق المالية كلمة فذك، وأهدي لي في نفس اليوم كتاب الغيبة مختوماً عليه كلمة فذك، فقلت: سبحان الله آيات يتبع بعضها بعضاً، وهذا الأمر شهده مجموعة من الأنصار حفظهم الله، منهم: الشيخ أبو محمد الزیادي وشیخ أبو حسن الزیادي والشیخ أبو حسین حفظهم الله.

و مالی که با آن این خانه را خریدم، قسمتی از آن را برادر بزرگترم، خدا او را نگهدارد، به من بخشید و قسمت دیگر آن را از یکی از یارانم قرض گرفتم و او از مؤمنین به این دعوت است و او شیخ ابو محمد الزیادی، خدا نگهدارش باشد، است و قرضش را پس از به دست آوردن محصول کشاورزی به او برگرداندم.

و آن‌گاه که شیخ ابو محمد، در حضور بعضی از انصار پول را به من داد، بر ورقه‌های اسکناس، کلمه فدک نقش بسته بود و در همان روز به من کتاب الغیبه را بخشید که بر آن کلمه فدک نقش بسته بود و گفتم سبحان الله اینها نشانه‌هایی هستند که به دنبال هم می‌آیند و بر این امر جمعی از انصار، حفظهم الله، شاهد بودند که از آنان شیخ ابو محمد الزیادی و شیخ ابو حسن الزیادی و شیخ ابو حسین، حفظهم الله، بودند.

وعلى كل حال، هذه الأرض خرجت منها في عام 2007 أنا وزوجتي وأطفالي قبل ساعات من هجوم قوات عسكرية موالية للمرجعية عليها وبتحرير من المرجعية، ولما لم يجدوني استولوا عليها ووضعوا فيها حرساً، وبعد فترة تركوها، وما أشبهها بفدك، وما أشبه فعلتهم القبيحة بما فعله من هجموا على دار أمي الزهراء عليها السلام.

به هر حال من و همسر و فرزندانم، در سال 2007، ساعاتی پیش از هجوم نیروهای نظامی تحت امر مرجعیت که به تحریک مرجعیت آمده بودند، از این زمین خارج شدم و آنگاه که مرا در آن جا نیافتند، بر آن تسلط یافتند و بر آن حصار کشیدند و پس از مدتی آن را رها کردند و چه قدر این زمین شبیه فدک است و آن چه کردند، شبیه کاری بود که مهاجمان با خانه‌ی مادرم زهرا (س) کردند.

ولم أعرف عن هذه الأرض شيئاً منذ عام 2007 إلا قبل أيام حيث سعى أحد المؤمنين وهو الشيخ أبو حسن وبعض شيوخ عشائر النجف جزاهم الله خيراً لاسترجاعها، والحمد لله الذي جعل لي أسوة بأبي فاطمة الزهراء عليها السلام وبأبي امير المؤمنين علي (ع): (بلى؟ كانت في أيدينا فدك من كل ما أظلمت السماء، فشخت عليها نفوس قوم، وسخت عنها نفوس قوم آخرين، ونعم الحكم الله. وما أصنع بفدك وغير فدك والتقس مظالمها في غد جدث؟ تنقطع في ظلمته آثارها وتغيب أخبارها، وحفرة لو زيد في فسحتها وأوسعت يدا حافرها لأضغظها الحجر والمدر، وسد فرجها التراب المترام، وإنما هي نفسي أروضا بالتقوى لتأتي آمنة يوم الخوف الأكبر، وتثبت على جوانب المزلق).

و از سال 2007 دیگر چیزی از این زمین ندانستم و چندی قبل یکی از مؤمنین به نام شیخ ابو حسن، و برخی شیوخ عشایر نجف، که خدا به آنان جزای خیر دهد، سعی کردند تا زمین را باز گردانند. و سپاس شایسته‌ی خداست که برای من الگویی در مادرم فاطمه‌ی الزهرا (س) و پدرم امیر المومنین علی (ع) قرار داد. بله فدک در دست ما بود از همه‌ی آن چه آسمان بر آن سایه می‌افکند. پس افرادی از قوم بر آن حریص شده و افراد دیگری سخاوتمند. و بهترین حاکم خداست و با فدک و غیر فدک چه کنم؟ در حالی که خانه‌ی آینده‌ی نفس، قبر است! آن قبری که در تاریکی آن، آثار آدمی محو می‌شود و خبرهایش پنهان می‌گردد و حفره‌ای که اگر گشادتر شود و دستان حفرکننده‌ی آن برای گشاد کردن آن بکوشد، باز با سنگ و رطوبت فشرده می‌شود و خاک مترام، آن را می‌پوشاند و همانا نفسم را با تقوا ریاضت می‌دهم تا آنکه در روز ترس اکبر، این باشد و بر کناره‌های لغزش‌گاه استوار بماند. (از نامه‌ی امیرالمؤمنین به عثمان بن حنیف)

ربما يطلب بعضهم الدنيا بسد شهوته الجنسية وأنا متزوج من زوجة واحدة فقط قبل الدعوة وهي أم اطفالي لم أعرف غيرها في حياتي لا بزواج دائم ولا منقطع فأين طلب الدنيا في هذا !؟

و شاید بعضی از آنان برای ارضای جنسی، در طلب دنیا باشند و من قبل از دعوت، تنها یک همسر گرفتم و او مادر فرزندانم است و نه با ازدواج دائم و نه با ازدواج موقت، کسی جز او را بر نگرفتم. پس این چگونه دنیا طلبی است؟

أنا وأعوذ بالله من الأنا إلى اليوم عندما أكون مع بعض الأنصار ونحتاج إلى طهي طعام أقوم بالطهي، وعندما نحتاج من يغسل الأواني أنا أغسلها بيدي، رغم أنهم يمتنون أن يخدموني، ولكنني أشرف بخدمتهم، فهل هكذا يتصرف طالب الدنيا !؟

و من و پناه بر خدا از منیت، تا امروز آن‌گاه که با بعضی از انصارم بودم و نیاز به تهیه‌ی غذا داشتیم، پس خودم غذا را تهیه می‌کردم و آن‌گاه که لازم بود، ظرف‌ها را بشویم، با دستان خودم ظرف‌ها را می‌شستم، در حالی که آنان آرزو داشتند که به من خدمت کنند ولی من به خدمت کردن به آن‌ها مشرف و مفتخر می‌شدم. پس آیا طالب دنیا این گونه می‌نماید؟

وأنا وأعوذ بالله من الأنا أشتري حاجات بيتي من السوق بنفسي، ليس لدي حماية مسلحة ولا غير مسلحة، والحمد لله الذي آمنني ولم يجعلني مضطراً لها.

و من و پناه بر خدا از منیت، حاجات منزل را خودم از بازار می‌خرم و محافظی چه با اسلحه چه با غیر آن ندارم، و سپاس شایسته‌ی خدایی است که مرا ایمن گرداند و مرا ناچار به محافظی نکرد.

لا أقبل أن يقبل يدي أحد، ولا أمد يدي ليقبلها الناس كما يفعل المراجع وبعض وكلائهم.

هذه كلها حقائق اطلع عليها الأنصار سابقاً، والآن هناك من الأنصار من هو قريب مني ويطلع عليها، أي أنها ليست أموراً مخفية، بل شوهدت ومشاهدة من عدد من الناس في الماضي والحاضر.

فأين هي الدنيا التي أطلبها !؟ وكيف طلبتها، وبأي شيء طلبتها أصلحك الله !؟

نمی‌پذیرم آن‌گونه که بعضی از مراجع و وکلای آنان می‌کنند، کسی دستان مرا بیوسد و دستم را دراز نمی‌کنم که مردم آن را بیوسند. اینها همه‌اش حقایقی است که قبلاً انصار بر آن مطلع بودند و اکنون هم انصار نزدیکی دارم که از آن آگاهند و امری مخفی نیست بلکه دیده شده است و شاهدانی از مردم در گذشته و حال بر آن هستند. پس کجاست آن دنیایی که آن را طلب کنم؟ پس چگونه و با چه وسیله‌ای آن را بطلبم؟

في الروايات لا تقبل يد أحد إلا يد نبي أو وصي، فهل من المعقول أن هؤلاء الذين لا هم أنبياء ولا أوصياء ويقدمون أيدهم ليقبلها الناس يطلبون الآخرة، وأحمد الحسن الذي رغم كونه وصياً يرفض أن يقبل يده أحد من الناس يطلب الدنيا؟!

خدا تو را رستگار کند. در روایات آمده است که دست کسی را جز نبی و وصی، نبوس. پس آیا معقول است اینان که دستانشان را دراز می‌کنند تا مردم آن را ببوسند، در حالی که نه نبی هستند و نه وصی، در طلب آخرت باشند؟ و احمد الحسنی که با وجود وصی بودنش، نمی‌پذیرد کسی دستش را ببوسد، طالب دنیا باشد؟

والله، لا أقول ما أنصفتم أحمد الحسن، بل ما أنصفتم عقولكم إن كنتم هكذا تفكرون وتحكمون.

و به خدا سوگند نمی‌گویم که با احمد الحسن منصف نبودید، بلکه می‌گویم اگر این گونه فکر و حکم کنید با عقل‌هایتان منصف نیستید.

أرحموا أنفسكم يرحمكم الله، فهؤلاء الذين يفرضون عليكم وجوب التقليد تجار دجاج وعقارات متبعون للشهوات، وليسوا طلاب آخرة ولا علاقة لهم بالآخرة، وأتم تعلمون هذا ورأيتهم في العراق بأنفسكم، وأتم في الخارج ترون أنهم يرسلون لكم أبناءهم لجمع الخمس والأموال وقضاء فترة من المتعة في الغرب بحجة التبليغ، ليتكم تسألونهم: لماذا لا يرسلون غير أبنائهم من بقية طلبة حوزة النجف إلى دول الغرب؟ لماذا مكاتبهم يديرها أبنائهم والأموال يتصرفون بها كيفما يشاءون دون رقيب أو نظام أو حسابات ومراقبة؟!

بر خود رحم کنید تا خدا بر شما رحم کند. پس اینان که وجوب تقلید را بر شما حکم می‌کنند، تاجران مرغ و املاک و پیروان شهوات هستند و طالبان آخرت نیستند و علاقه‌ای به آخرت ندارند و شما این را می‌دانید و با چشم خود آنان را در عراق دیده‌اید و در خارج می‌بینید که آنان فرزندان‌شان را به سوی شما می‌فرستند تا خمس و دیگر اموال را جمع کنند و در غرب به اسم تبلیغ، به توشه‌اندوزی پردازند. کاشکی از آنان پرسید چرا از دیگر طلاب حوزه‌ی نجف، کسی جز فرزندان‌شان را برای تبلیغ، به غرب نمی‌فرستند و چرا دفاتر‌شان را فقط فرزندان‌شان می‌چرخانند و اموال را هرگونه که بخواهند بدون مراقبت و بدون حساب و کتاب، به تصرف خود در می‌آورند؟

أرحموا أنفسكم يرحمكم الله، واستخدموا عقولكم للتمييز ومعرفة الحقيقة، فطلاب الدنيا تعرفونهم من تصرفاتهم وسلوكهم وأفعالهم.

بر خود رحم کنید تا خدا بر شما رحم کند و عقل‌هایتان را برای تشخیص میان حق و باطل و معرفت حق، به کار ببرید. پس طالبان دنیا را با اموال و سلوک و کردارشان خواهید شناخت.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

أحمد الحسن

ذو الحجة 1433 هـ .]

فسلام الله عليك أمها العبد الصالح، وعلى آباءك الطاهرين وأبنائك المهديين، وشيعتكم المنتجبين.

أسأل الله أن ينصرك نصراً عزيزاً، ويمكّن لك في أرضه.

پس سلام و درود خداوند بر تو ای بندهی صالح و بر پدران پاکت و فرزندان، مهدیین و شیعهی برگزیدهات. از خداوند مسئلت می دارم که تو را یاری و نصرت عزتمندی، بدهد و در زمینش تمکینت دهد.

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

فهرست منابع :

- 1.....سوالی از اعلاء السلام در مورد کتاب مع عبد الصالح
تقديم
- 4.....مقدمه:

المحطة الأولى:

في رحاب الحسين (ع) وابنه المظل بالسياب

- لماذا قتل الحسين (ع) ضماناً مذبوهاً !!
- 6..... چرا حسین تشنه و سر بُریده به قتل رسید؟
هل يُعاد ما جرى على الحسين (ع):
- 9..... آیا آن چه که برای حسین رخ داد، بار دیگر تکرار می شود؟
مسلم بن عقيل (ع) المقتول الوحيد المتهور:
- 11..... مسلم بن عقيل تنها و شکست خورده کشته شده:
ظهور آية جلية في السماء:
- 13..... ظهور نشانهای آشکار در آسمان:
عمامة السحاب:
- 18..... عمامه‌ای از جنس ابر:

المحطة الثانية:

في العقيدة وما يلحق بها

در باب عقیده و آن چه که به آن متعلق است

- تقسيم الصفات الإلهية:
- 19..... تقسيم صفات الهي:

أقسام التوحيد:

22..... اقسام توحيد:

الذات والكنه والحقيقة:

23..... ذات و كُنه و حقيقت:

اسم (الله) صفة لماذا ؟

24..... نام " الله " صفت است، چرا ؟

ما حقيقة الترابط الشرعي بين الأصول الخمسة !!

25..... حقيقت ارتباط شرعى بين پنج اصل از اصول چیست؟!

الغرض من إرسال الرسل ؟

27..... هدف از ارسال رسولان:

هل للمخلوق وجود قبل عالم النذر ؟

31..... آیا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر وجود داشته است؟

كتاب متشابهة وأحكام آياته !

32..... كتاب متشابهی که آیاتش محکم هستند!

حاكمة الله والانتخابات في الدستور الإلهي:

35..... حاکمیت خدا و انتخابات در دستور الهی:

كفى بالكتاب حجيباً وخصياً !

38..... و قرآن چه خوب احتجاجگر و جدا کننده ای ست:

الطعن على كتاب الله من قبل المسيحيين !

39..... طعنه ی مسیحیان به کتاب خدا:

التشريع بالقرآن ومشكلة التأويل !

40..... تشريع بوسیله قرآن و مشکل تأویل!

هل ينسجم القانون الوضعي مع فطرة الإنسان ؟

41..... آیا قانون وضعی با فطرت انسان، منسجم است (سازگاری دارد)؟

هل تنكر نظرية الانفجار الكوني الخالق ؟

42..... آیا نظریه ی انفجار جهانی خالق را انکار می کند؟

هل الأقانيم متمايزة ؟

43..... (در باب عقیده ی تثلیث) آیا سه شخص، متمایز هستند:

إنجيل برنابا:

44..... انجیل برنابا:

المحطة الثالثة:

ما يتعلق بأدلة الدعوة المباركة

آن چه که متعلق به ادله دعوت مبارك است

النص وشهادة الله:

45..... وصيت و گواهی الهی:

هل مجرد ادعاء الوصية دليل ؟

48..... آیا تنها ادعای وصیت دلیل است ؟

احتجاج الأنبياء بالوصية:

49..... استدلال انبياء با وصیت:

هل مضمون الوصية معلوم سلفاً ؟

50..... آیا مضمون وصیت قبلاً معلوم بوده است ؟

الوصية والنص المباشر:

53..... وصیت و متن مستقیم آن:

رواية تبر الله عمره:

55..... روایت خداوند عمرش را میگیرد:

كتاب (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال):

58..... كتاب (وصیت مقدس، كتاب بازدارنده از گمراهی):

ليبشر المدافعون عن وصية محمد(صلى الله عليه وآله):

59..... بشارتی برای مدافعان از وصیت رسول الله:

كيف آمنت أم موسى بموسى (ع) ؟

60..... مادر موسی چگونه به موسی ایمان آورد؟

لماذا نهي يعقوب (ع) ابنه عن قص رؤياه ؟

61..... چرا یعقوب پسر خود را از گفتن رؤیایش، نهی کرد؟

هل يُخیر الله لغير وليه ؟

62..... آیا استخاره خداوند برای غیر خلیفه اش، میسر می باشد ؟

هل عرض أحمد الحسن المعجزة على المراجع !

65..... آیا احمد الحسن بر مراجع معجزه‌ای عرضه کرد؟

- حجیة المهدین (علیهم السلام):
 66..... حجیت مهدین (علیهم السلام):
الخروج في رواية الياني !
 69..... "خروج" در روایت یانی:
فاذا رأيتوه فبايعوه !
 71..... پس هرگاه او را دیدید، با او بیعت کنید!
الإرسال من ايليا:
 72..... ارسال از جانب ایلیای نبی:

المحطة الرابعة:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقّة وعقائدهم

آن چه که به مخالفین دعوت حق و عقایدشان متعلق است

- عقائد مبتدعة لشيعة المراجع !!**
 73..... عقایدی مبتدعه برای شیعه‌ی مراجع:
أدعياء علم أعمام الحسد !!
 81..... حسد، مدعیان علم را کور کرده است!
يزعم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق !
 83..... بعضی ادعان دارند که سید علم منطق نمیداند!
أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!
 84..... سؤالاتی که برای آنان جهت مناقشه، طرح کرد و طبق عادت، هیچ پاسخی ندهند نیست!
قتل أسلافهم أبي الحسين (ع) فهل انتهى الأمر ؟
 93..... گذشتگان‌شان پدرم حسین را به قتل رساندند، پس آیا امر به پایان رسید؟
وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد غير المعصوم شيئاً !
 95..... و آنگونه شد، که وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید غیر معصوم سودی به حالشان دارد؟
دليلهم على النيابة العامة !
 98..... دلیلشان بر نیابت عامه چیست!

يختلقون رؤى، فما هو غرضهم !!

100..... رؤياهای دروغین می سازند، پس مقصودشان چیست!!!

هذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه !

105..... این از جمله افعالشان با حق و صاحب آن است:

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

111..... و این گفته‌ی آنان در مورد وصیت مقدس است!

المحطة الخامسة:

شيء من سيرته (ع) مع أنصاره والناس

از سیره‌ی سید احمد الحسن (ع) با انصار و مردم

أتم كفيتموني مؤتمهم !

120..... شما مرا از خواسته‌های آنان کفایت کردید!

ليكن كل واحد منكم أمة !

121..... هر کدام از شما، اُمت (قیام کننده) باشد:

من يظن أنه قطع حباله مع الدنيا:

124..... کسی که گمان می‌کند، ریسمان‌های تعلقات خود را از دنیا بریده است:

نصيحته إلى كل من يتصدى للمناظرة من الأنصار:

126..... نصیحت به تمام انصاری که متصدی امر مناظره می‌شوند:

رثاؤه لأنصاره الشهداء:

130..... سید در سوگواری انصار شهیدش:

أنصاره المغيبون في السجون لا يغيبون عن باله !

133..... انصار سید که در زندان‌ها، نمان هستند از خاطرش غایب نمی‌شوند!

دور المرأة في نصره الحق:

134..... نقش زن در یاری حق:

نتيجة الفرقة قتل حجة الله !!

136..... نتیجه‌ی تفرقه قتل حجت خدا است!

- إلى من لا يتحتمل من مؤمن ازعاج !
 138..... موعظه به کسی که از نصیحت برادر مؤمنش می رنجد!
كيفية التعامل مع المشكوك بهم:
 139..... چگونه با اشخاص مشکوک: **لا يوفق لمجلس الحسين (ع) كل أحد !!**
 140..... هر کسی توفیق حضور در مجلس حسین را ندارد!
أهمية الدراسة في الحوزة المهدوية:
 141..... اهمیت علم آموزی در حوزه‌ی مهدویت: **تأويل رؤيا:**
 142..... تأويل رؤيا: **رفقا بسيدكم !!**
 144..... از باب دوستی با امامتان!
اهتمامه مهادية الناس ومحبته لهم:
 145..... اهتمام و محبت ایشان ع نسبت به مردم: **سيرته مع المال:**
 151..... سيرت ایشان در مال: **ماتت وهي تبكي على الأولاد !**
 152..... در حالیکه بر فرزندان گریه می کرد، درگذشت: **هل أحمد الحسن طالب دنيا!**
 155..... آیا احمد الحسن دنيا طلب است!

و الحمد لله رب العالمين

